

علوم قرآنی

از : جمال گنجه ای

شناسنامه کتاب

نام کتاب : علوم قرآنی

نویسنده : جمال گنجه ای

تاریخ عرضه مجازی ویرایش جدید: زمستان ۹۸

<http://jamal-ganjei.com>

<https://tafsir.ganjei.com>

jamalganjei@gmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

مقدمه صفحه ۸

قرآن چیست؟ صفحه ۹ نامه های خداوند ص ۹- شبیه به آنالین ص ۱۰ - هدی للناس ص ۱۰
پس از نزول قابل استفاده همه مردم در همه زمانها و مکان ها ص ۱۰- قرآن شبیه چه نوع از کُتُب ص
۱۱- صورتجلسه های یکطرفه ص ۱۰ - فرشته وحی رسل ص ۱۲- ما مخاطب قرآن؟ ص ۱۳- محکم
و متشابه ص ۱۴ - «به زبان مثل» یعنی چه؟ ص ۱۶ - آثار قرآن ص ۱۸.

تفسیر قرآن چیست؟ صفحه ۲۰ لغوی و اصطلاحی ص ۲۰ - تفسیر یک امر مقدس نیست
ص ۲۴ - امروز چه نیاز به تفسیر؟ ص ۲۷ -

کلید های تفسیری صفحه ۲۹ نظر علمای سلف ص ۲۹ - نقد نظر علمای سلف ص ۳۰ -
اهمیت ترتیب نزول سوره ها ص ۳۴ - اهمیت پاراگراف بندی سوره ها ص ۳۹ - اهمیت استخراج
«عصاره محتوای سوره» ص ۴۰ - اهمیت روش ص ۴۰ - روش یافتن عصاره محتوای سوره ص ۴۰ -
آموزش یافتن عصاره محتوای سوره ص ۴۴ - آموزش یافتن عصاره محتوای پاراگراف ص ۴۹ - آموزش
روش عصاره گیری از پاراگراف از راه دیگر ص ۵۳ - یافتن مناسب ترین ترجمه ص ۵۷ - اکثریت غالب
کلمات قرآن برای مسلمانان معمولی مفهوم است ص ۵۷ - اهمیت توجه به فرعی ها و پرانترها در متن
قرآنی ص ۶۰ - اهمیت توجه به «واگذاری به مخاطب» و «التفات» ص ۶۶ -

کلید های فرعی تفسیری صفحه ۶۸- ۱ و ۲ - خواست و فعل خداوند قانونمند است
ص ۶۸- ۳ - نگوئش کفار، بیشتر متوجه «سران» آنها است ص ۶۹- ۴ - «گناه»هایی که به پیامبران
نسبت داده میشود مربوط به «سطح وجودی» پیامبرانه آنها است ص ۶۹- ۵ - ذکر مصادیق دلیل بر
حصر نیست ص ۷۰- ۶ - شفاعت یک چیز بی در و پیکر نیست ص ۷۰- ۷ - مسلمانان از باب «تشریف»
مومن خطاب شده اند ص ۶۹- ۸ - در قرآن موضوع «پیدایش انسان» از موضوع «برگزیدگی آدم» جدا
است و هیچگونه مخالفتی هم با نتایج علوم معمول ندارد ص ۷۰- ۹ - داستانهای قرآنی ربط وثیقی با
متن سوره دارد ص ۷۱- ۱۰- آیات مربوط به غذای اخروی از باب انتقام گیری نیست ص ۷۱.

فوائد این روش تفسیری صفحه ۷۲، ۱ - استفاده از این روش ، سبب حفظِ خطِ سیر مطلبِ سوره‌های بلند در ذهن تلاوت کننده میشود ص ۷۳ - ۲ - استفاده از این روش به تنظیم لیست مطمئنی از «ترتیب نزول سوره‌ها» کمک کرده است ص ۷۴ - ۳ - با استفاده از این روش برای قَسَم‌های قرآنی معانی معقول و مقبول پیشنهاد می‌شود ص ۷۴ - ۴ - با استفاده از این روش، ابهام ۱۴۰۰ ساله حروف مقطعه گشوده شده، و برای آنها معانی قابل پذیرش پیشنهاد می‌شود ص ۷۵ - ۵ - و ۶ و ۷ و ۸ ص ۷۷

آسیب شناسی تفاسیر قرآن صفحه ۷۸، ۱ - مثالی برای به خطا افتادن، در اثر اهمیت ندادن به ترتیب نزول ص ۷۸ - ۲ - مثال برای به خطا افتادن، به علت اهمیت ندادن به تشخیص مطلب فرعی از اصلی ص ۸۲ - ۳ - مثال برای به خطا افتادن، به علت اتکاء به روایات ص ۸۵ - ۴ - مثال برای به خطا افتادن، به سبب بی توجهی به «منظور» سوره و پاراگراف ص ۸۸ - ۵ - مثال برای به خطا افتادن، به علت مجموعه ای از خطاهای فوق ص ۹۰

تفسیر به رای صفحه ۹۴، ایراد مهم قرآنی بر قائلین آن دو قول ص ۹۶ - ایراد مهم روایتی بر قائلین آن دو قول ص ۹۷ - «تفسیر به رای» چیست؟ ص ۱۰۰ - فرق تفسیر با تاویل ص ۱۰۴ -

درجه ارزش «روایاتِ شان نزول» صفحه ۱۱۲،

علم تفسیر قرآن چقدر نیازمند روایات است؟ صفحه ۱۱۸،

چگونگی پیدایش روایات صفحه ۱۲۲،

آموزش این روش به نومفسران صفحه ۱۳۰، «سئوالات» ی که خوب است مفسر ضمن تفسیر به آنها نظر داشته و صریحا یا تلویحا به آنها جواب گوید ص ۱۴۷ - آموزش غیرحضوری ص ۱۵۱ - ۱ - فهرست الفبائی همه سوره ها (در مجلدات دهگانه این تفسیر در سایت) ص ۱۵۲ - ۲ - فهرست مندرجات هر جلد (بدون ذکر صفحه) ص ۱۶۱

جمع آوری قرآن صفحه ۱۶۳، وفات پیامبر(ص) و حضور نداشتن علی ابن ابیطالب (ع) در سقیفه ص ۱۶۳، علی ابن ابیطالب (ع) پس از فراغت، به مهم ترین کار بعدی مشغول شد ص ۱۶۳، علی

(ع) برجسته ترین شخصیت پس از پیامبر (ص) بود ص ۱۶۴ ، حساسیت های علی (ع) مانند حساسیت های پیامبر (ص) بود ص ۱۶۴، جمع آوری و ارائه قرآن اولویت مهم «اصحاب» نبود ص ۱۶۶، علی (ع) قرآن جمع آوری خویش را عرضه کرد ص ۱۶۷، استقبال و پذیرش قرآن جمع آوری علی (ع) برای مقام خلافت مشکل بود ص ۱۶۷، علی ابن ابیطالب (ع)، و پس از او ائمه شیعه (ع)، سکوت کردند ص ۱۶۸، علت سکوت علی ابن ابیطالب (ع) و پس از او امامان شیعه (ع) چه بود؟ ص ۱۶۹، در آن روزها اکثر مردم فقیر و جاهل بودند و همان جمع آوری عثمان هم کفایت میکرد ص ۱۷۰، اما اگر (فرضا) آنحضرت امروز حضور میداشت، باز هم سکوت میکرد؟ ص ۱۷۰، این قلم قرآن عثمانی را چگونه توصیف میکند؟ ص ۱۷۲، دو نمونه عظیم از اختلافات ناشی از تدوین قرآن عثمانی ص ۱۷۴، ۱ - اختلاف عظیم در فهم قرآن ص ۱۷۴، ۲ - اختلافات در احکام و افتانات ص ۱۷۵، خلاصه ص ۱۸۲، ضرر عظیمی که عدم ترتیب نزول در قرآن عثمانی به فهم قرآن زد ص ۱۸۳،

اعجاز قرآن صفحه ۱۸۹، اعتقاد به اعجاز قرآن یعنی چه؟ ص ۱۸۹، تطور موضوعی اعجاز قرآن، از آغاز تاکنون ص ۱۹۰، «صرفه» چیست؟ ص ۱۹۱، چرا یک «عالم برجسته» می باید چنین چیزی در باره اعجاز قرآن بگوید؟ ص ۱۹۲، سید مرتضی چه علمی را فاقد بوده؟ ص ۱۹۳، آن عالم برجسته موردنظر، که سید مرتضی باشد، فقط یک روایت دان برجسته ای بوده! ص ۱۹۹، مولفه های اعجاز قرآن که تاکنون شناخته شده است ص ۲۰۰، ۱ کثرت عجیب پیشگوئی های تحقق یافته تاریخی ص ۲۰۰، ۲ - کثرت زیاد پیشگوئی های علمی قرآنی، ص ۲۱۱، ۳ - غلط در نیامدن حتی یک مطلب قرآنی، ص ۲۱۷، ۴ - عدم اختلاف در قرآن، ص ۲۱۸، ۵ - قدرت قرآن در ارائه دائمی رهنمود به انسان متناسب با تکاملش ص ۲۲۲، ۶ - فصاحت و بلاغت ص ۲۴۹، ۷ - اعجاز عددی ص ۲۵۰،

حجیت قرآن صفحه ۲۵۶، «قرآن حجت است» یعنی چه؟ ص ۲۵۷،

آیا قرآن «برای همیشه» و «برای همه جا» است؟ صفحه ۲۵۹،

نزول یکپارچه یا نزول تدریجی قرآن صفحه ۲۶۵

محکم و متشابه صفحه ۲۶۶

«ناسخ و منسوخ» و «مطلق و مقید» صفحه ۲۶۹

توقیفی و اجتهادی صفحه ۲۷۱

تحریف قرآن صفحه ۲۷۲

تأثیر فرهنگ زمانه بر قرآن صفحه ۲۷۴

محتوای قرآن صفحه ۲۷۵

هرمنوتیک و تفسیر قرآن صفحه ۲۷۹

چند موضوع دیگر صفحه ۲۸۵

از این قلم صفحه ۲۸۶

مقدمه

اینک که اوائل بهمن ماه سال ۹۸ باشد و این نگارنده نزدیک به ورود به هفتاد و پنج سالگی خویش است، بد نیست بدانید که این قلم سابقه **۴۹ سال قرآن پژوهی که ۳۰ سال اخیرش متمرکز بر تفسیر قرآن بوده است** را دارد، و طبیعی است که با تفاوت ماهوی (اعم از نظری و کاربردی) که این تفسیر از کلام الهی با تفاسیر از صدر تاکنون دارد، بر برخی کتبِ موسوم به «علوم قرآنی» نقدهایی داشته داشته باشد، مثلاً عمدتاً اینکه:

- ۱ - چرا در فلان موضوع آنطور گفته؟
 - ۲ - چرا فلان موضوع به آن اهمیت را ناگفته گذاشته؟
 - ۳ - چرا روی فلان موضوع که (به نظر این قلم) چندان اهمیتی ندارد، اینقدر مانور کرده؟
- این بود که این قلم به این ارزیابی رسید که:
- این تفسیر می باید «علوم قرآنی خاص خویش» را داشته باشد،**
که این کتاب برآورنده این ضرورت است.

با درک اینکه این یک واقعیت است که امروزه روزهای سرعت های زیاد است و کمتر کسی به خواندن مطالبی که اندک نیازی به دقت و تمرکز داشته و کمی بیش از چند صفحه باشد رغبتی دارد، در این کتاب، در پرداختن به موضوعات، سعی شده تا حد امکان موجز و بطور «اشاره ای» به موضوعات پرداخته شود.

قرآن چیست؟

قرآن «نامه» های مستقیم خداوند است

اگر به متن قرآن مراجعه شود مشاهده خواهد شد که کلماتی که نشاندهنده خطاب مستقیم خداوند به رسول اکرم (ص) باشد در قرآن بسیار زیاد است، کلماتی مانند:

ما ادریک- تری- الم تر- لک- ربک- لاتطع- اعرض- تسئلهم- ما یدریک- اتاک- هل اتیک- انت- سلهم- یسئلونک- سیح- یستفتونک- قل- تقوم- تولّ عنهم- سنقروئک- علیک- فارتقب- نیسرک- اذکر- فانظر- ذکّر- اذکر- قومک- معک- بشرهم- رحمہ ربک- سالتهم- ادفع- بینک- یزغنک- جعلناک- رایت- الیک- اصبر- لاتستجعل- استغفر- استعذ- انذر- یجادلونک- اخرجک- رمیت- اذ رمیت- یریکهم الله - فی منامک- لا تستعجل- استغفر- فانذ- یا ایها المدثر- یا ایها المزمّل- یا ایها النبی- یا ایها الرسول - کن - لاتکن - ارسلناک - - .

البته در قرآن خطاب‌هایی مانند «یا ایها الذین آمنوا» (ای کسانی که ایمان آورده اید) هم هست. و از آن کمتر «یا ایها الناس» (ای مردم) و در موارد بسیار کمتر «یا اهل الکتاب» (ای اهل کتاب - ای یهودیان یا ای مسیحیان یا هردو -) و از آنها کمتر «یا ایها الذین کفروا» (ای کافران) نیز دیده می‌شود اما خطاب‌های مستقیم خداوند به پیامبر آنقدر زیاد است که حالت کاملاً غالب را دارد و خطاب‌های اخیرالذکر را می‌توان فرع بر آنها دانست، و عبارت دیگر می‌توان «یا ایها الذین آمنوا» را «یا ایها النبی قل للمسلمین: یا ایها الذین آمنوا» (ای پیامبر! به مسلمانان بگو یا ایها الذین آمنوا) دانست. این خطاب‌های مستقیم در قرآن چنان زیاد است که صفحه‌ای را نمی‌یابیم که خالی از لااقل یکی از آنها باشد، و برعکس، فراوانی آنها طوریت که در بعضی از صفحات به ده‌ها مورد هم می‌رسد.

بنابراین اولین چیزی که راجع به سؤال «قرآن چیست؟» می‌توان گفت این است که:

«قرآن مجموعه‌ای از نامه‌هایی است که پیامبر دریافت میکرده است»
[«مجموعه» است زیرا قرآن ۱۱۴ سوره دارد، و «نامه» است زیرا قرآن خود را «کتاب»
هم نامیده و یکی از معانی کتاب «نامه» است]

حالت شبیه به آنلاین

اینک اگر این «نامه»های متعدد را از لحاظ حالت آنها مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم وجه غالب بسیاری از آنها شبیه به آنلاین است. وقتی که در قرآن می‌خوانیم خداوند به پیامبر می‌گوید درباره فلان موضوع از تو می‌پرسند (یستلونک) به آنان چنین بگو (قل) این شبیه به آنلاین است. یا کافران چنین ایرادی می‌گیرند تو اینطور جواب بده، واضح است که آن آیه نمی‌توانسته قبل از طرح آن ایراد نازل شده باشد و لذا این نوع آیات هم شبیه به آنلاین است، یا وقتی که به پیامبر توصیه می‌شود در فلان موضوع با آنان وارد بگو مگو نشو (فلاتمار فیهم) این مطلب نیز شبیه به آنلاین است، یا وقتی می‌گوید از تو نظر می‌خواهند (یستفتونک) به آنان بگو خدا چنین به شما نظر می‌دهد (قل الله یفتیکم) این هم شبیه به آنلاین است.

اگر دقت کنیم خواهیم داد این موارد، یعنی آیات و پاراگراف‌های شبیه به آنلاین در قرآن اکثریت مطلق دارد و لذا می‌توانیم در پاسخ سؤال «قرآن چیست؟» این نکته را هم اضافه کرده بگوئیم:

«قرآن مجموعه‌ای از نامه‌هایی است که پیامبر دریافت میکرده است و اکثراً شبیه به آنلاین بوده است»

اما همین قرآن «هدی للناس» (مایه هدایت مردم) هم هست و در همین قرآن به مردم توصیه شده در آن دقت هم نکنند (افلا یتدبرون القرآن ... سوره نساء و سوره محمد^(ص)) و در همین قرآن قلمرو ماموریت پیامبر را « همه مردم و همیشه »

(ماارسلناک الا کافّه للناس) دانسته و لذا باید این موضوعات را هم به تعریف قرآن اضافه کنیم و در نتیجه جواب سؤال «قرآن چیست» چنین می‌شود:

«قرآن مجموعه‌ای از نامه‌هایی است که پیامبر دریافت میکرده است و اکثراً در زمان نزول شبیه به آنلایین بوده است و پس از نزول اولیه برای مردم همه زمانها و همه مکانها قابل استفاده است و سبب هدایت آنها می‌باشد و ضمناً مردم تشویق به خوض و غور در محتوای آنها شده اند»

قرآن شبیه چه نوع از کتب است؟

از بین متونی که «بین دو جلد بصورت کتاب» در آمده اند، قرآن بیشتر به کدام نوع از آنها شبیه است؟

آیا قرآن شبیه کتاب های داستان است؟

یا شبیه کتاب های قانون؟

یا شبیه کتاب های تاریخ؟

یا کتاب های فلسفی؟

یا کتاب های «کلمات قصار»؟

یا کتاب های مجموعه های شعر؟

اگر به خود قرآن بنگریم، و بخواهیم از خود قرآن تعریفی بیابیم، که بفهمیم قرآن شبیه کدام نوع از انواع کتاب هایی که بشر می شناسد، می باشد، در باره قرآن چه میتوانیم بگوئیم؟

هرکس، حتی در سطحی ترین نگاه، فوراً میگوید قرآن شبیه هیچک از موارد ذکر شده بالا نیست.

اما اگر خوب بنگریم، بخوبی تشخیص میدهیم که در قالب بندی قرآن اینطور چیزی حس میشود که انگار یک نفر دارد با پیامبر (ص) حرف میزند، به او تعلیم میدهد،

مطالبی را به او تقریر میکند، به سوالاتش جواب میدهد، راه های خوب و بهتر را به او نشان میدهد، و . . .

حالا هم که می بینیم همین کتبی شده و روی کاغذ است و جلد هم شده، و خلاصه اینکه شده «کتاب»!

این قالب، قالبِ «صورتجلسه های جمع آوری شده» است

اینک میتوانیم این را هم به تعریف قرآن اضافه کنیم و بگوئیم:

«قرآن عبارت از مجموعه نامه‌هائی است که اکثریت مطالب آنها شبیه صورتجلسه هائی است که مکالمه های بین پیامبر(ص) و شخصی دیگر را که در زمان خاصی انجام شده، درج نموده باشد.

که در زمان نزول اکثراً آنلاین بوده و پس از نزول اولیه برای مردم همه زمانها و همه مکانها قابل استفاده است و سبب هدایت آنها می‌باشد و ضمناً مردم تشویق به خوض و غور در محتوای آنها شده اند»

اما، اگر خوب دقت کنیم می بینیم این باصطلاح صورتجلسه با بقیه فرق دارد، زیرا صورتجلسه ها لا اقل به دو نفر نیاز دارد، اما، قرآن، درست است که به حالت صورتجلسه ها شبیه تر است، ولی، فقط از گفته های طرف دیگر گزارش میدهد.

این طرف دیگر کیست؟

خداوند نمیتواند باشد به دلیل آیات بسیار زیادی از قرآن که علی الحساب فقط دوتا را ذکر میکنم:

لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار . .

ما کان لبشر ان یکلمه الله . .

نمیتواند خودش آن «طرف دیگر» باشد،

خب، خدا که نباشد پس کیست؟

آیات زیادی هست که او را معرفی میکند،

که در اینجا به عنوان نمونه یک آیه را می آوریم:

انه لتنزّل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين

با این حساب، اینک میتوانیم تعریف فوق را اصلاح و تکمیل کنیم:

«قرآن عبارت از مجموعه نامه‌هائی است که اکثریت مطالب آنها شبیه صور تجلسه هائی است که فقط یکطرف مکالمه های بین پیامبر(ص) و فرشته وحی رسانی را که در زمان خاصی انجام شده، درج نموده باشد.

که در زمان نزول اکثراً آنلاین بوده و پس از نزول اولیه برای مردم همه زمانها و همه مکانها قابل استفاده است و سبب هدایت آنها می‌باشد و ضمناً مردم تشویق به خوض و غور در محتوای آنها شده اند»

ما مخاطب قرآن؟

در فوق دیدیم «مخاطب دریافت قرآن» کسی جز شخص شخیص رسول اکرم (ص) نیست.

اما، آیات بسیار زیادی در قرآن هست که نشان میدهد آنحضرت موظف بوده آنچه را که به عنوان قرآن به او وحی میشده، به مردم تبلیغ کند،

آیاتی که این موضوع را میرساند بسیار زیاد است و در اینجا فقط یکی را عرض میکنیم:

... فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدِ ﴿٤٥﴾ (سوره قاف)

بنابراین، تا اینجا دیدیم که مخاطب اول قرآن (یعنی مخاطب دریافت)، خود آنحضرت، و مخاطب بعدی قرآن (مخاطب تبلیغ آنحضرت) مردم معاصر آنحضرت بوده اند که از سوی آنحضرت مورد تبلیغ قرآن قرار میگرفته اند.

آیا ما که تقریباً ۱۴۰۰ سال با آنحضرت فاصله داریم، مخاطب قرآن میباشیم؟

چرا این سوال را می پرسیم؟

۱ - کسان زیادی هستند که این مطلب را تبلیغ میکنند که غیر از معاصرین نزول وحی، کسان دیگر، مخاطب قرآن نمیباشند، (فکر نکنید اینها افراد نادری هستند، اینها

کسانی هستند که در دانشگاه‌ها به عنوان استاد کار میکنند و حقوق استادی میگیرند و به آشکاری این حرف‌ها را میزنند، در میان طلاب و روحانیون نیز قائلین این قول وجود دارند)

۲ - دکتر عبدالکریم سروش و دکتر محسن مجتهد شبستری و عده خیلی خیلی زیادی این عقیده را دارند و به انحاء طرق تبلیغ میکنند، که قرآن چیزی بالاتر از ذهنیات معاصران نزول وحی ندارد، و طبعاً نتیجه این قول، آن است که غیر از معاصران نزول کسی مخاطب قرآن نمیباشد.

ممکن است تعجب کنید که چگونه ممکن است کسانی در کسوت استادی (چه در دانشگاه‌ها و چه در حوزه‌های طلبگی) چنین بگویند، ولی واقعیت این است که چنین میگویند،

اما، چون این قلم مستقلاً به این شبهه پرداخته، و با دلایل واضح و بسیار زیاد قرآنی آن را رد کرده، در اینجا به آن نمی‌پردازد، و فقط خواهندگان را به دو کتاب خویش، «ردیه‌ای بر شبهه‌های جدید» و «آنتی سروش» در سایت این قلم که در ابتدای این کتاب معرفی کرده ایم ارجاع میدهیم.

بنا بر آنچه تاکنون گفته ایم، آنحضرت ایستگاه اول دریافت وحی قرآنی بوده، و در راستای انجام ماموریتش آن وحی قرآنی را به معاصران خویش رسانده، و اینک که از طریق کتابت و ترجمه بما رسیده، هرکسی که قرآن به او رسیده باشد مخاطب قرآن است.

محکم و متشابه

مطالب قرآن شامل «چه نوع» سخنانی است؟

اعمال یک دقت معمولی در مطالب قرآن به خواننده نشان میدهد که محتوای این کتاب ارجمند، خالی از دو «نوع» سخن نیست. و این قلم ترجیح میدهد بجای ذکر مطالب طولانی در چپستی آن دو «نوع» سخن، با ذکر نمونه‌ای از هریک از دونوع،

عملا هر یک را تعریف کند:

مثالی از آیات دسته ۱:

اذ قال موسى لقومه يا قوم لم تؤذونني و قد تعلمون اني رسول الله اليكم
آیات این دسته بگونه ای هستند که همگی به سهولت معنی آنها را می فهمند، کسی
در معنی آنها با دیگری اختلاف پیدا نمیکند. نزد همگان بیش از یک معنی ندارند.
از این نوع مطالب، که فهم آنها کاملا آسان است، و همگان از آنها فهم یکسان دارند،
در قرآن زیاد است، و به اینها محکمات گفته میشود.

مثالی از آیات دسته ۲:

الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنه و لا نوم له مافي السماوات و ما في
الارض من ذا الذی يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و
يحيطون بشي من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السماوات والارض و لا يوده
حفظهما و هو العلي العظيم

این دسته از آیات بگونه ای هستند که هیچکس با هر مقدار علم نمیتواند درباره آنها
ادعا کند که «من این آیه را می فهمم»

نه تنها آنها را نمی فهمد بلکه اساسا نمی تواند بفهمد.

بطور کلی، آیاتی که راجع به ذات و صفات خداوند متعال، و ملائکه، و جنّ، و روح و
شیطان، و لوح و قلم و کرسی و قیامت و بهشت و جهنم و ... و امثال آنها (که بطور
کلی بیرون از امکان حس و درک بشر و خارج از جدول مندلیف است) باشد، چنان
است که بشر از درک آنها عاجز است، و اگر در آیه ای باشند و کسی بگوید من در فهم
این آیه مشکلی ندارم، باید به سفاهتش خندید.

از این نوع مطالب، که فهم آنها محال است، نیز، در قرآن زیاد است، و به اینها

متشابهات گفته میشود.

آیات متشابهات نوعاً «به زبان مَثَل» است.

«به زبان مَثَل» یعنی چه ؟

در ادبیات ما عباراتی مانند «قرص ماه» و «قرص خورشید» زیاد به کار رفته است. باید بدانیم که کلمه «قرص» به چیزی صفحه مانند گرد اطلاق می‌شود، و از همین ریشه عبارت «قرص نان» معروف است. و می‌دانیم که «قرص نان» یک چیز صفحه مانند گرد به قطر حدود ۲۰ تا ۵۰ سانتیمتر است، و تصویری هم که از خورشید و ماه به نظرمان می‌آید چیزی در همین حدود است، در حالی که می‌دانیم خورشید و ماه، نه قرص هستند و نه قطر آن‌ها ۲۰ تا ۵۰ سانتیمتر است.

اما با وجود این هنوز هم غزل‌سرایان «رخ یار» را به «قرص ماه» تشبیه می‌کنند. خداوند فرموده «و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مَثَل» (و البته در این قرآن برای مردم از هر مثلی زدیم) یعنی یکی از روش‌های بیانی قرآنی استفاده از «زبان مَثَل» است، و البته، چنان‌که می‌دانیم یک خاصیت مهم مَثَل این است که یک مفهوم دور از ذهن به واسطه آن به ذهن نزدیک می‌شود.

مثلاً سنگ برای همه مفهوم است اما ممکن است فولاد برای همه مفهوم نباشد لذا اگر بگوئیم فولاد مثل سنگ سخت و سنگین است، در حقیقت مثلی زده‌ایم، گرچه فولاد از سنگ هم سخت‌تر و هم سنگین‌تر است.

حجم زیادی از مطالب قرآن (که از جنس متشابهات باشد) از این نوع است. یعنی مطالب خیلی دور از ذهن را ساده کرده و با به کار بردن «زبان مَثَل» آن‌را به ذهن مخاطب نزدیک کرده است.

واقعاً چگونه می‌توان مفهوم نهایت عزت و قدرت و شوکت و عظمت و رفاه و زندگی پر از رضایت‌مندی را توصیف کرد و چگونه می‌توان گفت ای بشر، تو زندگی در پیش خواهی داشت که نسبت آن به زندگی فعلی تو، مانند نسبت زندگی فعلیت به زندگی جنینی است؟

وقتی که در قرآن می‌خوانیم زندگی آخرتی اشخاص پسندیده در باغ‌هایی است که در زیر آنها نهرها جاریست و همسران پاکیزه در آند و خوردنی‌ها و سایه‌هایش دائمی است و غیره و غیره، در حقیقت موضوع را ساده کرده و به صورت مَثَل بیان نموده زیرا همان‌طور که این جهان را نمی‌توان برای جنین توصیف کرد، آن جهان را نیز نمی‌شود برای ما توصیف کرد.

در اینجا باید توجه کنیم که کل مفاهیمی مانند توصیف نعمت‌های بهشتی، و عذاب‌های جهنمی و نحوه حساب و کتاب در قیامت و خود قیامت (و حتی حوادث مقارن وقوع آن و یا حتی قبل از وقوع اما نزدیک به آن) و مفاهیم دیگری مانند عرش و قلم و لوح و کرسی و ابلیس و ملائکه و جنّ و امثال آنها که در قرآن ذکر شده، همگی به «زبان مَثَل» است و مخاطب قرآن باید همواره توجه داشته باشد که هنگام مطالعه قرآن وقتی که به چنین مفاهیمی می‌رسد، کافیست معتقد باشد چنین چیزهایی (آنطور که قرآن بیان کرده) هست، اما نباید انتظار داشته باشد چگونگی و کیفیت آنها را به طور دقیق درک کند زیرا این محال است، همان‌طور که محال است بتوان کیفیت این جهان را برای جنین داخل رحم توصیف نمود.

اینک اگر این مطلب را هم به تعریفِ چپستیِ قرآن اضافه کنیم خواهیم داشت:

«قرآن عبارت از مجموعه نامه‌هایی است که اکثریت مطالب آنها شبیه صور تجلیه‌هایی است که فقط یکطرف مکالمه‌های بین پیامبر(ص) و فرشته وحی رسانی را که در زمان خاصی انجام شده، درج نموده باشد. که در زمان نزول اکثراً آنلاین بوده و پس از نزول اولیه برای مردم همه زمانها و همه مکانها قابل استفاده است و سبب هدایت آنها می‌باشد و ضمناً مردم تشویق به خوض و غور در محتوای آنها شده اند و بخش عمده ای از مطالبش که حاوی موضوعاتی است که درک آنها برای بشر محال است، «به زبان مَثَل» گفته شده است»

آثار قرآن

اما اگر این «نامه» ها را از لحاظ اینکه «چه آثاری در زندگی مخاطب دارند» مورد بررسی قرار دهیم می بینیم یکی از اسامی که خداوند بر قرآن نهاده به ما کمک میکند تا بتوانیم «چه آثاری داشتن» قرآن را معین کنیم. خداوند علاوه بر اسامی مانند هدی و بیان و تبیان و نور و ذکر و فرقان و غیره، قرآن را «موعظه» هم نامیده است (پس موعظه هم هست و لذا نمی تواند با روش موعظه گران بیگانه باشد)

روش موعظه گران دو محور دارد که یکی از آنها این است که مطالب آنها «جنگ»ی است حاوی مطالب متنوع که همه در جهت واحدی هستند. یعنی یک منظور در همه آنها دنبال می شود. لذا اگر کسی بتواند منظور یکی از آن عناصر متنوع آن را دریابد منظور سایر عناصر را نیز دریافته است.

محور دیگر روش موعظه گران این است که آنها در باره آنچه که به نظرشان «مهم تر» می آید، «بیشتر» سخن می گویند.

اینکه در روایاتی داریم که سوره اخلاص یک سوم و سوره کافرون یک چهارم قرآن است به این معنی است که چون خداوند به دو موضوع توحید و دوری از کافران خیلی اهمیت می داده، از لحاظ کمی، آن مقادیر قابل توجه (۳۳٪ و ۲۵٪) را به آن دو موضوع اختصاص داده است.

اگر نکته اخیر را نیز به تعریف قرآن اضافه کنیم جواب سؤال «قرآن چیست؟» اینطور خواهد شد:

«قرآن عبارت است از:

- ۱ - مجموعه ای از نامه هایی است که اکثریت مطالب آنها شبیه صورت جلسه هایی است که فقط یکطرف مکالمه های بین پیامبر(ص) و فرشته وحی رسانی را که در زمان خاصی انجام شده، درج شده باشد، این نامه های صورت جلسه مانند سوره نامیده شده،

- ۲- اکثر مطالب سوره ها در زمان نزول شبیه به آنلایین بوده،
- ۳- و پس از نزول اولیه برای مردم همه زمانها و همه مکانها قابل استفاده است و سبب هدایت آنها می باشد،
- ۴- ضمنا مردم تشویق به خوض و غور در محتوای آنها شده اند،
- ۵- و بخش عمده ای از مطالبش که حاوی موضوعاتی است که درک آنها برای بشر محال است، به زبان مَثَل گفته شده است،
- ۶- و هر سوره از لحاظ نوع سخن، موعظه است، و در آن، درباره مطالب مهمتر، بیشتر سخن گفته شده است «

[موضوع انتهائی تعریف فوق، یعنی رابطه کمیت و اهمیت، اصلی ترین محور روش تفسیری این تفسیر است! که در فصل بعد شرحی عرض میکنیم]

تفسیر قرآن چیست؟

برای پاسخ به سؤال فوق دو جواب هست: اصطلاحی و لغوی.

پاسخ اصطلاحی این است که به کار مفسران بنگریم و طرز کارشان را کشف کنیم و مشترکاتشان را استخراج نموده و جمع بندی نمائیم و مآلاً به تعریفی برسیم.

پاسخ لغوی این است که کلمه تفسیر از نظر مخاطب های اولیه قرآن همطراز کلماتی مانند شرح و توضیح و وضوح بخشیدن به چیزهایی بوده که براحتی برایشان مفهوم نبوده است.

روایات زیادی وجود دارد که حاکی از این است که گاهی شخصی موضوعی را از رسول خدا (ص) یا ائمه (ع) سوال میکرد و آن حضرت هم جواب میفرمود و سپس آن شخص میگفت «یا رسول الله فسر لی» یا «یا ابن رسول الله فسر لی» (ای فرستاده خدا / ای پسر پیغمبر برایم توضیح بده)

اما اگر به قرآن رجوع کنیم و معنی این واژه را جستجوگر شویم در آیه ۳۳ سوره فرقان مطلبی می یابیم که معنی دقیقی از این کلمه بدست میدهد و از آن معلوم میشود که یک مفهوم «حق» و یک مفهوم «تفسیر» داریم که مفهوم حق مستقل از ما، و مفهوم تفسیر مرتبط با ما، و دارای طبقه بندی هایی از قبیل صحیح و غلط و خوب و بهتر و عالی است. به دیگر سخن، حق بیرون ما و تفسیر زاییده ما است، و به عبارت دیگر حق «آسمانی» و تفسیر «زمینی» است، و با این بیان تفسیر قرآن یک کوشش بشری برای درک و استخراج منظور مستتر در آن قسمت قرآنی مورد مطالعه است.

آیه اشاره شده این است:

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾ (سوره فرقان)

و با هیچ مثلی به تو رو نمی کنند مگر اینکه ما حق را با بهترین تفسیر برایت می آوریم (۳۳)

در این آیه سه عنصر وجود دارد :

۱- مَثَل

۲- حق

۳- تفسیر بهتر

واینک شرح هریک :

۱ - منظور از مَثَل همان چیزهائی است که مردم آن روزگار در باره پیامبر (ص) میگفتند، مثلاً یتیم ابوطالب، مجنون، ساحر، کاذب، مفتون، مفتری، محمد امین، رسول خدا و ...

۲ - منظور از حق همان چیزهائی است که خداوند در باره رسول خویش قائل است، مثلاً رسول، نبی، شاهد، صاحب مقام «انک لعلی خلق عظیم»، نذیر، بشیر، عبد، أسوه (یعنی الگوی لازم به پیروی)، و ...

۳ - منظور از تفسیر بهتر همان چیزهائی است که امروز مردم جهان (اعم از اینکه موضوع رسالت آن حضرت را قبول داشته باشند یا نداشته باشند) در باره آن حضرت میگویند، مثلاً شخصیت والا، شخص بسیار قابل احترام، پیامبر آخر، پیامبر دوره بلوغ بشریت، مصلح بشریت، و ...

اگر دقت کنید متوجه خواهید شد که اولی و سومی از یک جنس (یعنی از جنسِ نظر مردم بودن) و دومی از جنس متفاوت (یعنی از جنسِ نظر خداوند بودن) است.

بنابراین، «تفسیر» هر کس در باره هر چیز، عبارت است از «نظر شخصی» همان شخص در باره همان چیز.

یعنی تفسیر یک امر شخصی است، و از هر شخص تا شخص دیگر فرق خواهد داشت.

در آیه مورد استناد نیز برای تفسیر، صفتِ «احسن» قائل شده که به معنی بهتر یا بهترین است، یعنی تفسیر علاوه بر شخصی بودن از لحاظ درست یا غلط بودن نیز دارای درجه بندی است، مثلاً میتوان تفاسیر را به تفسیر خوب، تفسیر بهتر، یا بهترین تفسیر، یا تفسیر بد، یا تفسیر غلط، درجه بندی کرد.

تفسیر قرآن هم همینطور است.

تفسیر هر شخص از قرآن، نظر و فهم او از قرآن است، و لذا تفسیر هر کس از قرآن با تفسیر هر کس دیگر از قرآن فرق خواهد داشت.

خلاصه اینکه یک چیزی نزد خداوند است که نام آن «حق» است. و یک چیزهایی هم نزد مردمان است و نام آنها تفسیر است.

این را اینطور هم میتوان گفت:

یک چیزی نزد خداوند است که حق است و اسم آن قرآن است. یک چیزهایی هم نزد مردمان است که نسبی و شخصی است و اسم آنها تفسیر قرآن است.

شرح آیه و استخراج معنی تفسیر از آیه ذکر شده، پیچیدگی هایی دارد که در بخش های آینده به آن می پردازیم، اما در اینجا همینقدر عرض میکنیم که کلمه تفسیر در نزد ما فارسی زبانان نیز معنیی در حدود «توضیح» و «معنی کردن» و «روشن کردن معنی» و از این قبیل دارد.

در فصل قبل، در قسمتهایی، مطالبی عرض کردیم که مجموعاً جواب سوال «قرآن چیست» بود.

خداوند، در قرآن، تدریجاً، اسامی بر قرآن نهاد، مانند هدی و بیان و تبیان و نور و ذکر و فرقان و غیره، اما، علاوه بر آن اسامی، قرآن را «موعظه» هم نامیده است. (پس قرآن موعظه هم هست و لذا نمی تواند با روش موعظه گران بیگانه باشد)

روش موعظه گران دو محور دارد:

یکی از آنها این است که مطالب آنها «جنگ»ی است حاوی مطالب متنوع که همه در جهت واحدی هستند. یعنی یک منظور در همه آنها دنبال می شود. لذا اگر کسی بتواند منظور یکی از آن عناصر متنوع را دریابد منظور سایر عناصر را نیز دریافته است.

محور دیگر روش موعظه گران این است که آنها در باره آنچه که به نظرشان «مهم تر» می آید، «بیشتر» سخن می گویند.

اینکه در روایاتی داریم که سوره اخلاص یک سوم و سوره کافرون یک چهارم قرآن است، به این معنی است که چون خداوند به دو موضوع توحید و مرزگذاری با کافران خیلی اهمیت می داده، از لحاظ کمی، آن مقادیر قابل توجه (۳۳٪ و ۲۵٪) را به آن دو موضوع اختصاص داده است.

موضوع انتهائی تعریف فوق، یعنی رابطه کمیت و اهمیت، اصلی ترین محور روش تفسیری تفسیر ما است!

توضیح بیشتر:

این موضوع، یعنی استنباط های کیفی از نتایج کمی یکی از عاقلانه ترین کارهای بشر است که برای آن میتوان نمونه های متنوعی برشمرد:

۱ - خودِ روندِ رای گیری در مجامع رسمی، مانند مجالس قانونگذاری و مجمع عمومی سازمان ملل.

۲ - کار ژورنالیست ها و سایر محققین (که مثلاً کلمه های پرتکرار اشخاص مهم را می شمارند و از آن نتایج مفهومی میگیرند) خودش یک استنباط کیفی از نتایج کمی است.

۳- کار دانشمندان علوم تجربی، که در آزمایشاتشان در اثر تکرار یک آزمایش، از نتایج کمیِ آزمایش ها نتایج مفهومی میگیرند.

۴- مثال در این خصوص زیاد است، اما همین مثال ها آنقدر شیوع و آنقدر در زندگی عادی همگی مان مستقیماً تاثیر دارد که ما را از ذکر مثال های بیشتر معاف میکند. ما هم در این تفسیر همین کار را کرده ایم: در هر سوره، پر تکرار ترین مفهوم را پیدا کرده، و آن را به عنوان محور سخن در نظر گرفته ایم.

محور اصلی روش تفسیری ما این است که در هر سوره بررسی کنیم و دریابیم هر سوره در باره چه موضوعی «بیشترین سخن» را گفته است. (شرح در صفحات آینده)

تفسیر یک امر «زمینی» است (یک امر مقدس نیست)

بهتر است برای درک بهتر مثالی بزنیم:

به یک کودک ۴ - ۳ ساله میگوئید خورشید را برایم وصف کن.

او یک چیزی شبیه دایره میکشد و داخلش را هم به رنگ زرد رنگ آمیزی میکند و چند شعاع هم از محیط آن به اطراف می پراکند و میگوید خورشید این است. آیا توصیفی که او از خورشید کرده صحیح است؟
بله. برای بچه به آن سن صحیح است.
این «بله» را چه کسی میگوید؟ واضح است. اکثر بینندگان! پس، قضاوت عمومی نیز در ارزیابی درستی یا غلطی یا خوب و یا بهتر بودن، یا بهترین بودن، نسبتی هم با خرد جمعی دارد.

حالا اگر همان سؤال را از یک پروفسور نجوم بپرسید چه خواهد گفت؟
او در جواب شما – تازه اگر بخواهد خلاصه گوئی کند – صدها صفحه مطلب پر از فرمولها و نمودارها و تعاریف پایه و چه و چه پر خواهد کرد و خواهد گفت خورشید این است.
آیا توصیفی که او از خورشید کرده صحیح است؟
بله. برای پروفسوری مانند او صحیح است.
در اینجا هم «بله» از سوی کسانی صادر میشود که بتوانند حرف های آن پروفسور را بفهمند! (خرد جمعی متخصصان)

حالا اگر همان سؤال را از خداوند که آفریدگار خورشید است بپرسیم جواب او چه خواهد بود؟
نمیدانیم. اما این را میدانیم که جواب خداوند را نه آن بچه، و نه ما آدم های معمولی، و نه آن پروفسور متخصص، نخواهند فهمید.

توصیف آن کودک از خورشید، **تفسیر او** از خورشید، و توصیف آن پروفسور هم **تفسیر او** از خورشید، و جواب خداوند هم **تفسیر خداوند** از خورشید است و هر سه هم صحیح است.

تفسیر قرآن هم چنین چیزی است.

یعنی اینکه هرکسی میتواند چیزی از قرآن بفهمد (یعنی تفسیر عوامانه) اما همگان تشویق شده اند فهم خویش را بالا ببرند (یعنی به تفسیر عالمانه برسند) اما ضمناً باید متوجه باشند که دست یابی به فهم کامل آن (یعنی تفسیر خداوندی) محال است.

اینک میتوانیم به سؤال مطرح شده در تیترا این فصل برگردیم و بپرسیم «تفسیر قرآن چیست؟»

منظور از «تفسیر قرآن» کوشش برای فهم قرآن توسط مخاطب های قرآن یعنی مردم هر عصر است که توسط خود قرآن به چنین کوششی تشویق شده اند.

واضح است که خداوند از قرآن یک چیزی می فهمد و یک آدم عالم یک چیزی می فهمد و علمای مختلف چیزهای مختلفی می فهمند و آدم عامی هم یک چیزی می فهمد. تفسیر هرکس از قرآن همان فهمی است که او از قرآن دارد.

مفسر با توجه به بضاعت علمی خویش، و بکار گرفتن امکانات تحقیقی و فهمی خویش، در نهایت میگوید که او از آن جمله یا آیه یا عبارت یا اشاره یا پاراگراف یا سوره چه می فهمد و آنچه او فهمیده، تفسیر او از آن جمله یا آیه یا عبارت یا اشاره یا پاراگراف یا سوره است (مثال بجه و پروفیسور و خداوند را مجدداً یادآوری میکنیم)

این کار، یعنی تفسیر قرآن، یک کار علمی صرف است و درستی نسبی هر تفسیر (مانند هر کار علمی در هر موضوع علمی دیگر) به میزان علم و قدرت استنباط مفسر بستگی دارد و لذا تفسیرها میتوانند مانند هر نتیجه علمی دیگر به خوب و بد و غلط و ضعیف و قابل قبول و عالی دسته بندی شوند.

خلاصه اینکه هرکسی میتواند چیزی از قرآن بفهمد (یعنی تفسیر عوامانه) اما همگان تشویق شده اند فهم خویش را بالا ببرند (یعنی تفسیر عالمانه) اما ضمناً باید متوجه باشند که دست یابی به فهم کامل آن (یعنی تفسیر خداوندی) محال است.

امروز چه نیازی به تفسیر خوب از قرآن داریم؟

انسان، صرفنظر از نوع زندگی و سطح برخورداریش از علوم و نتایج آن مشخصات ثابتی از خود بروز داده، مثلاً انسان قدیم که پیاده و انسان امروز که اتوموبیل و جت سوار است همگی فضایل انسانی مشابهی از خود بروز داده اند و میدهند، فضایی مانند حقیقت طلبی و عدالت خواهی و زیبائی دوستی و پیشرفت طلبی و امثال آن.

امروز هم انسان (صرف نظر از تفاوت های تکنولوژیک و سطح زندگی) از لحاظ دغدغه های خاطر، مانند انسان های پیشین است و به قرینه میتوان گفت که انسان های فردا نیز (از لحاظ همان دغدغه خاطرهای خاص انسانها) مانند انسان های امروز خواهند بود و لذا و قتیکه مفسر (در هر عصری) توانست جواب دغدغه خاطر های خود را از قرآن بگیرد دیگر مانعی نخواهد داشت که بهترین گزینه را اختیار کند.

اگر بخواهیم این مطلب را با توضیح بیشتر عرض کنیم میتوانیم چنین بگوئیم :

یک ربات - هر قدر هم که پیچیده و تکامل یافته باشد - «برنامه» ای دارد که بر اساس آن عمل میکند.

انسان بر چه اساسی عمل میکند؟

انسان بر اساس «فکر» خویش عمل میکند.

فکر انسان از کجا وارد ذهن او میشود؟

انسان از منابع متعددی فکر میگیرد: خانواده، دوستان، رسانه ها، دروس مدرسه ای و دانشگاهی، تحقیقات و مطالعات شخصی، وغيره وغيره.

قرآن هم یکی از منابع دریافت فکر است و ضمناً بهترین آنها هم هست، و اگر کسی منبع اصلی دریافت فکر خود را قرآن قرار دهد کم کم چنان میشود که رفتار او در مقایسه با دیگران به بهترین رفتار تبدیل میشود و چون دیدیم که تفسیرهای مختلف از قرآن میتواند - بسته به نوع تفسیر و نوع مفسر - متفاوت و حتی متضاد باشد لذا همواره جای این دغدغه خاطر هست که «این تفسیری که دارم استفاده میکنم چقدر خوب و صحیح است؟»

بنابر این، شخصی که این دغدغه خاطر را دارد که رفتارهایش بر مبنای درستی مبتنی است یا نه، - اگر قرآن را به عنوان بهترین منبع دریافت فکر پذیرفته باشد - دغدغه خاطر او به این دغدغه جدید منتقل میشود که آیا این تفسیری را که دارم استفاده میکنم بهترین تفسیر هست یا نه؟

چون همواره اشخاصی با دغدغه خاطرهای والا بوده اند و باز هم خواهند بود، جواب سؤال تیتَر این قسمت، یعنی «امروز چه نیازی به تفسیر خوب از قرآن داریم؟» جواب آنها هم خواهد بود.

کلید های تفسیری

علم تفسیر قرآن که اشرف علوم است، نیز، «کلید» هائی دارد که اگر از آنها استفاده شود درهای گنجینه های خویش را برای خواننده می گشاید، وگرنه، کارش آسان نخواهد بود.

بعضی از آن کلیدها را که ما شناخته ایم ذیلاً عرض می کنیم با این امید که آیندگان بقیه را بیابند:

کلیدهای هفت گانه ای که ما در صفحات آینده ذکر کرده ایم، علاوه است بر مطالبی که باید بعنوان «پیش نیاز» علم شریف تفسیر قرآن مورد توجه قرار گیرد. نوعاً علماء چنین میگویند که پیش نیاز های مذکور عبارت است از:

۱- آشنائی اجمالی با زبان و ادبیات عرب.

۲- آشنائی اجمالی با تاریخ اسلام.

۳- آشنائی اجمالی با تفاسیر و تاریخچه آن.

۴- آشنائی اجمالی با آنچه مجموعاً به نام «علوم قرآنی» موسوم است.

۵- و از همه مهم تر آشنائی با خود قرآن (که در اثر مداومت زیاد بر تلاوت آن صورت می گیرد)

ولی نظر علماء سلف در این باره بسیار سختگیرانه تر بوده، مثلاً نقل میشود که سیوطی چهل علم را پیش نیاز علم تفسیر میدانسته است.

ولی ما عرض میکنیم امروز زندگی پیشرفت کرده و با این نرم افزارهای محیر العقولی که به آنها دسترسی داریم کار تفسیر قرآن خیلی آسان تر شده است.

و حتی آنهمه پیش نیاز های بالا (که از نظر علمای سلف «کف» مطلب تلقی میشد) نیز چندان مورد حاجت نیست.

امروز دیگر آدم عاقل نمیرود اتومبیل اختراع کند، زیرا اتومبیل قبلاً اختراع شده، امروز اختراعات در جهت ایمنی بیشتر، سوخت کمتر، سوخت های غیر فسیلی، راحتی سرنشینان و و و است.

در باره تفسیر قرآن نیز همینطور است.
لازم نیست آن راه هایی را که قدمات رفته اند ما نیز دوباره برویم.

ذیلا نقدی بر بعضی از علومی که توسط قدمات «پیش نیاز» تلقی میشده، عرض میکنیم:

۱- آشنائی با زبان و ادبیات عرب

امروز اینهمه ترجمه های نسبتا خوب و قابل قبول در بازار کتاب وجود دارد، و همه نویسندگان آنها کم و بیش به مقوله فوق آشنائی دارند و حتی برخی از آنها در موضوع مذکور درجه استادی دارند، و آشنائی آنها در محصول کارشان (یعنی همان ترجمه قرآن کریم) نمود یافته، و طبعاً، بی توجهی به این واقعیت، و دوباره کاری نامفید و نامعقول است.

۲- آشنائی با تاریخ اسلام

اولین چیزهایی که تحت نام «تاریخ اسلام» فهرست میشود، چیزهایی است مانند سیره ابن هشام یا کتابی که ابواسحق ترتیب داده، این کتابها در قرن سوم پیدایش یافته، کسانی را میتوان «اصحاب» رسول الله (ص) حساب کرد که لا اقل ابتدای سن «عقل رسی» آنها در زمان حیات آنحضرت بوده باشد، جوان ترین چنین کسانی (یعنی جوان ترین اصحاب که طبقه اول مسلمانان باشند) تاریخ تولدشان تقریباً مقارن هجرت بوده است.

بنا بر روایت منقول از آنحضرت که فرموده باشد «عمر اکثر امت من بین شصت و هفتاد است» میتوان گفت که حد اکثر دوره اکثریت اصحاب (که طبقه اول مسلمانان باشند) سال ۶۵ هجری است (البته برخی هم بوده اند که عمر طولانی تری داشته اند - مانند جابر ابن عبد الله انصاری - اما آنها نادر بوده و در کلیت این تخمین خللی وارد نمیکند)

و بر همین تخمین پایان دوره تابعین (که طبقه دوم مسلمانان باشند) سال ۷۹ و تابعینِ تابعین (که طبقه سوم باشند) سال ۹۱ و طبقه چهارم ۱۰۴ و پنجم ۱۱۷ و ششم، ۱۳۰ و هفتم، ۱۴۳ و هشتم، ۱۵۶ و نهم، ۱۶۹ و دهم، ۱۸۶ و یازدهم، ۱۹۵ بوده است.

یعنی اینکه پیدایش کتاب «سیره ابن هشام» مقارن وفات ۱۱ نسل از مسلمین اولیه بوده است (که مقارن مرگ هارون الرشید عباسی و استقرار مامون) است. با فاصله گرفتن ۱۱ نسل از صدر اسلام تقریباً میتوان گفت که هیچ خاطره ای از صدر اسلام وجود نداشت، زیرا در صدر اسلام که بیسواد و فقر عمومی مانع از مکتوب کردن خاطرات بود، اما در دوره تابعین که شروع به رواج کتابت داشت رونقی می‌گرفت، این موضوع منحصر به کتابت قرآن و حدیث بود، که این رونق بطور روز افزون در دوره های بعدی افزایش می یافت.

از دوره تابعینِ تابعین (یعنی طبقه سوم) تدریجاً نحله های فکری متنوع مانند اشاعره و معتزله پیدایش می یافت، که معمولاً بحثهای کلامی و تفسیری (ضعیف) و ثبت احادیث نقل مجلس و محفل آنها بود.

بنا براین این سوال پیدا میشود که منابع ابن هشام برای نگارش واقعه باصطلاح «هجرت اول» چه بوده است؟ زیرا منابع شفاهی که نبوده و منابع کتبی نیز، ظاهراً به همچنین (البته این قلم که واقعه فوق از قول ابن هشام را رد کرده ام، دلایل قرآنی بوده است)

خلاصه اینکه چیزی به نام «تاریخ اسلام» (که قابل اتکاء و علم آور باشد) وجود ندارد.

اما، در باره آن ۲۳ سال نزول وحی، قرآن را داریم که هرچه را که حتی اندکی هم به موضوعات وحی، و نزول آن، و شخص شخیص گیرنده آن، و قرائن و امارات مرتبط با آن ارتباط داشته، ذکر کرده است، و این قلم، با توجه به این واقعیت، و فقدان کتابی که حاوی این نوع اطلاعات اساسی باشد، کتابی تهیه کرده ام به نام تاریخ ۲۳ ساله نزول وحی که فقط مستند به قرآن است، و از لحاظ پر کردن این خلاء، بی نظیر و در عین حال بسیار قابل اطمینان و علم آور است.

لذا چیزی که قدما گفته اند، که تیترا این قسمت بازگو کننده اش هست، (یعنی تاریخ اسلام- البته باتوجه به منابع آنها که چیزهایی مانند سیره ابن هشام بوده) چیزی است نا دقیق و ناعلم آور.

۳- آشنائی اجمالی با تفاسیر و تاریخچه آن.

در باره تفاسیر چه بگوئیم که پر از ایرادات کثیره است و خوشبخت کسی است که اصلاً آنها را نخوانده باشد، و برای اینکه درکی از این امر داشته باشید، بدانید که در همین کتاب فصلی داریم تحت عنوان «آسیب شناسی تفاسیر تاکنون» که کمی از بسیار و مشتی از خروار عیوب خرافات پراکنی آنها را نشان داده ایم.

لذا، لازم نیست آن راه هایی را که قدما رفته اند ما نیز دوباره برویم، بلکه امروز از راه های امروزی میرویم و به نتیجه بهتر هم می‌رسیم.

لذا، به نظر این قلم، پیش نیاز های تفسیر قرآن این چیزها است:

۱- علم به ترتیب و تاریخ نزول سوره ها (در این رابطه، این قلم کار دقیقی کرده که تحت همین نام (یعنی «ترتیب و تاریخ نزول سوره ها») در سایت این نگارنده موجود است.

بی اغراق، نیمی از فهم قرآن منوط به دانستن ترتیب و زمان نزول سوره ها، و مطالعه قرآن به ترتیب مذکور، است.

۲- دانستن عصاره محتوای سوره ها و عصاره محتوای پاراگراف های هر سوره (این قلم در این مورد نیز کار دقیقی کرده، که آن نیز در کتاب «راهنمای تحلیلی قرآن» در سایت مذکور موجود است.

۳- تقطیع منطقی متن سوره به اجزاء همگن (چنانکه بعداً شرح داده میشود)

۴- دانستن معنی تحت اللفظی کلمات قرآن (که امروز همه ترجمه های مطرح

روز در نرم افزار جامع التفاسیر هست و کافی است آن را تهیه و در لپ تاپ یا گوشی خویش نصب کنید) و راجع به یک کلمه چند تا از ترجمه های مربوط به همان آیه را ببینید، و آنگاه آن ترجمه ای که به عصاره های ذکر شده در قسمت ۲ نزدیکتر است، را، اختیار کنید.

۵ - توجه به تشخیص مطالب اصلی متن قرآنی از مطالب فرعی آن (چنانکه بعدا شرح داده میشود)

۶ - توجه به جاهائی که در آنها «واگذاری به مخاطب» (مطابق شرح آتی)

۷ - توجه به جاهائی که در آنها «التفات» بکار رفته (مطابق شرح آتی)

۸ - اینها «کلیدهای اصلی» بود برای پرداختن به علم تفسیر قرآن، اما، مواردی هم هست که به اهمیت اینها نیست، ولی مفید و کارا هست، و ما آنها را «کلیدهای فرعی» تفسیر قرآن نامیده ایم، که بعدا نمونه هایی از آنها را هم ذکر میکنیم.

اینک ذیلا در باره هریک از کلیدهای اصلی تفسیر قرآن شرحی میدهیم:

کلید شماره ۱ تفسیر قرآن

اهمیت ترتیب نزول

یک مثال ساده :

کسی را پیدا کنید که تاکنون قرآن نخوانده باشد، آنگاه به او بگوئید آیات ۴۰ تا ۱۰۳ سوره بقره را بخواند و به شما بگوید چه فهمیده، جواب او این خواهد بود: «چیزی نفهمیدم»

آنگاه به او بگوئید آیات ۹ تا ۹۹ سوره طه و پس از آن آیات ۱۰۳ تا ۱۷۱ سوره اعراف را بخواند و سپس آن قسمت سوره بقره را مجدداً بخواند و بگوید چه فهمیده، او این بار خواهد گفت: «خیلی از آن مطالب قبلی را اینک می فهمم»

بی اغراق، رعایت ترتیب نزول در تفسیر قرآن بیش از ۵۰٪ کار را آسان میکند. می گویند «تعرف الاشياء بضدادها» یعنی چیزها را از روی ضدّ آنها می توان شناخت، و ما از این باب می گوئیم که عدم رعایت ترتیب نزول دو نوع ضرر دارد. یک نوع ضرر عینی و یک نوع ضرر عدم النفع.

الف) مثال برای انواع ضرر عدم النفع حاصل از رعایت نکردن ترتیب نزول

اگر شخصی قرآن را به ترتیب نزول بخواند متوجه یک امر بدیهی می شود که پیامبر (ص) در ابتدای رسالت نوعاً به «اسم ربّ» ارجاع داده می شد نه به «خود ربّ». مثلاً در ابتدای وحی داریم: اقرا باسم ربک ... و اذکر اسم ربک و تبتل الیه ... سبح اسم ربک الاعلی ... و ... (که از این مثال ها زیاد هم هست) اما کم کم که پیامبر در راه رسالت پیش می رود و ظرفیت هایش زیادتر می شود آنگاه به «خود ربّ» ارجاع داده می شود مثلاً گفته می شود و اذکر ربک اذا نسیت ... و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ... و ... که این ها هم خیلی زیاد است.

یک مفسر بزرگواری هست که تلفنی نمی توان با او صحبت کرد. وقتی که شخصی تلفنش را می گیرد اول یک جوان جواب می دهد و اگر نتوانست جواب بگوید یک نفر دیگر را صدا می زند و او هم اگر نتوانست نفر نهائی را صدا می زند. این نفر نهائی کسی است که تقریباً در حکم خود آن مفسر بزرگوار است و درباره خویش گفته که من

تقریباً همه نظرهای تفسیری «آقا» را می‌دانم. وقتی موضوع فوق بطور تلفنی سؤال شد اولی و دومی ندانستند، آخری هم گفت نمی‌دانم و در نظرات تفسیری آقا به چنین چیزی برخوردی ام، بعداً تلفن بزیند تا عرض کنم.

این یک مثال واضح برای عدم‌النفع عظیم است که یک مفسر عالیقدر دارای حدود ۵۰-۶۰ سال سابقه علمی، متوجه چنان موضوع بدیهی نشده باشد و از این مثال‌ها زیاد است و عدم توجه و اهمیت ندادن به ترتیب نزول علاوه بر اینکه دچار ضرر بدفهمی می‌کند سبب دچار شدن به ضرر عدم‌النفع فهم چیزهای عادی و واضح هم می‌شود.

ب) مثال برای انواع ضررهای عینی

ب-۱) یکی از علماء بزرگ که تأثیرش بر علماء معاصر خویش و نیز بر علماء متأخر کاملاً آشکار است در تفسیر سوره انفطار ذیل آیه‌ای که متضمن جمله «ما غرک بریک الکریم» است فرمایشاتی فرموده، از جمله در ردّ نظر بعضی از قدما که گفته‌اند در این جمله «القاء عذر» صورت گرفته، با ذکر سه آیه در سه سوره دیگر که مطلب آنها در مخالفت با «القاء عذر» است چنین فرموده که موضوع «القاء عذر» باطل است، ما عرض می‌کنیم که صرف‌نظر از صحت یا بطلان موضوع «القاء عذر»، آن آیه‌هایی که به عنوان مدرک بطلان «القاء عذر» مورد استفاده آن بزرگوار واقع شده، همگی از لحاظ ترتیب نزول، متأخر بر آن آیه سوره انفطار است و اگر تنها دلیل ایشان در بطلان القاء عذر آن آیات باشد، استدلالشان باطل می‌شود.

از این نوع نمونه‌ها نوعاً در تفاسیر رایج بسیار زیاد است، یعنی اینکه عدم رعایت ترتیب نزول مفسر را به اشتباه‌های بزرگ می‌اندازد.

ب-۲) دیگر اینکه همان بزرگوار ذیل آیه «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» در سوره عصر فرموده یعنی کسانی که عامل به همه اعمال صالح باشند، و این در حالیست که در سوره‌های طه و مریم داریم که «... من یعمل من الصالحات ...» یعنی اگر شخصی مؤمن باشد و به انجام بعضی از اعمال صالح پرداخته باشد در آخرت نگران نباشد. اگر

به این حقیقت توجه داشته باشیم که سوره عصر تقریباً شش سال قبل از سوره‌های مریم و طه نازل شده، این تناقض مهم پیش می‌آید که خداوند در ابتدای نزول وحی فرموده باشد «به اعمال صالح» و ده سال بعد فرموده باشد «به بعضی از اعمال صالح»! ب-۳) مثال دیگر اینکه تقریباً قاطبه مفسران «نفس واحده» مندرج در آیه اول سوره نساء و نیز آیه ۱۸۹ سوره اعراف را بر حضرت آدم(ع) تطبیق کرده‌اند که کاملاً خطاست زیرا مدلول آن نفس واحده در آیه ۱۸۹ سوره اعراف دچار شرک می‌شود که از ساحت حضرت آدم(ع) که پیامبر خدا بوده است به دور است.

چه شد که اینطور شد؟

مردم و علماء و مفسران، وقتی که قرآن را به ترتیب رایج می‌خوانند پس از سوره حمد به سوره بقره می‌رسند و در همان اوایل سوره بقره داستان آفرینش است که شامل امتحان آدم و ملائکه و سجده فرشتگان و استنکاف ابلیس و اخراج او می‌باشد (بگذریم از تصورات رایج راجع به چگونگی کل داستان آفرینش)

سوره نساء و سوره اعراف نیز با فاصله بسیار کمی پس از سوره بقره است. طبیعی است که مفسر قرآن وقتی که به سوره نساء و یا سوره اعراف می‌رسد و این جمله را می‌خواند که «خلقکم من نفس واحده» (شما را از نفس واحده آفرید) بطور عادی مفهوم «نفس واحده» را با مفهوم «آدم» خلط می‌کند جمله «و خلق منها زوجها» (و جفتش را نیز از آن آفرید) را هم در همان جهت می‌بیند و لذا به همان خطای فوق دچار می‌شود، چنان که شده‌اند.

در حالیکه منظور از «نفس واحده» مورد بحث، اصل و ریشه بشر و بشریت است که در سوره شمس آمده، آنجا که می‌گوید «و نفس و ما سوپها ...» و چنانکه می‌دانیم جنس زن و جنس مرد از لحاظ مشخصات کلی (و صرف نظر از تفاوت‌های اندامی و آناتومیک) یک چیز هستند و مشابهند و زن «انسان ماده» و مرد «انسان نر» است و خلاصه چه زن و چه مرد، هر دو «انسان» هستند و این که فرموده جفتش را از آن قرار داد به این معنی است که از «برنامه خلقت انسان» یک برنامه دیگر انتزاع شد که عبارت باشد از «برنامه خلقت انسان ماده»

در هر حال، سوره شمس از لحاظ نزول تقریباً در ابتدای قرآن است اما از لحاظ مورد

مطالعه واقع شدن در انتهای قرآن است و قرائت برعکس ترتیب نزول آن، مانع از تأثیرپذیری شایسته از آن می‌شود، چنان‌که شده، و نتیجه‌اش هم این شده که «نفس واحده» را در آیه ۱۸۹ سوره اعراف به حضرت آدم تطبیق می‌کنند و در آیه بعد نسبت به نتیجه غیرقابل قبول آن (شرک حضرت آدم) سکوت می‌کنند.

و کسی مرتکب چنین خطاهائی در تشخیص نمی‌شود مگر اینکه رعایت ترتیب نزول در تفسیر آیات را ضروری نداند. و از این مثال‌ها بسیار زیاد است و ابداً منحصر به آنچه گفته شد نیست و ما فقط سه نمونه از سه نوع را عرض کرده‌ایم، در حالیکه هم انواع بیشتر از سه تا است و هم نمونه‌های داخل هر نوع بسیار زیاد است.

حل بحث قدیمی ناسخ و منسوخ در گرو دانستن ترتیب نزول است

یک بحث قدیمی در علم تفسیر هست که فلان آیه، فلان آیه را نسخ کرده است و بستر این بحث نیز آیه‌ای است که می‌فرماید «ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها ...» [هر آیه ای را که منسوخ کنیم یا آنرا از یادها ببریم بهتر از آن یا لااقل مثل آن را می‌آوریم. ... (بقره/۱۰۶)]

البته استفاده جهان‌شناختی که از این آیه می‌توان نمود این است که کل جهان و تاریخ بشر و هر مقوله کلی دیگری را که مورد توجه قرار دهیم خواهیم دید حرکت رو به بالا و حرکت رو به خیر و حُسن دارد که در محل خویش یک بحث فلسفی و عرفانی مهمی است و شیرین هم هست.

اما همین آیه از لحاظ فقهی جنبه کاربردی وسیعی دارد مثلاً در مورد شرب خمر در سوره بقره آیه‌ای آمده که از آن فهمیده می‌شود در شراب منافعی هست اما در عین حال در آن مضاری هم هست اما مضار آن از منافع آن بیشتر است. اما در سوره مائده در همین خصوص صراحتاً آمده که «آن پلید است که از عمل شیطان است و از آن دوری کنید» فقها می‌گویند آیه اخیر (در سوره مائده) ناسخ آیه قبلی (در سوره بقره) است و حرف صحیحی هم هست و واضح هم هست زیرا نزول سوره مائده تقریباً نه سال پس از سوره بقره است.

اما این که بقیه آیات ناسخ و موارد نظیر منسوخ آن‌ها کدامند، یک بحث خیلی خیلی مفصل و قدیمی را در تفسیر قرآن باز کرده و چه کوشش‌ها و چه مناظرات و چه

دعواها و حتی چه جنگ‌ها را سبب شده که اگر کسی بخواهد در این خصوص تحقیقی انجام دهد نتیجه‌اش کتاب بسیار قطوری خواهد شد، اما اگر مسلمانان از همان بدو تدوین قرآن کریم آن را به ترتیب نزول تفسیر می‌کردند، خود به خود، هر آیه، آیه نظیر متقدم خویش را نسخ می‌کرد و دیگر این همه مجادلات و دعواها و حتی جنگ‌ها لازم نمیشد.

خلاصه اینکه رعایت ترتیب نزول به مفسر کمک شایانی میکند و عدم رعایت آن او را به خطاهای سنگینی می‌اندازد.

کلید شماره ۲ تفسیر قرآن

اهمیت پاراگراف بندی متن قرآنی

هر سوره قرآن یک واحد مستقل «گفتار»ی است که به لحاظ «موعظه» بودن حالت «جنگ» را دارد و لذا برای فهم بهتر آن، تفکیک به مؤلفه‌های تشکیل دهنده‌اش ضروری است.

تفکیک مذکور باید طوری باشد که هر قسمت در درون خویش وحدت موضوعی داشته باشد.

مثلاً در سوره فجر که در قسمت‌های بعد ملاحظه خواهید نموده، چند آیه اول که همگی «قسم» اند، در درون خود وحدت موضوعی دارند و متمایز بودن آن‌ها از آیات پاراگراف دوم که مربوط به اقوام پیشین است به سهولت قابل تشخیص است. اما همیشه و در همه سوره‌ها این تمایز (آن قدر که در سوره فجر آشکار است) آشکار نیست. در بعضی پاراگراف‌های برخی سوره‌ها چنان موضوعات مختلف در هم تنیده شده که تشخیص تمایز بخش‌هایی از آنها نسبت به بخش‌های دیگر به آسانی میسر نیست.

در این حالت کاربر باید با بذل دقت و حوصله بیشتر کار تشخیص و تمایز را دنبال کند و حتی اگر لازم باشد از اینکه در جاهائی، یک پاراگراف فقط حاوی یک آیه باشد نگران نشود.

مثلاً اگر کاربر آیه ۶۲ سوره بقره، یا آیه ۸۲ سوره نساء را یک پاراگراف مستقل نبیند چطور باید آن‌را به آیه‌های قبل و بعد خویش وصل کند؟

اگر به دو آیه ذکر شده دقت کنیم خواهیم داد آنها با آیات قبل و بعد خود «هم موضوع» نیستند. لذا اگر آنها را پاراگراف مستقل در نظر بگیریم، چه کنیم؟

این موضوع منحصر به دو آیه ذکر شده نیست و مشابه‌های بسیار زیادی دارد.

لذا اصل اساسی در تقطیع متن و تشکیل پاراگراف‌ها، «همگن» بودن متن پاراگراف-هائی است که به وجود می‌آید و تا وقتی که همه عناصر و جملات و آیات یک پاراگراف «همگن» نشده‌اند، پاراگراف قابل تقطیع است.

کلید شماره ۳ تفسیر قرآن

اهمیت استخراج «عصاره مطلب»

۳/۱

اهمیت روش

ومعرفی روشی که در این تفسیر بکار میگیریم

به یک نقاش هنرمند می‌گویید یک دایره رسم کن. او این کار را به سهولت انجام می‌دهد. به او می‌گویید دایره دیگری رسم کن که درست مانند اولی و هم اندازه آن باشد، او ممکن است بتواند. در هر حال دایره‌ای رسم می‌کند. اما نمی‌توان مطمئن بود که به اندازه اولی است مگر اینکه امتحان شود. یعنی یکی از آنها بر دیگری منطبق شود. تازه اگر منطبق هم بشوند معلوم نیست دایره باشند. شاید بیضی‌هایی باشند که بسیار شبیه دایره‌اند و برای اثبات دایره بودن آنها باید آزمایش‌هایی، نه چندان آسان، نمود.

تازه، این کار سخت، یعنی کشیدن دایره‌ای که دایره باشد و دایره دیگری که مثل اولی باشد کار هر کس نیست. نقاش هنرمند می‌خواهد. اما اگر یک ابزار ساده دایره-کشی، یعنی یک پرگار، بدست حتی یک بچه هم بدهیم، او قادر خواهد بود هر تعداد دایره‌ای که از او خواسته شود بکشد. اگر شعاع خاصی را برایش مشخص کنیم می‌تواند بینهایت دایره بکشد که همه با هم مساوی باشند. مثال فوق اهمیت روش را برای ما روشن می‌کند.

۳/۲

روش یافتن «عصاره محتوا»

روش‌ی که در این تفسیر پیگیری می‌شود:

چنانکه قبلا دیده ایم خداوند قرآن را موعظه هم نامیده ولذا قرآن موعظه هم هست ولذا نمیتواند از نوع سخنگویی موعظه گران به دور باشد، و درهمانجا هم دیدیم که نوع سخن موعظه گران دو مشخصه دارد:

۱ - مطالب آنها «جنگ»ی است حاوی مطالب متنوع، که همه در جهت واحدی هستند. یعنی یک منظور در همه آنها دنبال می شود. لذا اگر کسی بتواند منظور یکی از آن عناصر متنوع را دریابد منظور سایر عناصر را نیز دریافته است.

۲ - آنها درباره آنچه که به نظرشان «مهم تر» است، «بیشتر» سخن می گویند. این دو محور میتواند کمک کند روشی ابداع کنیم که به کمک آن، آدم های معمولی هم بتوانند به اندازه استعدادشان به تفسیر قرآن بپردازند (مثال بچه وپرگار را مجددا یادآوری میکنیم)

این روش دو محور دارد:

۱ - ابتدا سعی میشود کشف شود محتوای هر سوره قرآن شامل چه موضوعاتی است. ۲ - سپس سعی میشود کشف شود کدام موضوعات بیشترین حجم را در آن سوره به خود گرفته است.

ما براساس این دو محور الگوریتمی ساخته ایم که:

۱ - به کمک آن، پیام هر سوره براحتی استخراج میشود. ۲ - سپس به کمک پیام استخراج شده سعی میشود سوره بازخوانی شود و در این حالت خود کاربر درک میکند که نسبت به قبل سوره را دارد بهتر می فهمد.

۳/۳

«اصلی و فرعی»

در عنوان بندی مطالب قرآنی

حدود ۵۰ سال پیش در قرآن‌های زیر نویس دارِ قطع بزرگ، متعلق به انتشارات کتابفروشی اسلامیة، و ناشران مشابه، درانتهای قرآن‌ها دو فهرست دیده میشد: کشف الآیات و کشف المطالب.

کشف الآیات کاربری یافتن آیاتِ موردِ جستجو را داشت که پس از پیدایش وروج «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» (تالیف مرحوم فواد عبدالباقی مصری) از رونق افتاد و جستجوگران از مرجع کاملتر و بهترِ اخیرِ الذکر استفاده میکردند که تصور این است که هنوز هم بهترین است و امروزه اینهمه سایت‌های جستجوی آیات و کلمات قرآنی و نیز کتاب‌هایی که به تقلید از آن کتاب - علیرغم ظاهر بهتر و ابتکاراتی که برای افزودن به جذابیتشان بکار برده اند - پیدایش یافته اند، نتوانستند جای آن را بگیرند.

درهمان برهه زمانی یک کتابِ قطور دیدم که مولف آن کسی به نام «پرفسور ژول لابوم» - فرانسوی - بود و خود کتاب هم در قرن نوزده میلادی نوشته و در اروپا منتشر شده - و بعداً به فارسی ترجمه شده - بود و چیزی که از آن کتاب به یادم مانده این است که بحثی درباره ترتیب نزول سوره‌ها و نیز بحث مفصل دیگری درباره محتوای مطالب قرآنی داشت که برای من که در آن روزها تازه دانشجوی رشته مهندسی شده بودم جالب بود، و عناوین موضوعاتی که برشمرده بود - تا آنجا که میتوانم به خاطر بیاورم - دور و بر دویست عنوان بود. البته بعدها دانستم که کسان دیگری (مانند «نولدکه» آلمانی و بعضی دیگر) تقریباً همزمان کارهای خوب تحقیقاتی مشابه دیگری کرده بودند. و همچنین دانستم که آن «کشف المطالب» انتهای قرآن‌های مذکور، ترجمه یکی از معاریفِ آن روزها از کتاب ژول لابوم بوده که بدون ذکر نام او صورت گرفته است.

یک روز که در نمازخانه دانشگاه با چند نفر دیگر از دانشجویانِ همعلاقه به گپ و گفت مشغول بودیم تصمیم گرفتیم از بقیه دانشجویان نماز خوان بهرسم که محتوای مطالب قرآن چیست.

نتیجه این تحقیق حیرت انگیز بود. تقریباً همگی پاسخ دهندگان حداکثر پنج یا شش عنوان میگفتند که همگی در وحدانیت خداوند و رسیدگی پس از مرگ و داستانهای عبرت آموز پیامبران، مشترک، و در عناصر بعدی متفرق و مختلف، بودند. بعداً جمع بندی من این شد که هردو جواب مقبول است: زیرا جواب پاسخ دهندگان تحقیق میدانی ناظر به «موضوعات اصلی»، و مندرجات کتاب های ژول لا بوم و نولدکه و کشف المطالب مذکور – و بعداً دکتر محمود رامیار – ناظر به زیرشاخه های آن موضوعات اصلی بود.

بعدها درک کردم که خود قرآن نیز این دونوع تقسیم بندی را می پذیرد مثلاً آنجا که میگوید «آتیناک سبعاً من المثنی...» نظر به موضوعات اصلی دارد و آنجا که میفرماید «احکمت آیاته ثم فصلت...» به زیر شاخه ها نظر دارد.

فکر اولیه این نوع تفسیر – چنانکه قبلاً گفته ام – ۴۷ سال قبل (اینگ سال ۱۳۹۷ است) به ذهن جوان من خطوط کرد و هر دو عنوان مذکور، یعنی موضوعات اصلی و موضوعات فرعی، یکی از دغدغه های خاطر من بود.

بعداً با مراجعات مکرر در مکرر به خود متن قرآن دانستم که موضوعات اصلی قرآن از ۱۲ عنوان اصلی بیرون نیست، که هریک موضوعات فرعی خویش را دارد که ذیلاً به ترتیب الفباء می بینید:

احکام (اجتماعی – اخلاقی – فردی)

آخرت (قوانین جزاء – عذاب – نعیم – سایر)

پیامبر (آموزش الهی به او – تقریرات الهی – هدف ارسال او – احکام خاص او – انتقاد الهی از او – تحسین الهی از او – تکریم او – توصیف او – دلداری به او – زنان او – مژده به او)

پیامبران (آدم – ابراهیم – یونس)

حکمت (تعلیل – فلسفه و عرفان – قوانین حاکم بر.... – مثال ها – فلسفه تاریخ – سایر)

خداوند (افعال – صفات – شئون خاص – سایر)

قرآن (توصیف - حجیت - نقش اصلی - وحی)
قسم ها (به عناصر طبیعی - به عناصر ماوراءحس - سایر)
قیامت (اهمیت - حوادث مقارن وقوع - توصیف - حتمیت - حکمت - قوانین جزاء - سایر)
ماوراءحس (روح - جن - شیطان - ملائکه - شب قدر - داستان آفرینش - سایر)
مردم (عموم مردم - خوبان - بدان - پیشینیان - انسان - سایر)
حروف مقطعه

۳/۴

آموزش روش

استخراج عصاره محتوای پاراگراف های قرآنی (راه اول)

در اینجا یکی از سوره های کوچک - سوره فجر - برگزیده شده تا ضمن آموزش روش، از طولانی شدن متن احتراز شود.
چنانکه در انتهای فصل ۳ گفته ایم میخواهیم نشان دهیم که چگونه میتوانیم یک «عصاره» از سوره بدست آوریم که بتوانیم به کمک آن سوره را بهتر بفهمیم. برای این کار:
۱- اولاً در جدولی مانند (جدول ۱) اجزاء و عناصر سوره را کلمه شماری می کنیم.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾
وَالْفَجْرِ ﴿۱﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿۲﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿۳﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿۴﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَبْرِ ﴿۵﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۶﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿۷﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿۸﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۹﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿۱۰﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿۱۱﴾ فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿۱۲﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿۱۳﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِرْصَادِ ﴿۱۴﴾ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ

وَنَعْمَ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَاضُنْ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿١٨﴾ وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا ﴿١٩﴾ وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿٢٣﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾ وَلَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

جدول (۱)

آیه	عنوان اصلی	عنوان فرعی	توضیح مختصر در صورت لزوم	تعداد کلمه
۱-۵	قسم	عناصر طبیعی	سپیده‌دم، جفت و تک، انتهای شب	۱۴
۶-۱۳	مردم	گذشتگان	فرعون و ثمود و ... طغیان، هلاکت	۳۵
۱۴	خداوند	افعال	کمین‌کشی در مورد طاغیان	۳
۱۵-۱۶	مردم	انسان	نکوهش - مال را ملاک دوری و نزدیکی به خدا تصور می‌کنند	۲۱
۱۷-۲۰	مردم	انسان	نکوهش - وظایف مالی‌تان را انجام نمی‌دهید	۱۸
۲۱-۲۳	آخرت	قیامت	حوادث همزمان با وقوع قیامت	۲۰
۲۳-۲۶	آخرت	جهنم	عذاب کافران	۱۴
۲۷-۳۰	آخرت	بهشت	نعیم مؤمنان	۱۴
۱۳۹	جمع			

۲- در جدولی مانند (جدول ۲) جمع تعداد کلمات هر عنوان اصلی را بدست آورده و به ترتیب نزولی (از زیاد به کم) مرتب می‌کنیم:

جدول (۲)

ردیف	عنوان اصلی	توضیح مختصر در صورت نیاز	تعداد کلمه	درصد از کل
۱	مردم		۷۴	۵۳/۲
۲	آخرت		۴۸	۳۴/۵
۳	قسم		۴۱	۱۰/۱
۴	خداوند		۳	۲/۲
جمع			۱۳۹	۱۰۰

۳- اینک با توجه به (جدول ۲) می‌دانیم «بیشترین» تکیه مطالب سوره، بترتیب، روی چه موضوعاتی است. اگر همین روند را پیگیری کنیم و بفهمیم هر «عنوان اصلی» (جدول ۲) چه تقسیماتی دارد و شامل چه «عنوان‌های فرعی» می‌شود کمک زیادی به روشنی مطلب می‌نماید و لذا دوباره به (جدول ۱) برمی‌گردیم و جدول‌هایی تشکیل می‌دهیم که «عنوان‌های اصلی» آنها مشترک و بترتیبِ اکثریتِ (جدول ۲) باشد.

جدول (۳/۱)

آیه	عنوان اصلی	عنوان فرعی	توضیح مختصر در صورت لزوم	تعداد کلمه
۶-۱۳	مردم	گذشتگان	فرعون و ثمود و ... طغیان، هلاکت	۳۵
۱۵ و ۱۶	مردم	انسان	نکوهش، مال را ملاک فضیلت می‌دانید	۲۱
۱۷-۲۰	مردم	انسان	نکوهش، وظایف مالی تان را انجام نمیدهید	۱۸
جمع				۷۴

۴- به همان ترتیبی که از (جدول ۱) به (جدول ۲) رسیدیم، می‌توانیم از (جدول ۳/۱) به (جدول ۴/۱) برسیم:

(جدول ۴/۱)

عنوان اصلی	عنوان فرعی	توضیح مختصر در صورت لزوم	تعداد کلمه	درصد
مردم	انسان	نکوهش ، مال را ملاک فضیلت می‌دانید و وظایف مالی خویش را انجام نمی‌دهید	۳۹	۵۲/۷
مردم	گذشتگان	نکوهش ، طغیان آنها و هلاکشان	۳۵	۴۷/۳
جمع			۷۴	۱۰۰

نکته غالب در این جدول ، نکوهش «ملاک فضیلت دانستن مال» است. و این دستاوردمان در این مرحله است و چون این دستاورد در حقیقت از جدول (۱-۴) بدست آمده است می‌توانیم به اختصار آن را درج ۴/۱ بنامیم . بهتر این است که در این مرحله، این دستاورد را ثبت کنیم:

«درج ۴/۱»: نکوهش انسان‌هایی که مال را ملاک فضیلت می‌دانند

و به وظایف مالی خود عمل نمی‌کنند.

۵- به همین ترتیب ، بازاء هر عنوان اصلی در (جدول ۲)، یک (جدول ۳) خواهیم داشت که یک (جدول ۴) هم از آن بدست خواهد آمد و از آن نیز، یک «درج ۴»

خواهیم داشت : یعنی خواهیم داشت :

«درج ۴/۲» : عذاب کافران و نعیم مؤمنان

«درج ۴/۳» : زمان، نور، روشنائی

«درج ۴/۴» : خداوند در کمینگاه است

۶- اینک همه دستاوردهایمان را (یعنی «درج ۴» ها را) در یک جدول گردآوری می‌نمائیم:

(جدول درج ها)

شماره جداول درج‌ها	عنوان اصلی	عنوان فرعی دارای اکثریت	ذکر مختصر «درج» مربوطه	درصد
۴-۱	مردم	انسان	مال را ملاک فضیلت می‌دانید و وظایف مالی خود را انجام نمی‌دهید	۵۳/۲
۴-۲	آخرت	بهشت و جهنم	عذاب کافران و نعیم مؤمنان	۳۴/۵
۴-۳	قسم	عناصر طبیعی	زمان، نور، روشنائی	۱۰/۱
۴-۴	خداوند	افعال	در کمینگاه است	۲/۲

۷- اینک باید از جدول فوق که عناصر آن، هر کدامش یک «دستاورد» است، یک «دستاوردِ دستاوردها» بدست بیاوریم، یعنی همان عصاره مورد جستجو را که آن را «درس» سوره مینامیم.

برای این کار باید روی «جدول درج‌ها» دقیق و متمرکز شویم. با توجه به درصدها، «وزن» همان ردیف اول جدول «درج‌ها» بیش از ۵۰٪ کل سوره است و لذا بیشترین سهم را در بوجود آمدن «درس» خواهد داشت. بطور خلاصه، دید حاصل از سطر اول، این است که در آن سطر، اشخاصی که مال را ملاک فضیلت می‌دانند مورد نکوهش قرار می‌گیرند. اگر با این دید به سطرهای دیگر نگاه کنیم، سطر ۲ و سطر ۴ را نیز با این مفهوم هماهنگ می‌بینیم. به این معنا که در سطر ۲ به این نوع افراد هشدار عذاب و به اضداد آنها وعده بهشت می‌دهد و در سطر ۴ نیز خداوند را در کمینگاه توصیف می‌نماید که با همین معنا هماهنگ است، لذا با جمع‌بندی که از سه سطر مذکور بعمل می‌آوریم می‌توانیم به چنین خلاصه و عصاره ای برسیم:

درس: نکوهش مال دوستی افراطی، و ارزش دانستنِ آن،

و هشدار به کسانی که چنین صفتی دارند.

عصاره محتوای پاراگراف

قدم دوم این خواهد بود که برای هر «پاراگراف»، در روشنائی «درس» سوره، نوعی «عصاره» پاراگراف بدست بیاوریم که میتوانیم اصطلاحاً آن را «درب» بنامیم. به عبارت دیگر **قدم دوم** ما این است که برای همه پاراگراف‌ها «درب» آنها را پیدا کنیم:

در پاراگراف اول که آیات ۱ تا ۵ باشد، صحبت از «قسم به روشنایی» و «قسم به شبهای دهگانه» و «قسم به جفت و تک» و «قسم به رفتن شب» است. از سوی دیگر در «درس» سوره از نکوهش افراط در مالدوستی، و نکوهش ارزش دانستن آن، و هشدار به کسانی که چنین هستند، سخن رفته است.

برای پیدا کردن «درب» باید بین این دو مطلب ارتباط برقرار کنیم. چه ارتباطی ممکن است بین نکوهش و هشدار مندرج در درس، و مواردی که به آنها قسم یاد شده است وجود داشته باشد؟

اگر دقت کنیم به سهولت در می یابیم که آن قسم‌ها چهار مقوله اند:

۱- دمیدن صبح

۲- پایان یافتن شب

۳- ده شب

۴- جفت و تک

معلوم است دو مقوله اول مثبت و خیر و امیدبخش است، طبعاً انتظار داریم دو مقوله دیگر هم همینطور باشد. از دو مقوله باقیمانده اگر روی مقوله «ده شب» متمرکز شویم بیادمان خواهد آمد که در مجموعه معارف اسلامی دو فقره «ده شب» داریم که خیلی مورد توجه و عنایت است که یکی ده شب آخر ماه رمضان و دیگری ده شب اول ذیحجه است که در آنها دعوت به نماز و ذکر و عبادت و کم‌خوابی شده است.

مقوله دوم که جفت و تک باشد اساس دنیای ریاضیات و دنیای دیجیتالی است و همچنین اساس مقوله زاد و ولد هم هست (اینها هم که مثبت است)

بنابراین قسم‌ها را میتوان اینطور هم گفت: طلوع صبح، ده شب، جفت و تک، پایان یافتن شب.

یا میتوانیم اینطور بگوئیم: طلوع، عبادت، زندگی، طلوع بعدی.

بنابراین معنای قسم‌های سوره فجر با توجه به درس و درب آن اینطور می‌شود که در ابتدا فجرى هست، و در آخر هم فجرى خواهد بود، و مسیر رسیدن به فجر دوم قرین زندگی صحیح و زاد و ولد پسندیده و عبادت شایسته می‌باشد. (اگر فجر اول را (مثلاً) طلوع اسلام بگیریم، فجر دوم طلوع رویکرد جدیدی از اسلام خواهد بود که آشکار

کننده محتوا و مزایای آن است)

یکنوع پاکی خام درشروع و سپس یکنوع پاکی تکامل یافته در نهایت، که در ظرف زمان و در مسیر عبادت و زندگی پسندیده حاصل میشود.

حالا اگر بخواهیم بین نکوهش مندرج در درس و این مفاهیم رابطه ای برقرار کنیم میتوان اینطور گفت: برای دور ماندن از نکوهش های مطرح شده می باید به زندگی پسندیده، همراه با عبادات شایسته آراسته شد، که در آنصورت زندگی شایسته تری حاصل خواهد شد.

این دستاورد را خلاصه کرده و به عنوان عصاره پاراگراف اول درج میکنیم.

درب ۱ (آیات ۵ تا ۱۵): اظهار امیدواری به خروج بشریت از موارد هشدار و نکوهش از طریق زندگی پسندیده همراه با عبادت.

این بود نمونه ای از طرز استخراج درب پاراگراف ها با توجه به درس و متن پاراگراف (که «درب» هر پاراگراف، برآیند «درس» سوره و متن همان پاراگراف است) اگر به همین ترتیب ادامه دهیم برای بقیه پاراگراف ها هم خواهیم داشت:

درب ۲ (آیات ۶ تا ۱۴): نکوهش اقوام جبار گذشته که طغیان

و فساد کردند و نابود شدند و منظور از ظلم و فساد آنها

گردآوری ثروت بیشتر (و قدرت حاصل از آن) بوده و دغدغه

خاطر فضایل را نداشتند

درب ۳ (آیات ۱۵ تا ۲۰): نکوهش مال دوستی افراطی و ارزش

دانستن آن و هشدار به کسانی که چنین صفتی دارند.

درب ۴ (آیات ۲۱ تا ۲۴): روشن شدن ذهن آدمی در روز
قیامت راجع به غلط بودن فکرش در خصوص مال و ارزش
دانستن آن.

درب ۵: (بقیه سوره) عاقبت کسانی که ملاک ارزشهایشان
درست بود، بهشت، و عاقبت دیگران جهنم است.

باین ترتیب ملاحظه می‌شود با استفاده از این روش توانستیم:

۱- یک «عصاره محتوا» راجع به تمامیت سوره پیدا کنیم که آنرا از خود سوره بدست آوردیم و «درس» سوره نامیدیم.

۲- تعدادی «عصاره محتوا» راجع به هر پاراگراف پیدا کردیم که آنرا نیز از برآیند درس سوره و محتوای پاراگراف بدست آوردیم و آنها را «درب»های آن پاراگرافها نامیدیم.

بعبارت دیگر چیزی را از بیرون سوره برآن تحمیل نکردیم، بلکه برای فهم سوره از عناصری از داخل خود سوره کمک گرفتیم.

(باز هم) آموزشِ روشِ

استخراجِ عصاره محتوای پاراگراف های قرآنی (راه دوم)

در بسیاری از موارد به محض اینکه مطالب فرعی را نسبت به مطالب اصلی تشخیص بدهیم خواهیم دید که لبّ مطلب پاراگراف خود را نشان میدهد، اما مواردی هم هست (مانند سوره زلزال که در ذیل آمده) که پاراگراف آنقدر مطالب فرعی ندارد که چندان کمکی کند، در آنصورت به روشی که در در همین بحث ذیل سوره زلزال نشان داده شده باید عمل کرد:

سوره قریش

بسم الله الرحمن الرحيم

برای همبستگی قریش (۱) همبستگی شان (که سبب) مسافرتهاى زمستانى و تابستانى (است)
(۲) باید صاحب این خانه را عبادت کنند (۳) همو که آنها را پس از گرسنگی غذا، و پس از ترس امنیت داد (۴)

قسمتی از سوره فرقان

و قبل از تو نیز هیچ رسولی را نفرستادیم مگر اینکه آنها نیز غذا میخوردند و در بازارها راه میرفتند و بعضی از شما را برای بعضی دیگر مایه آزمون قرار دادیم که آیا صبر خواهید کرد؟ و پروردگارت بیناست (۲۰) و آنآنکه امیدی به لقای ما ندارند میگویند چرا ملائکه بر ما نازل نمیشوند یا پروردگاران را نمی بینیم؟ خود را در نزد خویش خیلی بالا گرفته اند و بسیار زیاده روی کرده اند (۲۱) روزی که ملائکه را ببینند آنروز دیگر برای گناهکاران نویدی نخواهد بود و (به ملائکه) خواهند گفت غذایم مکن. غذایم مکن (۲۲) و به اعمالشان خواهیم پرداخت و آنرا مانند گرد و غباری (نابود) خواهیم نمود (۲۳) در آنروز، بهشتیان قرار گاه خوب و استراحتگاه بهتری خواهند داشت (۲۴) و روزی که آسمان با ابر شکافته شود و ملائکه به وجهی حیرت انگیز نازل شوند (۲۵) آن روز فرمانروائی به حق و خاص خداوند است و برای کافران روزی سخت خواهد بود (۲۶) و روزی که ظالم بر دستهایش می

کوبد و میگوید یکاش با پیغمبر یک راهی در پیش میگیرتم (۲۷) وای بر من. ای کاش فلانی را دوست نمیگرفتم (۲۸) که مرا پس از آن پندی که بسویم آمده بود گمراه کرد و شیطان انسان را بحال خود رها میکند (۲۹) و پیغمبر میگوید پروردگارا قوم من از این قرآن دوری گزیدند (۳۰) و چنین است که برای هر پیغمبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و پروردگار تو برای هدایت و یاری کافیی است (۳۱) و کافران میگویند چرا قرآن یکباره بر او نازل نشده؟ برای آنکه قلب تو را بوسیله آن تثبیت کنیم و آنرا به آرامی بر تو خواندیم (۳۲) و با هیچ مثلی به تو رو نمی کنند مگر اینکه ما حق آنرا با بهترین تفسیر برایت می آوریم (۳۳) آنانکه بر رویهایشان بسوی جهنم کشیده میشوند بد جایگاه تر و گمراه ترند (۳۴)

قسمتی از سوره نحل

آنانکه به آیات خدا ایمان نمی آورند خداوند هدایتشان نمی کند و عذاب دردناک خواهند داشت (۱۰۴) جز این نیست: فقط کسانی به خداوند دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند و خودشان دروغگویند (۱۰۵) کسی که پس از ایمان به خداوند دوباره به او کفر ورزد و دلش را برای کفر گشاده گرداند، غضبی از جانب خداوند بر او خواهد بود و عذابی عظیم خواهد داشت مگر اینکه مجبور به (اظهار) کفر شده، و قلبش به ایمان مطمئن باشد (که وضع او فرق خواهد داشت) (۱۰۶) این به آن سبب است که آنان زندگی دنیا را به آخرت ترجیح میدهند و خداوند کافران را هدایت نمی کند (۱۰۷) آنها کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان و گوششان و چشمهایشان مهر زده و آنها غافلند (۱۰۸) چاره ای نیست جز اینکه آنها در آخرت زیانکارند (۱۰۹) سپس پروردگارت نسبت به کسانی که پس از ناراحتی هائی که دچار شدند مهاجرت کردند و سپس جهاد کردند و صبر نمودند البته حتماً آمرزگار مهربان است (۱۱۰)

قسمتی از سوره مُلک

و برای آنانکه به پروردگارشان کفر ورزیدند نیز عذاب جهنم آماده کردیم، که بد بازگشتگاهی است (۶) هنگامی که در آن می افتند از آن فریادی می شنوند و می جوشد (۷) نزدیک است از شدت خشم پاره شود. هر گاه که عده ای در آن می افتند نگرانانش از آنان می

پرسند: هشدار دهنده ای بسویتان نیامده بود؟ (۸) میگویند چرا البته که هشدار دهنده بسویمان آمد، اما تکذیب کردیم و گفتیم خدا اصلاً هیچ چیزی نفرستاده و شما هم جز در گمراهی بزرگ نیستید (۹) و میگویند: اگر گوش فرا میدادیم یا تعقل میکردیم، حالا در زمره دوزخیان نبودیم (۱۰) پس به گناهشان اعتراف میکنند و نابودی بر دوزخیان باد (۱۱) البته کسانی که در پنهانی ها از پروردگارشان بیم دارند آمرزش و پاداشی بزرگ خواهند داشت (۱۲)

سوره زلزال

تقطیع :

قابل رویت است که سه آیه اول و دو آیه ۴ و ۵ و آیه ۶ و آیه‌های ۷ و ۸ به ترتیب همگن می‌باشند و لذا تقطیع سوره اینطور میشود: (آیه‌های ۱ و ۲ و ۳) + (آیه‌های ۴ و ۵) + (آیه ۶) + (آیه‌های ۷ و ۸)

تشخیص اصلی و فرعی :

آیه ۵ فرع بر آیه ۴ است، یعنی نسبت به آن «پرانتری» محسوب می‌شود.

لبّ مطلب :

چنانکه قبلاً دیده‌ایم و در آینده نیز بسیار خواهیم دید، گاهی مطلبی که ذیل تیتیر «پرانترها» می‌آید آنقدر کمک‌کننده است که فوراً «لبّ مطلب» کشف می‌شود اما در این سوره آنطور نیست و از میان ۸ آیه فقط یک آیه «پرانتری» داریم، که از لحاظ کشف لبّ مطلب چندان کمکی نمیکند. لذا در این قبیل موارد به این روش عمل میکنیم:

موضوع سه آیه اول که با یکدیگر همگن میباشند که «حوادث مقارن وقوع» قیامت میباشد.

موضوع آیه ۴ «توصیف روز قیامت» میباشد. (و به آیه ۵ که فرعی میباشد فعلاً کاری نداریم)

موضوع آیه ۶ نیز «توصیف روز قیامت» است.

موضوع دو آیه ۷ و ۸ «قوانین جزاء» میباشد.

بنابر این چنین داریم: سه آیه راجع به «حوادث مقارن وقوع» و سه آیه راجع به

«توصیف روز قیامت» (در اینجا آن آیه فرعی را در محاسبه وارد کردیم) و دو آیه راجع به «قوانین جزاء»

یعنی پنج آیه داریم که درباره خودِ روز قیامت حرف دارند و سه آیه داریم که باره حوادث قبل از وقوع آن سخن میگویند. بنابر این «وزن» کلام بیشتر روی روز قیامت تمرکز دارد که در داخل خویش نیز روی «توصیف» آن متمرکز است. یعنی مرکز ثقل این سوره روی «توصیف» روز قیامت است. اینک که این بینش را پیدا کردیم، اگر با این بینش به سه آیه اول نگاه کنیم ملاحظه میکنیم که در آنجا نیز همین «توصیف» دیده میشود. با این تفاوت که در سه آیه اول، «توصیف» مذکور حول موضوعِ حوادثِ مقارنِ وقوع آن است، و در سه آیه بعدی، موضوع «توصیف»، حولِ چگونگیِ گردشِ کارِ آن، و در دو آیه آخر، حولِ علتِ اصلیِ ایجادِ آن است.

بنا بر همه اینها، مهم ترین عنصر لبّ مطلب همین «توصیف» است که در سه آیه اول در قالب «توصیف هولناکی» حوادثِ مقارنِ وقوع آن، و در سه آیه دوم در قالب «توصیف شرح» گردشِ کارِ آن، و در دو آیه آخر در قالب «توصیف طرز برخورد جزائی با حاضرانِ آن روز» ظاهر میشود.

اینک اگر این مطالب را جمع بندی کنیم لبّ مطلب اینطور خواهد شد:

توصیف هولناکی و گردش کار و قوانین جزائی روز قیامت.

خلاصه تفسیر سوره زلزال : توصیف هولناکی و گردش کار و قوانین جزائی روز قیامت.

خلاصه تفسیر سه آیه اول : توصیف هولناکیِ حوادثِ مقارنِ وقوعِ قیامت.

خلاصه تفسیر آیه های ۴ و ۵ و ۶ : توصیف چگونگی گردش کارِ قیامت.

خلاصه تفسیر دو آیه آخر : توصیف قوانین جزائی قیامت.

یافتن مناسب ترین ترجمه

بیش از ۸۰٪ لغات قرآن، به همان معنی ۱۴۰۰ سال قبل است

بیش از ۵۰ سال است که هرازگاهی کتاب هائی چاپ میشود با این محتوا که: اگر شما معنی این ۲۰۰ کلمه قرآنی را بدانید معنی ۸۰٪ متن قرآن را بلدید، البته گاهی در یک کتاب (مثلا) گفته میشود این ۱۵۰ کلمه شما را به معنی ۷۵٪ درصد حجم قرآن راهنمایی میکند و در یکی دیگر از ۲۰۰ کلمه و ۸۰٪ سخن گفته شده، و خلاصه اینکه این نوع کتاب ها تعداد معدودی کلمه را ضامن فهم حجم عظیمی از قرآن معرفی میکنند.

غیر از کشورهای عرب زبان، لافل در ایران و ترکیه (چنانکه تحقیق کرده ام) فهمیدم مردم این دو کشور بدون خواندن آن کتابها قسمت اعظمی از آن ۲۰۰ کلمه یا ۱۵۰ کلمه را بلدند (کلماتی مانند خیر و شر و ارث و شیء و حق و باطل و عدل و ظلم و کفر و ایمان و قوم و طهارت و قرائت و قرآن و تورات و انجیل و اسامی مقدسین و انسان و بشر و جن و ملائکه و عرش و قلم و لوح و کرسی و عذاب و جزاء و جنت و نار و ... و ... و ... اساسا در محاورات مردم بکار میرود و جزء زبان آنهاست) یک مسافرت به یکی از کشورهای استقلال یافته پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق نیز به من نشان داد که در آنجا (و قیاسا در تقریبا بقیه آن نوع کشورها نیز) همان موضوعی که باره ایران و ترکیه گفته شده بود تقریبا درست است.

کلماتی که با زندگی مردم عجین باشد، تا نوع زندگی آن مردم عوض نشود، معنی آن کلمات نیز عوض نمیشود.

دو مثال میزنم، یکی شایع و یکی تخصصی:

مثال شایع: کلماتی مانند تلفن و ساندویچ، علیرغم اینکه فرهنگستان برای آنها بقول خودش معادل فارسی اعلام کرده، مردم همچنان و بی اعتنا به معادل های اعلام شده، همان کلمات را بکار میبرند (مثلا کسی بجای تلفن نمیگوید دورگو و بجای ساندویچ نمیگوید درازلقمه)

مثال تخصصی: میدانیم که مهندسان ساختمان در ایران، بیش از ۵۰ سال است که زبان خارجه شان انگلیسی است، اما، وقتیکه میخواهند در باره جزئیات نقشه ساختمانی توضیح دهند، بجای کلمه «دیتیل» که معادل انگلیسی کلمه «جزئیات» است، کلمه «دِ تایل» را بکار میبرند که فرانسوی است (که زبان خارجه مهندسان ۵۰ سال به اینطرف نیست) چرا؟ زیرا که اولین مهندسان راه وساختمان که در زمان رضاشاه به خارج اعزام شده بودند در فرانسه تحصیل کرده بودند، و کلمات تخصصی فرانسوی را با خویش آوردند، و علیرغم اینکه بیش از ۵۰ سال است که زبان خارجه دانشجویان بعدی از فرانسه به انگلیسی تغییر کرده، کلمات تخصصی آنها تغییر نکرده است.

و از این مثال ها خیلی زیاد است.

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، در هر کشوری که مسلمانان در آن از ۳۰٪ بالاتر باشند، اکثر کلمات قرآنی را می فهمند و فهمشان هم با فهم عرب های ۱۴۰۰ سال قبل تقریبا یکی است.

کلماتی هست که یکبار بیشتر در قرآن بکار نرفته، و اگر کسی معنای اینها را نفهمید راه هائی هست (که در بخش های آتی خواهیم دید) به آنها کمک میکند یک «حدود معنی» از آنها بفهمند.

یک کلمه ممکن است در مجموع چندین معنی داشته باشد که بدیهی است یکی از آن معانی در محل موردنظر به درد می خورد.

مثلاً کلمه «شیر» سه معنی دارد، واضح است که در جمله «حسن کوچولو صبحانه اش

را با شیر و بیسکویت شروع کرد» کدام معنی کلمه شیر موردنظر است اما همیشه به همین سادگی نیست و به خصوص در تفسیر آیات اگر «درس» و «درب» در نظر گرفته نشود و با توجه به آن‌ها معنی مناسب کلمه در نظر گرفته نشود تفسیر نادرستی از آیه مربوطه ارائه میشود .

مثال در این خصوص خیلی زیاد است اما ذیلاً فقط یکی را عرض می‌کنیم:

کلمه «عصر» - در سوره ای به همین نام - توسط مفسران و مترجمان به «زمان» برگردانده شده درحالیکه همه مشتقات این کلمه در قرآن به معنی «عصاره گیری» آمده است .

مفسران - که برای معنی این کلمه از همان معنی مشهور استفاده کرده اند - در تفسیر این کلمه دچار اختلاف شده و بعضی عصر را به «عصر رسول الله» تفسیر کرده اند و استدلالشان هم این است که عصر مذکور عصر آغاز چیزهایی بوده که از طریق وحی سبب تغییرات ماهوی درجهت تعالی بشریت شده، و عده دیگری گفته اند نه خیر منظور «عصر امام زمان» است که با ظهورشان تعالیم پیامبر - ص - کامل میشود و برخی دیگر گفته اند چرا ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا مخصص میدهید و درنظر نمیگیرید که الف و لام روی کلمه عصر الف و لام جنس است (مثل والتین والزیتون و....) و بعضی دیگر چیزهای دیگر گفته اند اما از این حقیقت دور افتاده اند که تمام مشتقات کلمه عصر در قرآن در معانیی بکار رفته که مشتقات معنی عصاره گیری است و بازهم از این حقیقت غفلت کرده اند که اگر منظور از کلمه عصر - زمان طولانی - بوده باشد کلمه مناسب آن «دهر» است که کرارا در قرآن استفاده شده است .

خلاصه اینکه وقتی که یک کلمه معانی مختلف دارد باید آن معنی را برگزید که با «درس» و «درب» و «لبّ مطلب» (و یا هر نام دیگری که به «چکیده پاراگراف» مورد تفسیر بدهید) قرابت بیشتری داشته باشد و گرنه خطا پیش می آید چنانکه بسیار زیاد پیش آمده است.

توجه به پرائتوها

چنانکه می‌دانیم، امروزه در نگارش‌های خویش برای بعضی موضوعات فرعی، که نسبت به «خط اصلی سخن» جنبه توضیحی و فرعی دارد پرائتز بکار می‌بریم. اما باید بدانیم که بکار بردن علائم کمک‌کننده به خواننده، از قبیل نقطه و ویرگول و علامت سؤال و غیره، و از جمله پرائتز، تاریخچه طولانی ندارد و اگر متون دستنویس از صد سال به قبل را نگاه کنیم تقریباً می‌شود گفت اثری از آنها دیده نمی‌شود و این مشکل خواننده بود که می‌باید بدون وجود علائم کمک‌کننده، متن را به درستی بخواند و مطالب فرعی و توضیحی را از محور اصلی سخن تشخیص دهد و خط اصلی موضوع را گم نکند.

قرآن نیز از این مستثنی نیست و نقطه و ویرگول و علامت سؤال و علامت تعجب و پرائتز و غیره ندارد و تا مدت طولانی پس از نزول حتی اعراب (زیر و زیر و ضمه و تشدید و غیره) نیز نداشت و این سبب می‌شد که بعضی خوانندگان در اثر اشتباه در نحوه قرائت، آنرا طوری بخوانند که آیه‌ای به مفهوم غلط و حتی معکوس قرائت شود. مثال در این باب زیاد است اما ضمن رعایت اختصار ناگزیر به ذکر دو مثال هستیم:

مثال اول: می‌گویند یکی از سلاطین بر یکی از نزدیکان خویش خشم گرفت و دستور قتل او را داد. اطرافیان سلطان که فکر می‌کردند ممکن است پشیمان شود از او بطور کتبی درخواست تجدیدنظر و تقاضای عفو مغضوب را کردند و سلطان در حاشیه تقاضای آنها نوشت «عفو لازم نیست بکشیدش». اطرافیان سلطان با دیدن حاشیه-نویسی سلطان خوشحال شدند و او را نکشتند اما احتیاطاً او را از دید سلطان دور نگه داشتند.

چندی گذشت و سلطان پشیمان شد و سراغ خانواده مغضوب را گرفت و می‌خواست از آنان دلجوئی بنماید اما اطرافیان گفتند قربان او را نکشته‌ایم. البته سلطان از زنده بودن مغضوب خیلی خوشحال شد اما از اینکه چرا فرمانش بی‌چون

و چرا انجام نشده خشم گرفت اما اطرافیان گفتند نافرمانی نکرده‌ایم بلکه دستور خود سلطان بر زنده ماندن مغضوب دائر بوده.

سلطان متعجب شد و دستنویس خود را خواست.

پس از اینکه دستنویس را آوردند سلطان آنرا برای آنها چنین خواند: «عفو لازم نیست، بکشیدش!» اما اطرافیان گفتند معذرت می‌خواهیم اما ما آنرا اینطور خوانده‌ایم: «عفو!

لازم نیست بکشیدش»

این مثال اهمیت علامت‌گذاری‌های کمک‌کننده به خواننده را در جلوگیری از عوض شدن معنی نوشته‌ها نشان می‌دهد و مثال‌ها در این قسمت بسیار زیاد است اما روش ما خلاصه‌گویی است.

مثال دوم: در قرآن جمله‌ای هست که این معنی را می‌دهد که فقط کسانی که علم دارند از خداوند خشیت (ترس حاصل از احترام زیاد) خواهند داشت (... انما یخشی الله من عباده العلماء ...) این جمله که در آیه ۲۸ فاطر است اغلب در همان قرن اول اسلام توسط نو مسلمانانی که از بلاد دیگر به اسلام پیوسته بودند چنین خوانده می‌شد (... انما یخشی الله من عباده العلماء ...) و چنین معنی می‌داد که جز این نیست که خداوند از بندگان دانای خویش می‌ترسد (...) و می‌گویند این قبیل جملات که در اثر غلط‌خوانی بکلی به معنی جملات و آیات قرآنی آسیب می‌رساند، سبب اصلی همت اعراب به بهبود و تکامل خط کوفی و نیز اعراب‌گذاری کل قرآن شد. از این مثال‌ها خیلی زیاد است اما بعلت رعایت اختصار نمی‌توانیم بیش از این ذکر کنیم.

پرانترگذاری نیز چنین است، و به خواننده کمک می‌کند که بفهمد چه چیزی اصلی و چه چیزی فرعی است و اگر پرانترگذاری نباشد این اشکال پیش می‌آید که حتی گاهی مفسران بزرگ نیز ممکن است در فهم بعضی از آیات و جملات به خطا رفته و به معنی آسیب برسانند.

آنچه ما در این تفسیر «پرانتری» قلمداد می‌کنیم در چهار دسته‌بندی اساسی قرار می‌گیرد که ذیلاً برای هر کدام مثالی می‌زنیم:

مثال ۱: بعضی از این مطالب پُرانتزی طورِیست که اگر به آنها بعنوان پُرانتز نگاه نکنیم در فهم موضوع دچار انحراف فکری عظیم می‌شویم:

مثلاً در سوره غاشیه چنین می‌خوانیم: فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿٢٢﴾ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾

پس تذکر بده. جز این نیست که تو فقط تذکر دهنده‌ای (۲۱) بر آنها چیره نیستی (۲۲) غیر از کسی که رو بر میگردد و کفر می‌ورزد (۲۳) که خداوند او را به آن عذاب بزرگتر عذاب می‌کند (۲۴)

اگر مفسر قرآن از این حقیقت که آیه ۲۲ یک آیه پُرانتزی است غفلت کند دچار بدفهمی عظیمی می‌شود و مطلب را اینطور خواهد فهمید که «ای پیامبر جز این نیست که تو پنددهنده هستی و بر آنان سیطره نداری مگر بر کسانی که پشت کرده‌اند و کفر ورزیده‌اند» (یعنی بر آنها سیطره داری و حق داری توی سر آنها هم بزنی و پندشان دهی تا هر طور شده به راه بیایند) که این تفسیری است بسیار غلط اما متأسفانه بعضی از مفسرین دچار چنین بدفهمی شده‌اند و آیه را اینطور تفسیر کرده‌اند و توجه نکرده‌اند که این تفسیر با آیات بسیار زیاد دیگری از قرآن تضاد دارد و حتی با «انما»ی آیه ۲۱ نیز نمی‌خواند.

اما اگر آیه ۲۲ را «پُرانتزی» ببینیم و آنرا در جهت تخفیف دادن به رسول خدا (ص) (به فقط پنددهندگی و تذکار) بدانیم خواهیم یافت که این معنی با آیات بسیار زیاد دیگری از قرآن سازگار است. و البته مثال در این موضوع زیاد است.

مثال ۲: بعضی از این مطالب پُرانتزی طورِیست که اگر به آنها بعنوان پُرانتز نگاه نکنیم خط سیر مطلب پاراگراف را از دست می‌دهیم.

مثلاً آیه ۱۰۲ سوره بقره از این لحاظ خیلی جالب است: وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَمَا كَفَرَ سَلِيمًا وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا

يَاذُنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾

و آنچه را که شیطان ها در فرمانروائی سلیمان خواندند، و سلیمان کافر نبود ولیکن آن شیطان ها کافر بودند، و به مردم جادو یاد میدادند و نیز آنچه را که بر آن دو فرشته در بابل نازل شده بود که اسم آنها هاروت و ماروت بود به مردم یاد میدادند، (هاروت و ماروت) آن چیزها را به مردم یاد نمیدادند مگر اینکه میگفتند ما وسیله امتحان هستیم پس مبدا کافر شوی، اما (مردم) از آنها چیزهائی را یاد میگرفتند که بوسیله آنها بین مرد و همسرش جدائی می افتاد و - البته آنها جز به اذن خدا به کسی ضرری نمیرساند- و نیز از آنها چیزهائی یاد میگرفتند که برایشان ضرر داشت و نفعی نداشت در حالیکه میدانستند کسی که آن را جذب کند در آخرت بهره ای نخواهد داشت. و چه بداست چیزی که خود را به آن فروختند اگر بدانند. (۱۰۲)

به قول مرحوم علامه در تفسیر المیزان آیه مذکور ظرفیت حمل ۱.۲۶۰.۰۰۰ معنی را دارد. (علاقمندان به ذیل همان آیه در آن تفسیر مراجعه فرمایند) حالا اگر کسی بگوید خود این آیه (با آن پتانسیل عظیم حمل معانی اش) یک آیه کاملاً فرعی (و به اصطلاح پرانتزی) است و اگر کسی نه تنها ۱.۲۶۰.۰۰۰ معنی آن را، بلکه حتی اگر یکی از معانی آن را هم درک نکرد، در صورتیکه خط اصلی سخن را از دست نداده باشد، چیز زیادی را از دست نداده، چه واکنشی خواهید داشت؟

حقیقت این است که همینطور هم هست و آیه مذکور با آن ظرفیت کم نظیرش کاملاً فرعی است و برای درک فرعی بودن آن کافیست چشم خود را بر آن ببندید و پس از اینکه آیه ۱۰۱ سوره بقره را خواندید آیه ۱۰۳ را شروع کنید می بینید خط سیر مطلب دچار سگته ای نشده است.

البته بگذریم که آیه ۱۰۲ مذکور حاوی نکات و مطالب بسیار جالب و بدیعی می باشد، اما آنهمه، در فرعی بودن آن تغییری ایجاد نمی کند. بطوریکه می توانید به همان روشی که عرض کردیم امتحان کنید.

اما اگر کسی آن را فرعی نبیند (که نوعاً مفسران محترم این کار را نکرده اند) چنان در هزار توی چند تا از آن ۱.۲۶۰.۰۰۰ معنی ممکن گیر می کند که خدا به دادش برسد.

مثال ۳: بعضی از این مطالب پُرانتزی طورِیست که اگر به آنها بعنوان مطالب پُرانتزی نگاه نکنیم آن پاراگراف بطور کامل مفهوم نمی‌شود.

در ابتدا به آیه آخر سوره مزمل توجه کنید، تقریباً همه مفسران فرموده‌اند که این آیه مدتی بعد از بقیه مطالب سوره مزمل نازل شده و به دستور پیامبر اکرم(ص) در آنجا قرار داده شده، تشخیص آن نیز آسان است، زیرا هم از لحاظ محتوا با بقیه سوره مزمل هماهنگ است (و لذا جای آن همانجاست) و هم تفاوت‌های چشمگیری با سایر آیات سوره مزمل دارد که نشان می‌دهد در لحظه‌ای که آن سوره داشته نازل می‌شده، این آیه نمی‌توانسته نازل شده باشد زیرا مطالبی در آن آیه هست که در آن لحظه هنوز وقوع نیافته بوده است و این نوع آیات در قرآن زیاد است (یعنی سوره‌هایی هستند که یکجا نازل شده‌اند اما سوره‌هایی هم هستند که قسمتی از آنها در زمانی نازل شده و بقیه بعدتر - و گاهی بسیار بعدتر - نازل شده‌اند و به دستور پیامبر اکرم(ص) در آن سوره قرار داده شده‌اند).

البته تشخیص این موضوع در سوره مزمل آسان است اما همیشه و در همه سوره‌ها آسان نیست و اگر مفسر به این نکته توجه نکند دچار خطا می‌شود و تفسیری می‌کند که نمی‌تواند درست باشد.

مثلاً آیه‌های ۲۴ و ۲۵ سوره فتح از این نوع آیات است و مفسران بسیار عالیقدر کل پاراگراف (از آیه ۱۸ تا ۲۶) را مربوط به واقعه حدیبیه دانسته‌اند در حالیکه این دو آیه به شهادت محتوایش نمی‌تواند مربوط به حدیبیه باشد و مربوط به فتح مکه است.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْ لَرَجَالَ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءُ مُؤْمِنَاتٍ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتَضَيَّبَكُمْ مَعْرَةً بَعِيرَ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾

و هموست که در دل مکه، پس از اینکه شما را پیروز کرد دست آنها را از شما و دست شما را از آنها کوتاه کرد. و خداوند به آنچه میکنید بیناست. (۲۴) آنها همانها بودند که

کفر ورزیده بودند و از ورودتان به مسجد الحرام جلوگیری نموده و مانع رسیدن قربانیهای شما به قربانگاه شده بودند. و اگر نبود مردان و زنان مومنی که آنها را نمی شناسید، و ممکن بود زیر دست و پای شما بیفتند، و بدون اینکه بدانید به آثار سوء آن گرفتار شوید، (خداوند اینگونه رفتار نمی کرد بلکه) اگر آنها از کفار جدا شده بودند، البته کافران را به عذابی دردناک عذاب می کرد. و خداوند هر کس را بخواهد در رحمت خویش داخل خواهد نمود. (۲۵)

چنانکه ملاحظه می فرمائید در این دو آیه این نکات وجود دارد:

۱- اظفرکم علیهم (شما را بر آنان پیروز کرد) و چنانکه می دانیم در حدیبیه پیروزی نصیب مسلمانان نشد.

۲- بطن مکه (در شکم مکه) و فرموده اند حدیبیه نزدیک مکه است و آنقدر نزدیک است که گوئی در شکم مکه است در حالیکه خود مکه از حدیبیه به مکه نزدیک تر است زیرا فاصله اش صفر است، و اصطلاحاً «شکم تر» است.

۳- مهم تر از همه اینکه در حدیبیه «زیر دست و پا افتادن مردان و زنان» موضوعیتی نداشت زیرا در آنجا فقط مردان جنگی گرد آمده بودند که عبارت بودند از مسلمانان که می خواستند داخل مکه شوند و مشرکان که می خواستند مانع شوند.

خلاصه اینکه این دو آیه پس از فتح مکه نازل شد و به دستور پیامبر اکرم (ص) در محل فعلی قرار گرفت و اگر مفسر محترمی به این نکته توجه نکند در تفسیر مطلب دچار زحمت می شود چنانکه شدند زیرا اگر نگاه کنید خواهید دید که درباره «اظفرکم» و «بطن مکه» مطالبی فرموده اند که نمی توان قبول کرد.

مثال ۴: بعضی از این مطالب پراختاری نکات بسیار عمیقی دارد که از متن اصلی پاراگراف بسیار بالاتر است.

البته اگر بخواهیم برای این نوع موارد مثال بزنیم آنقدر زیاد خواهد شد که واقعاً از حوصله بیرون است اما برای نمونه توجه خواننده گرامی را به جمله انتهائی آیه ۲ سوره طلاق و کل آیه ۳ و جمله انتهائی آیه ۴ و جمله انتهائی آیه ۵ و دو جمله انتهائی آیه ۷ از همان سوره جلب می کنیم که هر کدام از آنها مانند الماس های درخشانی هستند

که کاملاً معلوم است با خط سیر معمولی مطلب که تشریح یک امر حقوقی راجع به طلاق است اختلاف سطح دارد، اما گرچه در آنجا بعنوان تعلیل خط سیر آن حکم حقوقی ذکر شده، اما ارزش «معارفی» آنها بسیار بسیار بالاتر از آن حکم حقوقی است که توجه به پراتنزی بودن آنها به مفسر کمک می‌کند.

خلاصه اینکه توجه نکردن به این موضوع مهم، یعنی بی توجهی به اینکه آیه مورد تفسیر «اصلی» یا «فرعی» است، سبب میشود مفسر دچار خطا در فهم متن شود (چنانکه نمونه هایش زیاد است)، یا لااقل از فهم صحیح دور بماند
(که نمونه های این نیز زیاد است)

۶ و ۷

واگذاری به مخاطب و التفات

واگذاری به مخاطب

در قرآن کریم در بسیاری از جاها خداوند مطلبی را ناتمام گذاشته و ظاهراً چنین بنظر می‌آید که تکمیل آن مطلب ناتمام را به مخاطب واگذار کرده و این موارد زیاد است و ذیل یک مثال آن را عرض می‌کنیم.

در آیه ۱۰ سوره نور می‌خوانیم:

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾

و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود و اینکه خداوند بسیار توبه پذیر فرزانه است. (۱۰)

اگر به متن آیه توجه کنید به سهولت درک می‌شود که انگار باید در انتهای آیه چیزی وجود داشته باشد که معنی آن تمام و کامل بشود و فعلاً جای آن خالی است. مثلاً اگر در انتهای آیه چنین چیزی اضافه می‌شد: «همگی تان معذب می‌شدید»، این حالت «احساس خالی بودن جای چیزی» به خواننده دست نمی‌داد.

از این نوع موارد در قرآن کریم زیاد است و چه بسا علت آن نیز تحریک ذهن خواننده و مخاطب باشد که این جاهای خالی را با ذهن خویش پر کند و به این طریق رشد یابد.

همین حالت در سوره یوسف هم به وضوح دیده می‌شود. در انتهای آیه ۱۰ و ابتدای آیه ۱۱ انگار چیزی از قلم افتاده است.

در یک صحنه، برادران دارند توطئه می‌کنند که انتهای آیه ۱۰ پایان آن صحنه است و ابتدای آیه ۱۱ شروع به اجرای آن است.

چنین به نظر می‌آید که بین انتهای آیه ۱۰ و ابتدای آیه ۱۱ جای چنین جمله‌ای خالی است: «آنها پس از این که مصمم شدند نزد پدرشان رفتند و ...» البته ذهن خواننده فوراً به این جمله منتقل می‌شود و خودش آن چیزی را که به نظر کسری می‌آید پر می‌کند و لذا حذف چنین جمله‌ای را باید از نوع عناصر فصاحت و بلاغتی قرآن حساب کرد.

در هر حال، در سوره یوسف در چند جا از این نوع «جملات محذوف به قرینه» وجود دارد که خواننده به راحتی می‌فهمد اما در کل قرآن موارد بسیار زیادی از این نوع محذوفات وجود دارد که شناختن آنها به همان راحتی موارد مذکور نیست و اگر این نکته در نظر گرفته نشود معانی مهمی مغفول می‌ماند.

التفات

اگر در سوره اسراء آیات ۲۲ تا ۳۹ را در نظر بگیرید ملاحظه خواهید کرد که مخاطب آیه ۲۲ تا ۳۰ مفرد است (و شخص پیامبر اکرم - ص - می‌باشد) اما از آیه ۳۱ تا ۳۵ مخاطب جمع است و لذا مسلمانان مورد خطاب هستند و از آیه ۳۶ تا ۳۹ دوباره به همان مخاطب مفرد بر می‌گردد.

این «تغییر مخاطب از سوی گوینده» را اصطلاحاً «التفات» می‌گویند. البته موضوع فوق در قرآن بسیار زیاد است اما تشخیص آنها به سادگی مورد فوق‌الذکر نیست و اگر مفسر به این نکته توجه نکند درک بسیاری از معانی در می‌ماند.

کلید های فرعی تفسیری

مفاهیمِ پرتکرار قرآنی که «ارزش تفسیری» دارد

۱ - خواست خداوند قانونمند است.

۲ - فعل خداوند قانونمند است.

در باره تیتَر های ۱ و ۲ و کلماتی مانند شاء و یشاء و اراد و یرید و امثال آنها و مشتقاتشان، در قرآن بکار رفته، وقتی که به خداوند مربوط میشود مثلاً میفرماید من یشاء و اراد الله و یفعل الله و ... و آیاته و مانند آنها، باید بدانیم که خواست و فعل و اراده خداوند اصلاً و ابداً بی حساب و کتاب و بی قاعده و قانون نیست.

مثلاً در قرآن کراراً نزول باران را به خداوند نسبت داده، و از طرف دیگر میدانیم که نزول باران موضوعی است به شدت قانونمند است، و باز هم از طرف دیگر میدانیم که این آسمان و زمین و قوانین حاکم بر آنها را خداوند آفریده، و این پدیده (یعنی باران) از داخل این مجموعه و تحت قوانین حاکم بر آنها در می آید و لذا اگر خداوند آن را به خویش نسبت ندهد به چه کسی و چه چیزی نسبت دهد؟

اگر همین موضوع را تعمیم دهیم، در آنصورت، خواهیم دانست که وقتی میفرماید اذا اراد الله بقوم سوء .. یا و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض .. یا ان الله لایغیر ما بقوم .. یا ولو شاء الله لجعلهم امةً واحده .. و .. و همگی اینها قانونمند است و علم بشری این خواهد بود که این قانونمندی ها را کشف کند.

۳ - نکوهش کفار، بیشتر متوجه «سران» آنها است.

این موضوع در آیه ۱۱ سوره مزمل (که از لحاظ ترتیب نزول در اوایل قرآن است) به وضوح دیده میشود، و پس از آن در تمام قرآن بارها و بارها همین مفهوم تکرار شده است.

۴ - «گناه»هایی که به پیامبران نسبت داده میشود مربوط به «سطح وجودی» پیامبرانه آنها است.

عتاب‌هایی که خداوند در قرآن نسبت به بعضی پیامبران(ع) و نیز پیامبر اسلام(ص) فرموده از این بابت نیست که آنها معاذالله گناهایی از نوع گناهان ما مرتکب شده‌اند بلکه مربوط به ارتکاب گناهایی است که به سطح پیامبرانه وجود آنها مربوط می‌شود. پیامبران از لحاظ درجات وجودی از ما انسانها یکدرجه بالاترند. آیه «قل انما انا بشر مثلكم...» (بگو جز این نیست که من بشری مانند شما هستم...) نشان می‌دهد که پیامبر از لحاظ جسمانی یک بشر است و محدودیت‌های ما را دارد، یعنی گرسنه‌اش می‌شود، نیاز به خواب دارد، نیاز به جنس مخالف دارد، خسته می‌شود و غیره، یعنی محدودیت‌های بشری را دارد. و وقتی که در ادامه همان آیه می‌فرماید «... یوحی الی...» (... بمن وحی می‌شود...) در حقیقت اشاره به ظرفیت خاصی در او دارد که در ما بشرهای معمولی وجود ندارد.

در نردبان وجود، اول جمادات و سپس گیاهان، و آنگاه حیوانات، و پس از آن انسان است، و پیامبران بعثت ظرفیت وحی‌گیری، از لحاظ وجودی (نه از لحاظ جسمی) یک درجه بالاتر از انسان هستند و همین استعداد گیرندگی وحی مانع است که آنها گناهایی مانند گناهان ما را مرتکب شوند، چنانکه یک استاد ریاضی محال است حاصلضرب 2×2 را غیر از ۴ بگوید که در آنصورت دیگر استاد ریاضی نخواهد ماند. اگر پیغمبری یک دروغ کوچک هم بگوید پیغمبر نخواهد ماند. بسیاری از چیزهایی که برای ما مکروه است برای پیامبران گناه و بسیاری از چیزهایی که برای ما مستحب است برای پیامبران واجب است. حضرت یونس(ع) برای چیزی شدیداً توبیخ و تنبیه

شد که برای ما عادی است. حضرت یونس(ع) از مأموریت خویش «استعفا داد» که نزد ما انسانها کاملاً عادی است اما در سطح پیامبرانه چنان گناهی است که مستلزم زندانی شدن او در مدت طولانی در بطن آن ماهی غول آسا گردید. عتابهایی که در سوره عبس و اسراء و جاهای دیگر قرآن کریم نسبت به پیامبر(ص) شده مربوط به سطح خاتم-الانبیائی ایشان است و در حقیقت «تذکراتی» است به این معنی که «ای عزیزترین مخلوق من، مبدا کارهایی کنی که از این عالیتترین سطح وجودی ات سقوط کنی»

۵ - ذکر مصادیق دلیل بر حصر نیست.

خداوند در جاهائی بعضی صفات مطلوب اشخاص خوب یا صفات نامطلوب اشخاص بد، یا شرح نعمت های مورد استفاده بشر را لیست فرموده، از باب ذکر نمونه و مثال است نه اینکه آن صفات، یا آن نعمت ها محدود و منحصر به آنها باشد.

۶ - شفاعت یک چیز بی در و پیکر نیست.

در این خصوص در آخرین بخش این کتاب تحت عنوان «از همین قلم» شرحی عرض کرده ایم ، همان را ملاحظه فرمایید .

۷ - مسلمانان از باب «تشریف» مومن خطاب شده اند.

خداوند «مسلمانان» را هنگام خطاب «مؤمنان» نامیده و این نوعی تشریف است و نزد ما نیز معمول است و خداوند مطابق رسم خویش به زبان مخاطب صحبت فرموده و ما نیز مثلاً معمولاً کارمندان داروخانه ها و بیمارستان ها را دکتر و ستوان ها را جناب سروان خطاب می خوانیم و اینکه خداوند نیز «مسلمانان» را «مؤمنان» خطاب فرموده از این باب است. بعبارت دیگر خداوند «مسلمانان» را «مؤمنان» خطاب نموده، و از این خطاب برای مردم دو نتیجه حاصل می شود: یکی اینکه مورد عزت و احترام قرار گرفته اند و دیگر اینکه تشویق شده اند که خود را از مرتبه مسلمانی به درجه ایمان بالا بکشند.

۸ - در قرآن موضوع «پیدایش انسان» از موضوع «برگزیدگی آدم» جدا است و هیچگونه مخالفتی هم با نتایج علوم معمول ندارد.

در این خصوص به کتاب «پیدایش انسان، برگزیدگی آدم، ماهیت شیطان» از همین قلم در سایت مراجعه فرمایید.

۹ – داستان های قرآنی از باب داستانسرائی نیست، بلکه ربط وثیقی با محتوای سوره مربوطه دارد، و برای ربطش باید به «درس» سوره و «درب» پاراگراف که قبلاً توضیح داده ایم، توجه کرد.

۱۰ – آیات مربوط به عذاب اخروی از باب انتقام گیری نیست، بلکه از باب هشدار است که مبادا خودتان برای خودتان این عاقبت را بسازید.

۱۱ – وغیره (سایر موضوعات که کم هم نیست) و شاید در ویرایش های بعدی اشاره شود.

فوائد این روش

اصلی ترین فایده این روش استخراج عصاره مطالب هر سوره است که مایه اصلی تفسیر و سبب فهم بهتر سوره می‌گردد.

مثالی لازم است :

یکروز برحسب اتفاق، در یک تاکسی، یک مسیر طولانی را می‌پیمودم، و باز هم برحسب اتفاق، راننده تاکسی کانال رادیو را عوض نکرد و لذا این توفیق حاصل شد که تفسیر پاراگراف آخر سوره هود را بشنوم.

عصاره محتوای سوره هود امیدوار کردن پیامبر(ص) و پیروانش به پیروزی نهائی است که در «درس» سوره متجلی است.

اما مفسر محترم ده‌ها نکته فرمود، و تقریباً همه هم قشنگ بود، اما فقط متأسفانه هیچکدام به نکته اصلی هیچ اشاره‌ای نداشت!!

کار آن مفسر محترم مانند کار کسی است که وقتی در جنگل است واز او میخواهند توصیفش کند میگوید این درختها که نمیگذارند جنگل را ببینم. او هم بعضی جزئیات را می بیند اما از درک کل موضوع جا میماند.

این روش «نکته‌پردازی تفسیری» (که متأسفانه روش غالب رایج است) این اشکال را دارد که فقط منظور اصلی آیات و پاراگراف‌ها را بیان نمی‌کند!! و مثال آن، همان مثال معروفِ فیل مولوی است که یکی در تاریکی پایش را لمس کرده بود و می‌گفت ستون است و یکی خرطومش را لمس کرده بود و می‌گفت ناودان است و همینطور هر کس یک جایی از او را لمس می‌کرد و یک چیزی می‌گفت که البته درست هم بود اما از تفسیر کلی آن که «خودِ فیل» باشد خالی بود. آن مفسر محترم هم یک برداشتهائی از اینجا و آنجا فرموده بود اما فقط به منظور سوره، مربوط نبود!!

ما در این تفسیر، کوشش داریم نکته‌های اصلی را که همان درس و درب‌ها باشد بیابیم، یعنی اصل و کلیت موضوع را، نشان دهیم، یعنی قبل از اینکه شروع به مطالعه متن سوره کنیم می‌خواهیم بدانیم متن مورد مطالعه «چه می‌خواهد بگوید»

در این تفسیر، «درس»، همان منظور اصلی سوره است که در هر پاراگراف تکرار

شده، و «درب» خلاصه منظوره اصلی در هر پاراگراف است، و خواننده با توجه به مجموع «درس» و «درب» مطلب پاراگراف را می‌گیرد، و اگر خواست توقف و تمرکزی هم بکند، خودش بسیاری از آن «نکته»ها را که آن مفسر فوق‌الاشاره گفته بود، متوجه می‌شود و بلکه هم بیشتر و بهتر.

این، فایده اصلی این روش است که مهم‌ترین منظور تفسیر را برآورده می‌کند.

اما، پس از اینکه کاربر به اندازه کافی این روش را بکارگرفت و با آن مانوس شد، به جوهی از فواید دیگر بر می‌خورد که هریک از آنها ضمن اینکه ارزش واهمیت زیادی دارد قبلاً برایش آشنا نبوده، و در اثر کاربری این روش برایش کشف میشود، و ما در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱ - استفاده از این روش، سبب حفظ خط سیر مطلب سوره‌های بلند در ذهن تلاوت کننده میشود.

مثالی می‌زنیم: فرض کنید دارید سوره توحید را تا حدودی با دقت تلاوت میکنید، در این حالت مشکل چندانی ندارید. زیرا سوره توحید کم حجم است. اینک فرض کنید دارید همین کار را روی سوره شمس انجام میدهید، اگر انجام دهید خواهیددید به همان آسانی سوره توحید نخواهد بود.

حالا سوره اندکی طولانی تری انتخاب کنید (مثلا سوره فجر) خواهید دید بسیار مشکل تر شده، بطوریکه وقتی روی قسمتی از آن تمرکز میکنید قسمت های دیگر از ذهنتان فرار میکنند (امتحان کنید تا مطلب را بهتر درک کنید) سوره های بلند (مثلا ۳-۴ صفحه ای) و سوره های خیلی بلند (مثلا سوره های بقره و همانندان آن) به هیچکس پا نمیدهند که بتواند روی آنها دقت کافی کرده و بجائی برسد که بتواند ادعا کند که آنها را درک کرده است.

اما با استفاده از این روش این اشکال پیش نمی‌آید، زیرا در این روش هر قدر هم که سوره طولانی باشد به تعدادی پاراگراف تفکیک شده و هر پاراگراف دو عنصر «درس»

و «درب» را همراه خود دارد و کاربرد در هر لحظه با توجه به «درس» میتواند بفهمد کلّ سوره بطور خلاصه چه میخواهد بگوید و در همان لحظه با نگاهی به «درب» میتواند بفهمد آن پاراگراف مورد مطالعه چه میخواهد بگوید و به این ترتیب نه تنها خط سیر مطلب هرگز از دست نمی‌رود بلکه در هر لحظه با اندک توجهی فوراً در ذهن حاضر خواهد بود.

۲ - استفاده از این روش به تنظیم لیست مطمئنی از «ترتیب نزول سوره‌ها» کمک کرده است.

درباره اهمیت دانستن ترتیب نزول، چون در جای خودش بحث مشروحی کرده ایم، اگر در اینجا بیاوریم آن بحث تکراری میشود، ولذا در اینجا همینقدر عرض میکنیم که: به شرحی که در جای خودش دیده اید، دانستن ترتیب نزول، و استفاده از آن، یکی از مهم ترین عنصرهای تفسیری است،

ما با استفاده از این روش، لیست‌های مختلف موجود ترتیب نزول را اصلاح کرده ایم (برای اطلاع بیشتر به کتاب «ترتیب و تاریخ نزول سوره‌ها» را در سایتی که در اول همین کتاب معرفی کرده ایم ملاحظه فرمایید)

۳ - با استفاده از این روش برای قسّم‌های قرآنی معانی معقول و مقبول پیشنهاد می‌شود.

بعنوان مثال عرض می‌کنیم که در همین سوره فجر که در همین کتاب بعنوان «آموزش» مورد استفاده واقع شده، در ابتدای «قدم دوم» برای یافتن «درب» پاراگراف اول مجبور شدیم قسّم‌های این سوره را مورد دقت قرار دهیم.

نوع معنی‌یابی قسّم‌های قرآنی که در این تفسیر انجام میشود همانطور است که در آنجا دیده اید (که ملهم از درس سوره است و خود درس سوره‌ها نیز مستخرج از خود سوره‌هاست) و رجحان آن بر معنی‌یابی‌های مبتنی بر نقل قول و روایات و حدس و گمان و سلیقه شخصی و امثال آن واضح است.

۴ - با استفاده از این روش ، ابهام ۱۴۰۰ ساله حروف مقطعه گشوده شده، و برای آنها معانی قابل پذیرش پیشنهاد می‌شود .

سوره‌های دخان و زخرف و فصلت و جاثیه و احقاف و مؤمن (غافر) در ابتدای خویش با «حم» شروع می‌شوند.

«درس» سوره‌های فوق نیز کاملاً شبیه یکدیگر است و محتوای مشترک آنها «نکوهش عمد و اصرار در کفر و تکذیب پیامبر(ص)، علیرغم روشن شدن حقیقت» می‌باشد. ملاحظه فرمودید؟ شش سوره داریم که با «حم» شروع شده، از طرف دیگر محتوای آنها نیز (که در «درس» آنها متجلی است) یکی است.

این درحالی است که حجم آنها و ظاهرشان چنان با یکدیگر متفاوت است که حتی اگر موضوع فوق به قرآن پژوهان متبحر هم بدون مقدمه گفته شود باور نخواهند کرد تا اینکه نزدیک بیایند و جلوی چشمشان عملیات استخراج عصاره سوره - یعنی همان «درس» - انجام شود تا اینکه ناباورانه مجبور شوند حقیقت فوق را تصدیق کنند .

سوره‌های هود و حجر و ابراهیم و یونس و یوسف نیز با «الر» شروع می‌شوند. «درس» آنها نیز نوید رفع مشکلات پیامبر و پیروانش و پیروزی آنها بر مخالفانشان و موفقیت نهائی آنها در دنیا و آخرت می‌باشد.

در اینجا نیز همان را می‌بینیم که در مورد سوره‌های «حم» دار دیدیم. یعنی اینکه در اینجا نیز محتوای سوره‌های «الر» دار، یکی است ، در حالیکه از لحاظ حجم سوره و مطالبی که به آنها پرداخته اند، و غیره و غیره، تفاوت های عظیمی دارند اما علیرغم این تفاوت های بزرگ، عصاره محتوایشان یکی است.

سوره‌های لقمان و سجده و عنکبوت و روم و بقره و آل عمران نیز با «الم» شروع می‌شوند.

در اینجا نیز علیرغم اختلاف ظاهری شدید تر بین آنها، مشابهت بسیار نزدیکی را در «درس» این سوره‌ها می‌یابیم.

سوره های لقمان و سجده تقریباً کمتر از یک دهم حجم سوره هائی مانند بقره و آل

عمران را دارند اما با کمال تعجب مجبوریم قبول کنیم عصاره محتوایشان یکی است. باتوجه به این دستاوردها، اولین چیزی که راجع به حروف مقطعه میتوان گفت این است که **حروف مقطعه رابطه معنی داری با محتوای سوره مربوطه دارند.**

اگر همه حروف مقطعه را یکجا به نظر آوریم، اولین چیزی که به چشم می خورد این است که بعضی از آنها «تک» (غیرمکرر) هستند (مانند یس و ص و ق و کهیعیص و...) و بعضی دیگر «دارای تکرار» میباشند (مانند حم و الم و الر) و بعضی دیگر «ترکیبی» اند (مانند المص و المر)

دقت در محتوای سوره هائی دارای حروف مقطعه ای مانند المص و المر نشان میدهد که محتوای آنها به محتوای سوره های دارای الم نزدیک، و از محتوای سوره های دارای حم دورند.

علاوه بر آن، محتوای سوره های اخیر به محتوای سوره های دارای «الر» نیز نزدیکتر است تا به محتوای سوره های «حم» دار.

دقت بیشتر در موضوع اخیر ما را متوجه قرابت بسیار زیاد محتوای سوره های اعراف و رعد که حروف مقطعه آنها «المص» و «المر» است با سوره های دارای «الم» می کند. از نکته اخیر متوجه می شویم که حروف مقطعه مذکور خاصیت جمع و تفریق پذیری دارند. یعنی می توان با تفریق محتوای سوره های مذکور معنی «ص» و «ر» را یافت. با این ترتیب و به شرحی که در کتاب سابق الذکر خویش عرض کرده ایم و در سایت سابق الذکر موجود است می توان معنی تک تک حروف مقطعه مذکور را یافت.

کشف مذکور بکر و بدیع است و در این هزار و چهارصد و اندی سال سابقه ای برای آن ثبت نشده و مبنای آن، نه نقل قول است و نه حدس و گمان و نه استحسان و نه روایات، بلکه مبنای آن مشاهده و تعمق و تدبر است که در استخراج عصاره محتوای سوره ها متجلی است.

بعبارت دیگر معنی حروف مقطعه در محتوای سوره های مربوط نهفته است، و این قدم پیشنهادی، فتح بابی است برای محققان آینده که معنی حروف مقطعه را در محتوای سوره ها بطور دقیق تر بیابند.

- موارد دیگری هم هست که برای رعایت اختصار از شرح آنها می‌گذریم. اما ناچاریم بعضی از آنها را لا اقل در حد نام بردن ذکر کنیم. مثلاً:
- ۵ - با استفاده از این روش برای بسیاری از آیات معانی جدیدی پیشنهاد می‌شود.
- ۶ - کمک به یافتن معانی و نکات جدیدی که پیشینیان متعرض آنها نشده‌اند.
- ۷ - رفع اختلاف بین مفسران در بسیاری از جاهای پراختلاف.
- ۸ - نشان دادن انسجام ارتباطی آیات در داخل سوره‌ها.

آسیب شناسی تفاسیر قرآن

۱

مثالی برای به خطا افتادن، در اثر اهمیت ندادن به ترتیب نزول

خرافه «چشم‌زدن»

در نزد مردم عادیِ کوچه و بازار آیه ۵۱ سوره قلم آیه رفع چشم‌زخم است، و به عبارت دیگر نوعی «حرز» است، همان آیه ای که با «و ان یکاد...» شروع می‌شود. این موضوع در روایات ما زمینه پررنگی دارد بطوریکه در المیزان روایاتی را ذکر کرده که طی آنها فرد سالم ممکن است در اثر «چشم خوردن» سر از قبر، و شتر سالم سر از دیگ، در بیاورد.

همین روایات (که زیاد هم هستند) کافی است که در مردم چه نگرانی‌هایی پدید آورد و اینهمه تابلوهای کوچک و بزرگ که در همه جا اعم از تابلوهای کوچک ۴-۵ سانتی که به آینه خودروها آویزان می‌شود گرفته تا برسد به تابلوهای بزرگ و یک متری و بالاتر که در مغازه‌ها و یا سالن‌های پذیرایی منازل وجود پیدا کرده است، و به جای «حرز» کاربرد یافته، نشان از این نگرانی عمیق درباره «چشم خوردن» در بین مردم دارد.

زمینه همه این نوع وسیع از این نوع رفتارها روایاتی است که مفسران ذیل همین آیه «و ان یکاد...» ذکر میکنند که یک مورد آن همان روایت «قبر و دیگ» است که آن تفسیر مشهور آن را ذکر کرده و علیه خرافی بودن این عقیده نیز مطالبی فرموده و اضافه کرده که این عقیده خرافی نیست!

اما ما به دلایل قرآن شناختی ذیل عرض می‌کنیم که این عقیده خرافی هست: ما دلیل خود را از طرز سخن گوئی قرآن می‌آوریم که اگر کسی قرآن را به ترتیب نزول بخواند متوجه آن میشود اما اگر به آن ترتیب نخواند متوجه آن نمیشود.

اگر کسی چندین بار قرآن را به ترتیب نزول خوانده باشد متوجه یکنوع قانون در نحوه بیان قرآنی میشود که ما آن را «مطلب، تفسیر، اشاره» نامیده ایم. و خلاصه قانون مزبور این است که:

قرآن در مورد مطلب مهم اینطور سخن میگوید که یکبار آن را «مطرح» میکند، و سپس آن را – بسته به اهمیتش – چند بار در سوره های آینده «باز» می نماید و سپس در سوره های آینده به آن «اشاره» می فرماید. البته این موضوع مثالهای زیادی دارد که جای تفصیل آنها اینجا نیست اما دو مثال را از باب نمونه ذکر میکنیم :

مثال ۱ : تمام فقرات سوره توحید (یکتا بودن خداوند، زاده نبودن و نزاییدن، بی نیازی به دیگران و نیازمندی همگان به او، کفو نداشتن) در ابتدا در همان سوره توحید «مطرح» و سپس در جاهای بسیار زیادی در قرآن «باز»، و بالاخره در جاهای زیاد دیگری مورد «اشاره» قرار گرفته است. این موضوع بسیار آشنا است و مواردِ آن آنقدر زیاد است که نیاز به شرح ندارد و همگان مواردی از مثال های آن را بخاطر می آورند.

مثال ۲ : در موضوع بنی اسرائیل، (البته به ترتیب نزول) در تمام سوره های قبل از سوره طه، در اینجا و آنجا تکه ای از داستان بنی اسرائیل را «مطرح»، و در نیمه دوم سوره های طه و اعراف «باز» و در ثلث اول سوره بقره – و پس از آن – مورد «اشاره» قرار میگیرد.

مثال ها در این فقره زیاد است اما برای خواننده با کیفیت همینقدر کافی است. موضوع آسیب رسانی به پیامبر (ص) از طریق چشم زخم زدن به آنحضرت یک موضوع بسیار مهم است، و اگر چنین چیزی اصلاً وجود میداشت، می باید پس از سوره قلم لا اقل چند دفعه «باز» میشد، و سپس بعداً در برخی از سوره ها مورد «اشاره» قرار میگرفت، زیرا این پیغمبر(ص) همان پیغمبر است که از زمان نزول این آیه تا بیست سال آینده هم پیغمبر خواهد ماند و این کافران هم لااقل تا چندین سال آینده (که زمان فتح مکه باشد) همان کافران هستند.

اگر کافران اساساً نمیتوانستند رفتاری در حدّ «روایت قبر و دیگ» نسبت به پیامبر (ص) داشته باشند، علیرغم اهمیت زیادی که میداشته، چرا در هیچ سوره دیگری چنین مفهومی دیده نمی‌شود؟

هرگز در هیچ کجای قرآن قرینه‌ای و اماره‌ای و اشاره‌ای دال بر وجود چنین عاملی نیست. لذا، چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه بگوئیم کلمه «لیزلقونک» در آیه ۵۱ سوره قلم بد معنی شده است.

البته از لحاظ لغت هم «لیزلقونک» به آن معنی (که نزد مردم مشهور است) نیست و به معنی «تورا بلغزانند» است که تازه خود آیه نیز «لغزاندن» را معنی کرده و پس از «لیزلقونک» ذکر کرده: «ویقولون انه لمجنون» (= و میگویند او حتما دیوانه شده) یعنی اینکه «بلغزانند» مذکور، چیزی در حدّ «میگویند دیوانه است» بوده است. یعنی قضیه در حدّ پراکندن شایعه‌ای دروغین و نهایتاً در حد مزاحمت بوده است، و البته این مفهوم اخیر - یعنی مزاحمت - حدود دوسال بعد نیز در آیه ۲۶ سوره فصلّت هم آمده که میگوید کافران میگویند به قرآن گوش ندهید و سر و صدا کنید شاید غالب شوید (در سوره قلم میخواهند باچشمشان آن حضرت را بلغزانند و در سوره فصلّت با دهانشان)

سر و صدا کردن یک کار معمولی است که در حد مزاحمت است و میتوان فهمید لغزاندن با چشم هم می‌باید چنین چیزی بوده باشد، مثلاً چون آنحضرت بسیار اهل حیا بودند و خیره خیره به آنحضرت زل زدن سبب میشده ناراحت شوند، کفار مدتی این کار را کردند و موثر هم نبود لذا ترک کردند و قرآن هم دیگر صحبتش را نکرد و آنها هم روش مزاحمت خود را عوض کردند و مدتی هم سر و صدا کردند، آن نیز موثر نبود، منصرف شدند، قرآن هم دیگر چیزی نگفت. همین!

اشتباه نشود! ما در اینجا در باره خود موضوع چشم زدن یا چشم خوردن حرفی نزدیم، چیزی که گفتیم این است که این عقیده که در بین مردم شایع است (آن هم به این وسعت!) تایید قرآنی ندارد و فقط ماخذ بدفهمی دارد و روایات نا صحیح هم که البته بسیار زیاد است.

البته ما در تفسیر خویش ذیل همین آیه بطور مفصل و مشروح به این موضوع پرداخته ایم، اما در اینجا به تناسب بحث، به مردودیت آن فقط از لحاظ ترتیب نزول سخن گفته ایم.

این سوء فهم از آیه مذکور، که عمدتاً در اثر اهمیت ندادن به رعایت ترتیب نزول بوده، سبب خسارت عظیمی شده، که میلیاردها مسلمان را در قرون زیادی از یک عامل واهی نگران کرده، که وجود اینهمه تابلوی ریز و درشت «وان یکاد» در همه جا، حاکی گوشه ای از آن است.

چشم زدن - آنطور که در روایت قبر ودیگ آمده - از نوع سحر و جادو است، و تاثیر آن نیز مطابق آیاتی از قرآن مقید و مشروط و محدود به «اذن الله» است، و نه اینطور است که جادوگران آنقدر زیاد باشند که موضوع آنقدر شایع باشد که وجود اینهمه تابلوی «وان یکاد» را موجه کند، و نه قید «باذن الله» اجازه میدهد این تعداد معدود جادوگران واقعی (که از بس کم هستند تقریباً میتوان گفت وجود ندارند) موفق شوند با جادو به کسی ضرر بزنند، و توجه داشته باشید که «جهان را صاحبی باشد خدا نام» سحر و جادو بسیار بسیار کم است، تصادفات و امراض خیلی بیشتر از آن آدمی را مورد تهدید قرار میدهد.

بد فهمی ها و سوء تفسیر از آیات که ناشی از عامل مذکور باشد بسیار زیاد است، اما ما در اینجا در مقام ذکر یک مثال واضح هستیم تا خواننده اهمیت مطلب را درک کند، و نه موضوع منحصر به آن تفسیر است و نه به آن موضوع.

خطاهای تفسیری حاصل از عدم رعایت ترتیب نزول در تفسیر قرآن ورطه عظیمی است برای افتادن در عرصه های بدفهمی، چنانکه اکثر مفسران ارجمند و حتی مفسران و مترجمان قدر نیز در دام آن افتاده اند.

مثالی برای به خطا افتادن، به علت اهمیت ندادن به تشخیص مطلب فرعی از اصلی

در ابتدا متن ذیل را که ترجمه آیاتی از سوره صافات است چند بار مرور کنید:

و گفت من بسوی پروردگارم میروم و او البته بزودی هدایت‌م خواهد کرد (۹۹) پروردگارا (فرزندی) از صالحان بمن بده (۱۰۰) پس مژده پسری مقرر را به او دادیم (۱۰۱) و هنگامی که (آن فرزند) بالغ شد و در سعی همراهش بود، به او گفت: پسرکم! در خواب می بینم که تو را ذبح می‌کنم. نظرت چیست؟ گفت: پدر جان! آنچه را که مأمور هستی انجام ده. انشاء الله مرا صابر خواهی یافت (۱۰۲) پس چون تسلیم شدند و پیشانی او را بر زمین گذاشت (۱۰۳) ندایش دادیم که ای ابراهیم! (۱۰۴) تو موضوع رویایت را تصدیق کردی و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم (۱۰۵) البته این یک آزمایش آشکار بود (۱۰۶) و با قربانی عظیمی جایگزینش دادیم (۱۰۷) و در میان بازماندگان برایش بجا گذاشتیم: (۱۰۸) سلامی بر ابراهیم (۱۰۹) و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم (۱۱۰) که او البته از بندگان مومن ما بود (۱۱۱)

اگر کمی دقت کنید خواهید دید آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷ «پرانتری» است، دلیلش هم اینکه اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و قبل و بعدش را (انتهای آیه ۱۰۱ را به ابتدای آیه ۱۰۸) وصل کنیم می بینیم روال سخن کاملاً صاف و هموار و بی دست انداز خواهد بود و دلیل مهم تر نیز این است که روح کلی این پاراگراف (که آیات ۷۴ تا ۱۴۸ را در بر میگیرد) این است که «آن پیامبر به فلان مشکلات دچار شد و ما نجاتش دادیم و طرف مقابلش را هلاک کردیم و برای او نام نیکی در تاریخ بشر قرار دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم»

و در پاراگراف مذکور این فرمول را برای نوح (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع) و الیاس (ع) و لوط (ع) و یونس (ع) بکار گرفته و البته حجم مطلب مربوط به ابراهیم (ع) از همه مفصل تر است، بطوریکه مثلاً آنچه راجع به موسی (ع) فرموده ۷ آیه، اما راجع به ابراهیم (ع) ۳۰ آیه است. که خواندن کل آن پاراگراف را توصیه میکنیم.

اما آیات مورد بحث (یعنی آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷) که در فضای کلی «به ابراهیم هم چنین لطفی کردیم» است، نسبت به کل داستان ابراهیم (ع) «سکته دار» است، زیرا کل داستان متضمن تحسین اوست، اما آیات مورد بحث متضمن «عتاب»ی است که به او نموده، و خطای او را مانند مورد ایوب (ع) جمع و جور فرموده، و مانند یونس (ع) لطف خویش را مجدداً نسبت به او برقرار نموده است.

اینک میتوانیم «پرانتری» بودن آیات مورد بحث را در متن ذیل نشان دهیم :

و گفت من بسوی پروردگارم میروم و او البته بزودی هدایتم خواهد کرد (۹۹) پروردگارا (فرزندی) از صالحان بمن بده (۱۰۰) پس مژده پسری موقر را به او دادیم (۱۰۱) و هنگامی که (فرزندش) بالغ شد و در سعی همراهش بود، به او گفت: پسرکم! در خواب می بینم که تو را ذبح میکنم. نظرت چیست؟ گفت: پدر جان! آنچه را که مأمورش هستی انجام ده. انشاء الله مرا صابر خواهی یافت (۱۰۲) پس چون تسلیم شدند و پیشانی او را بر زمین گذاشت (۱۰۳) ندایش دادیم: ای ابراهیم! (۱۰۴) روایت را تصدیق نمودی و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم (۱۰۵) البته این یک آزمایش آشکار بود (۱۰۶) و قربانی عظیمی به جایگزینی اش دادیم (۱۰۷) و در میان بازماندگان برایش بجا گذاشتیم: (۱۰۸) سلامی بر ابراهیم (۱۰۹) و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم (۱۱۰) که او البته از بندگان مومن ما بود (۱۱۱)

ملاحظه میکنید؟ اگر آیات مورد بحث را ندیده بگیریم در روند مطلب سکته ای پدید نمی آید و نیز اگر به متن دقیق شویم، کاملاً معلوم میشود که آن تکه که «پرانتری» نامیده ایم از جنس قبل و بعد خویش نیست.

اینک که متوجه این موضوع شده ایم، اگر روی همان قطعه «پرانتری» تمرکز کنیم دلایل زیادی پیدا میکنیم که تاییدگر «عتاب»ی بودن قطعه مذکور است:

۱- اینکه آن حضرت به پسرش گفت «در خواب می بینم» (اری فی المنام) این معنی را میدهد که خود آن حضرت هم اعتقاد نداشت که خواب او وحی است زیرا گفته «می بینم» و نگفته «دیده ام» و معلوم میشود چندین بار دیده بوده ولی باور نکرده بوده، و البته اینکه با آن پسر مشورت کرده و او گفته «پدر جان آنچه را مامورش هستی انجام ده»، دلیلی بر چیزی نمیشود زیرا او پسر بچه ای بوده و به پدرش به عنوان پیامبر بزرگ الهی کوچکترین شکی نداشته و تصورات او را عین حقیقت تلقی کرده و آنقدر تسلیم حق بوده که بدون کوچکترین تردیدی تسلیم کشته شدن در راه چیزی که آن را حقیقت محض می پنداشته، شده است، و این داستان اگر برای پدرش یک خطا بود برای او یک افتخار است.

۲- قسمت اصلی عتاب در جمله «قد صدقت الرویا» است، که به این معنی است که ای ابراهیم! تو که به وحی دسترسی داشتی، چرا در باره خوابت که خودت هم راجع به آن شک داشتی، از ما استعلام نکردی؟ مگر همین خودت نبودی که در باره چگونگی زنده کردن مردگان از ما خواستی که موضوع را به تو نشان دهیم و در پاسخ سئوال «مگر راجع به آن ایمان نداری؟» ما، گفتی «چرا، ولی میخواهم دلم مطمئن شود» چطور در آنجا دنبال اطمینان قلبی بودی اما در اینجا که پای جان انسانها در میان است دنبال اطمینان نبودی و به خواب اطمینان کردی؟

و با این تعبیر به نظر لازم است مفسران متن مورد تفسیر را علامتگذاری (quotation mark) کنند، که در اینصورت «صدقت الرویا» را باید اینطور دید «صدقت الرویا؟!»

۳- جمله «و نیکوکاران را چنین پاداش میدهم» یعنی اینکه با وجود این خطائی که از او سر زد، سوابق درخشانش مانع شد که ما تنبیهش کنیم بلکه با جایگزینی قربانی، خطایش را رفع و رجوع کردیم.

توجه دارید که جمله مذکور تکراری است و هم در اینجا آمده و هم در آیه ۱۱۰ و در

اینجا به معنی است که نیاز جمله «عتابی» را بر آورد و در آیه ۱۱۰ به همان معنی است که راجع به نوح و موسی و الیاس و لوط و یونس (علیهم السلام) و بالاخره راجع به خود آنحضرت نیز آمده، و لذا دو آیهء کاملاً مشابه ۱۰۵ و ۱۱۰ به یک معنی نیست.

۳

مثالی برای به خطا افتادن،

به علت اتکاء به روایات

نمونه خیلی بارز موضوع فوق آیه آخر سوره رد است که البته تنها نمونه نیست و نظایر بسیار زیادی دارد، بطوریکه میتوان گفت این نوع خطا بیشترین موارد را شامل میشود، آیه مورد نظر این است:

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

ترجمه کلمه به کلمه آیه فوق این است :

و میگویند، کسانی که کافرنند، نیستی تو فرستاده، بگو کافی است خداوند گواه بین من و شما و کسیکه/کسانیکه نزد او/ نزد آنان است علم آنکتاب/کتاب

کسی که با قرآن آشنا باشد میداند که کفار همواره آنحضرت را تکذیب میکردند و میگفتند اگر راست میگوئی معجزه ای برای ما بیاور و به آنحضرت هم همواره وحی میشد که بگوید معجزه آوردن بدست من نیست و اگر معجزه بیاید و شما ایمان نیاورید نابود خواهید شد و اینکه اگر هم بتوانم معجزه ای بیاورم شما بازهم ایمان نخواهید آورد و خواهید گفت این هم جادوی دیگری است و اینکه قرآن معجزه به این واضحی است که برایتان آورده ام، دیگر چه میخواهید و ...

مشهور ترین تفسیر شیعه که تاثیر قاطعی نیز روی مفسران پس از خویش داشته، (و هنوز هم دارد) در تفسیر جمله «من عنده علم الکتاب»، در ابتدا قول عمده مفسران

سابق را نقل و یکی یکی آنها را رد میکند و وقتیکه به خودش میرسد که نظر بدهد ناگهان میگوید میگویند این جمله راجع به امیر المومنین نازل شده و روایات هم این را تایید میکند . . . و به این ترتیب امیر المومنین (ع) را مصداق «من عنده علم الکتاب» معرفی مینماید.

یعنی از نظر ایشان جواب پیغمبر (ص) به آن کفار این است: بین من و شما شهادت خداوند و علی ابن ابی طالب (ع) برای پیغمبری من کافی است.

واضح است که این نوع تفسیر از آیه مذکور نا معقول و نپذیرفتنی است، زیرا: کفار خود آن حضرت را قبول نداشتند، چه رسد امیر المومنین را که یکی از شاگردان آن حضرت بود، (پدر عشق بسوزد که چشم را از بینائی حتی چیزهای واضح هم می اندازد)

اما اگر کسی بپرسد پس تفسیر درست آیه مذکور چیست؟ جواب این است که در ابتدا باید دو موضوع را توضیح دهیم:

۱ - همیشه در قرآن به صراحت به معجزه بودن این کتاب تاکید شده است. مثلاً در آیه ۸۸ سوره اسراء فرموده کلّ انس و جن حتی با همکاری یکدیگر نمی توانند مانند این قرآن را بیاورند، و در سوره هود آیه ۱۳ موضوع را تخفیف داده و به ده سوره رسانده، و در سوره های یونس آیه ۳۸ و بقره آیه ۲۳ باز هم تخفیف داده و به یک سوره رسانده و در همه این موارد هم داوری را به «غیر خدا» ارجاع داده، ۲ - در موارد زیادی هم همان موضوع فوق را فرموده اما آنقدر صراحت ندارد و تلویحی است، و آیه مورد بحث نیز در این دسته آیات قرار میگیرد و کسانی که با قرآن آشنائی دارند میدانند که این نوع تلویحات هم زیاد است و تعداد آنها از آن موارد تصریح شده خیلی بیشتر است. (البته اگر کسی قرآن را به ترتیب نزول مطالعه کند بهتر متوجه این موضوع میشود)

با توجه به ردیف های ۱ و ۲ فوق، و نیز با توجه به اینکه در همین سوره رعد نیز - در آیه های ما قبل آیه مورد بحث - از آنحضرت معجزه خواسته شده بود، در مقایسه این آیه با آیات تحدی (یعنی همان آیاتی که شماره اش را ذکر کردیم) جمله «من

عنده علم الکتاب»، نظیر جمله های «وادعوا من استطعتم من دون الله» (سوره های هود و یونس) و «وادعوا شهدانکم من دون الله» (سوره بقره) می باشد. بنا بر این مفهوم آیه مذکور این میشود که : خدا خودش میداند من پیغمبرش هستم اما شما اگر شک دارید به اشخاص «کتاب آسمانی شناس» مراجعه کنید.

البته همیشه چنین کسانی (یعنی خبره کتب آسمانی) وجود داشتند، و مردم به عنوان خبره به آنها مراجعه میکردند، چنانکه در داستان حضرت خدیجه هست که وقتی اولین وحی به آنحضرت نازل شد حضرت خدیجه به پسر دائیش به عنوان شخص خبره مراجعه کرد، یا در داستان سفر عده ای از مسلمانان به حبشه، که سران کفار عمروعاص را برای برگرداندن جعفر ابن ابیطالب و همراهانش نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند، او پس از اینکه قسمتی از قرآن را از جعفر ابن ابیطالب شنید حقانیتش را تصدیق کرد و مکه ای ها را تسلیم کفار نکرد، و از این نوع داستانها زیاد است از جمله مرد خبره ای که در سوره مدثر مطرح است که او در کارشناسی اش خیانت کرد و گفت این (قرآن) سحر است، و خداوند هم دراین آیه مورد بحث که پس از همه آن اتفاقات (مشورت حضرت خدیجه، کارشناس خائن، و نجاشی و ...) نازل شده، راه حل را به حکمیت عمومی خبرگان سخن شناس ارجاع داده و آن را حجت شناخته است که کاری است معقول، و بشر قرن بیست و یکمی هم همین کار را میکند.

چرا مفسران شیعه عموماً، و آن تفسیر بسیار مشهور بطور خاص، متوجه موضوع به این سادگی نشدند و آن تفسیر نا معقول و ناپذیرفتنی را در باره آیه ارائه کردند؟ این موضوع یک جواب و فقط یک جواب دارد و آنهم همان چیزی است که در تیتیر این مکتوب ذکر شده است.

آنها برای این مصادره به مطلوب کلمه «مَن» را که میتواند هم به معنی «کسی که» و هم به معنی «کسانی که» باشد به معنی «کسی که» گرفتند و هم معنی کلمه «الکتاب» را که میتواند به دو معنی «آن کتاب خاص» و «کتاب بطور کلی» باشد به معنی «آن کتاب خاص» گرفتند تا آن روایتی که مدّ نظرشان بود از متن این آیه در بیاید، غافل از اینکه مفهوم آیه را نامعقول و ناپذیرفتنی میکند!

اما آن روایت چه بود؟

روایات زیادی هست که میگویند آصف ابن برخیا صاحب «علم من الكتاب» (= علم کمی از قسمت کمی از آن کتاب) بوده و امیر المومنین (ع) صاحب «علم الكتاب» (علم تمام آن کتاب) است.

(این آصف ابن برخیا همان کسی است که وزیر سلیمان (ع) بوده و بنا بر آیه ۴۰ سوره نمل موفق شده تخت ملکه سبأ را از یمن به بارگاه پادشاهی سلیمان در یک چشم به هم زدن انتقال دهد)

البته ما معتقدیم امیر المومنین (ع) نه تنها از آصف ابن برخیا، بلکه از خود سلیمان (ع)، و بلکه از همه پیامبران (غیر از حضرت ختمی مرتبت) بالا تر است، اما این مطلب چه ربطی به تفسیر قرآن دارد؟ تفسیر قرآن علم معنی کردن ظاهر قرآن است و آن روایات (به فرض صحت) به باطن قرآن مربوط است. و وقتی که برای تفسیر قرآن از روایتی استفاده شود که به باطن قرآن مربوط است این فاجعه حاصل میشود که تفسیر آیه را نا معقول و نپذیرفتنی میکند. خلاصه اینکه آیه مذکور در چار چوب آیات تحدی تلویحی است و معنی آن نیز این است :

«کافران میگویند تو فرستاده نیستی. بگو خداوند برای گواهی بین من و شما کافی است، و همچنین کسانی که علم کتاب (های آسمانی) را دارند»

۴

مثالی برای به خطا افتادن،

به سبب بی توجهی به «منظور» سوره و پاراگراف

اینها ترجمه آیاتی از سوره هود است:

کسی که زندگی دنیا و زینت آنرا بخواهد (نتیجه) اعمالشان را بطور کامل

میدهیم و هیچ نقصانی نمی یابند (۱۵) آنها در آخرت بهره ای جز آتش نخواهند داشت و آنچه را که ساخته باشند از بین میرود و عملی که میکرده اند باطل است (۱۶) پس آیا کسی که بر دلیلی از پروردگارش (استوار) است، و شاهی از جانب او را هم تلاوت میکند، و قبل از آن هم کتاب موسی پیشوا و رحمتی بوده، (مانند کافران است؟) آنها به آن ایمان می آورند و کسی از گروه ها که به آن کافر شود وعده اش آتش است. پس درباره آن هیچ شکی مدار. البته آن حق و از جانب پروردگارت است ولیکن اکثر مردم نمیدانند (۱۷) **و چه کسی ظالم تر است از کسی که به خداوند افترای دروغ ببندد؟ آنها به پروردگارشان عرضه میشوند و شاهدان میگویند اینها کسانی هستند که به پروردگارشان دروغ بسته اند. بدانید لعنت خدا بر ظالمان است (۱۸)** همان کسانی که از راه خدا باز میدارند و آن را کج میخوانند و به آخرت نیز کافرنند (۱۹) آنها نمیتوانند (خداوند را) در زمین عاجز کنند و سرپرستانی جز خداوند ندارند. عذابشان مضاعف میشود و توان شنیدن و دیدن نخواهند داشت (۲۰) خودهاشان را به خسارت افکندند و آنچه را نیز که افترا می بستند از آنان گم میشود (۲۱) و ناگزیر، در آخرت از زیانکارترین ها خواهند بود (۲۲) **اما صاحبان ایمان و عمل صالح که بسوی پروردگارشان با تواضع رو میکنند از بهشتیان خواهند بود که در آن جاودانند (۲۳)** **مَثَل دو گروه مانند کور و بینا و کر و شنوا است. آیا اینها مساویند؟ آیا پند نمیگیرید؟ (۲۴)**

اگر این پاراگراف را بطور مستقیم و براساس «راه دوم» عصاره گیری کنیم چیزی شبیه این جمله خواهیم داشت:

مقایسه دو نوع رفتار متفاوت مردم در زندگی این جهانی و نتیجه آخرتی اش اما تفسیر بسیار مشهور «کسی که» ابتدای آیه ۱۷ را بر پیامبر (ص) تطبیق کرده و به مشکل افتاده و خیلی هم زحمت کشیده که یک جوری بقیه مطالب را با این تطبیق سر راست کند و موفق هم نشده است.

چرا؟

زیرا مقید به روایاتی بوده که در این باب داشته و اصلا اهمیت نمیداده که اول کشف

کند پاراگراف «چه می‌خواهد بگوید»

۵

مثالی برای به خطا افتادن،

به علت مجموعه ای از خطاهای فوق

اگر کسی چندین بار قرآن را به ترتیب نزول خوانده باشد متوجه یک چیزهای معمولی میشود که دیگران نمیشوند حتی اگر از علماء علوم قرآنی باشند. مثلا اینکه خداوند مردم را به سه دسته تقسیم کرده: بد، خوب، خوب تر. در ابتدای سوره واقعه، و نیز در انتهای آن، این دسته بندی بطور واضح دیده میشود. در سوره رحمان هم از این لحاظ که یک جهنم و دو نوع بهشت (بهشت معمولی و بهشت عالی) توصیف شده، باز هم این دسته بندی مشاهده میشود. در سوره مطففین هم همینطور است و در آنجا فرموده که بهشتیان نوشابه ای می نوشند که چاشنی آن ماده ای است که عده دیگری از اهل بهشت آن را به وفور دارند، بطوریکه چیزیکه «چاشنی» اینها است، «نوشابه» آنها است و اینکه حکم بهشتی بودن عده اول را نیز آنها باید آنها امضاء کنند.

این موضوع در سوره دهر هم دیده میشود و در آنجا دارد که «ابرار» نوشابه ای می نوشند که «چاشنی» آن، چیزی است که «عباد الله» از آن به وفور دارند بطوریکه اصلا «نوشابه» شان همان است، و از آن مهمتر، اختیارش را هم دارند و هر جا که اراده کنند، آن را جاری میکنند.

بنا بر این، در سوره اخیر نیز «ابرار» معادل «آدم های خوب» و «عباد الله» معادل آدم های عالی است.

در مشهور ترین تفسیر کنونی شیعه، در سوره دهر، آیات ۱۱ تا ۲۲ را نعمت های عده ای گرفته که رفتار آنها در دنیا مطابق آیات ۷ تا ۱۰ همان سوره است.

یعنی، آنطور که آن تفسیر ارجمند فرموده، آیات ۷ تا ۱۰ رفتار آنها در این جهان، و آیات ۱۱ تا ۲۲، نعمت های اخروی آنها است.

و آنها چه کسانی هستند؟ به عقیده آن تفسیر ارجمند، آنها «عباد الله» (یعنی آدم

های عالی) هستند که عبارت باشند از امیر المومنین (ع) و همسر مکرمه شان (س) و دو فرزند عزیزشان (ع)

و این خطا است زیرا :

۱ - صفاتی که در آیات ۷ تا ۱۰ ذکر شده در آدم های خوب معمولی هم دیده میشود.

۲ - نعمت های آنها هم که در آیات ۱۱ تا ۲۲ ذکر شده، مانند نعمت هائی است که در سوره های نباء و امثال آن آمده است که مربوط به آدم های خوب معمولی است.

چرا تفسیر ارجمند مذکور مرتکب این خطا شد؟

به سه دلیل :

۱ - بی توجهی به ترتیب نزول که سبب شد این چیزهائی را که ما بطور عادی متوجه شدیم، آن بزرگوار متوجه نشود.

۲ - بی توجهی به فرق گذاری بین مطالب اصلی و فرعی و پرانتزی.

آیه ۶ یک آیه پرانتزی است و جزء خط محوری بحث سوره نیست، دلیلش هم اینکه اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و انتهای آیه ۵ را به ابتدای آیه ۷ وصل کنیم می بینیم روال سخن دچار سگته نشده و صاف و هموار است، بنابر این آیات ۷ تا ۱۰ شرح اعمال ابرار است نه عبادالله و به طریق اولی آیات ۱۱ تا ۲۲ هم شرح نعمت های اخروی همانها است (یعنی نعمت های ابرار نه عبادالله)

۳ - و بالاخره پایبندی ذهنی قبلی به روایات.

در تفسیر مورد اشاره روایاتی ذکر شده است که ماهیتا نا معقول است مثلاً اینکه آن بزرگواران نذری کرده بودند که سه روز متوالی روزه بگیرند، یک روز موقع افطار یتیمی آمد و اظهار گرسنگی کرد، آنها نان های خود را به او دادند و خودشان با آب افطار کردند، در حالیکه این نا معقول است، زیرا پنج نفر (امیر المومنین و همسرشان و دو فرزند - بنا بر این روایت هنوز بقیه اولادشان یا متولد نشده بودند یا به قد و قواره روزه گرفتن نرسیده بودند - و فضّه خادمه) شدیداً گرسنه و یک نفر دارای

پنج قرص نان خواهیم داشت که اضافه بر نیاز اوست، که نا معقول است، و می توانستند یک نان به او بدهند و خودشان با چهار پنجم نان های خویش افطار کنند، و روزهای دیگر هم شبیه به همین. و روایات مورد اشاره ایراد های دیگری هم از این نوع دارد که با توجه به فضای محدود به آنها نمی پردازیم (خودتان انجام دهید) یکی ممکن است بگوید «حالاچه فرقی میکند؟»

چه فرقی میکند که آن آیات در مورد آن بزرگوان باشد یا در مورد آدم های خوب معمولی؟

جوابش این است که «فرق میکند! آنها فرق زیاد!» مقام «عبادالله»ی گیر کمتر کسی می آید اما مقام «برار»ی میتواند گیر هر کسی بیاید.

برای اینکه بهتر متوجه شوید، ببینید مردم برای بدست آوردن ویزای یک کشور نسبتا پیشرفته چه هزینه هائی میکنند و چه سختی هائی را به جان می خردند و تازه آیا موفق بشوند آیا نشوند، اما، این بهشت جاودان خداست که بنا به تفسیر ما دسترسی به آن برای همگان ممکن و آسان است اما بنا بر آن نوع تفسیر گیر کسی نمی آید مگر کسانی که شاید در این چند میلیارد نفر روی زمین به تعداد انگشتان دست هم نباشند. (زیرا در باره مردم خوب عادی فرموده «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» (یعنی در هر زمانی عده ای از آنها یافت میشوند) اما در باره عبادالله فرموده «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» (یعنی در هر زمان - غیر از صدر اسلام - عده کمی از آنها یافت میشوند)

و اختلاف این دو نوع طرز تلقی هم - که چنانکه دیدید بسیار مهم هم هست - در همان چیزی است که در تیتیر ذکر شده است.

یادآوری مهم :

اینکه بر حسب برخی روایات ، این سوره در شان امیر المومنین (ع) نازل شده باشد، مخالفتی با تفسیری که ما ارائه کرده ایم ندارد، زیرا آن روایات از باب «باطن قرآن» است در حالیکه موضوع علم تفسیر «ظاهر قرآن» است و اصول و ضوابطی دارد که

بی توجهی به آنها موجب خطا میشود، و کشف برخی از خطاها در اثر دقت در رعایت آن اصول و ضوابط صورت گرفته است.

خواننده گرامی

نه موارد خطا در تشخیص منحصر به آنها، و نه تعلق خطا منحصر به آن تفسیر ارجمند است.

هم موارد بسیار زیاد است، و هم تقریبا در همه تفاسیر با فراوانی زیاد اتفاق افتاده است، و ما برای آشنائی شما با مقوله آسیب شناسی تفسیر قرآن فقط از هر عنوان یک مثال ذکر کرده ایم و تازه از برخی عناوین نیز مثالی ذکر نکرده ایم.

تفسیر به رای

ورود به مطلب

۱

بسیار شده که وقتی کسی می‌خواهد یک مطلب قرآنی را توضیح دهد کسانی به سخنش می‌پزند که آقا از تفسیر به رای احتراز کن.

چند سال قبل (حدوداً ۳۵-۴۰ سال قبل - اینک سال ۱۳۹۸ است) که در یک انتشاراتی در قم و منتظر گذشت زمان بودم که مدیر موسسه صحبتش را با ارباب رجوع دیگر تمام کند و نوبت من برسد مجله ای را که روی میز بود توری می‌کردم که توجهم به مطلبی جلب شد که مربوط به گفتگوی برخی از روحانیون مطرح آن روزها با مرحوم آیه الله گلپایگانی بود، و فحوای مطلب این بود که آنها از «تفسیر به رای» که به نظر آنها در آن روزها زیاد شده بوده، انتقاد میکردند، و از جمله از مرحوم علامه هم گله داشتند که این کارها را برای «مرتکبان آن» تسهیل کرده است!

البته برای کسانی که از محیط های روحانیت اطلاع زیادی ندارند باید بگویم که دسته مورد نظر را «آخباری» میگویند.

البته چون نمیدانستم که روزی مطلبی در باره تفسیر و تفسیر به رای و این نوع موضوعات خواهم نوشت، نام و تاریخ انتشار مجله را یادداشت نکرده بودم، و البته مهم هم نیست زیرا این یک عقیده رایج در بین عده زیادی از روحانیون است و احتیاجی به ذکر ماخذ ندارد.

باز هم حدود ۳۰ سال پیش که در تاکسی بودم، تصادفاً قسمتی از سخنرانی آقای فاکر را که در آن روزها نماینده مشهد در مجلس بود، از رادیوی آن تاکسی می شنیدم، که در تجلیل از مرحوم علامه و به مناسبت بزرگداشت او در سالگرد درگذشتش سخن میگفت.

در قسمتی از سخنانش مطلبی به این مضمون میگفت که کسی فکر نکند تفسیر قرآن کار هر کسی است، و کسی فکر نکند تفسیر قرآن فقط نیاز به علم دارد، بلکه شرط اصلی «صفای باطن» و «نوری از جانب خدا که بر او تابیده شده باشد» است.

البته چون فکر نمی‌کردم روزی بخواهم در این مورد مطلبی بنگارم تاریخ و کانال رادیویی را یاد داشت نکردم، و البته این را نیز باید بگویم که اینهم چندان مهم نیست زیرا این نوع طرز فکر در میان روحانیونی همپایه آقای فاکر مذکور عادی و رایج است، و چندان نیازی به ذکر ماخذ ندارد.

بنا بر این طرز فکر، پرداختن به تفسیر قرآن کاری است منحصر به کسانی که بقول آقای فاکر دارای آن خصوصیات باشند، که خصوصیتی غیر قابل تشخیص و اندازه گیری - و علاوه بر آن، «من در آری» - است.

مثلاً نمیتوان گفت که فلانی از بهمانی صفای باطن بیشتر و یا کمتری دارد، و نیز نمیتوان مقدار نوری را که خداوند به قلب کسی تابانده (!) اندازه گیری کرد و تازه ماخذ این ادعا کدام آیه و روایات معتبر است؟

در هر دو حالت پیشگفته، از نظر آن آقایان، تفسیری که از قرآن انجام شود که در حالت اول متکی به روایات، و در حالت دوم متکی به «صفای باطن» و «نور تابیده

الهی» نباشد، «تفسیر به رای» است که مطابق روایت مشهور خداوند جایگاه چنین کسی را در آتش قرار خواهد داد.

۲

ایراد مهمی که بر اساس قرآن بر دو دسته فوق وارد است :

خداوند در «افلا یتدبرون القرآن» های قرآن، - و نیز در آیات شبیه به آنها، مثلاً آنجا که فرموده «افلم یدبروا القول . . . » و آیات همانند آن - از مخاطبان چه خواسته؟

ترجمه فارسی کلمه «دبر» که ریشه کلمه «تدبر» است، به معنی «پشت» است و لذا تدبر - در آیات مورد اشاره - به این معنی است که خواننده قرآن از ظواهر عبور کند و سعی کند منظور گوینده را دریابد.

بنا بر همین بحث لغوی غیر قابل انکار، که هر کسی آن را می فهمد، «تدبر» همان کارکردی را دارد که «تفسیر» دارد.

به عبارت دیگر خداوند از مردم - و حتی کافران و منافقان نیز - خواسته است که قرآن را برای خودشان تفسیر کنند.

چون خداوند در این نوع آیات، هیچ شرطی از قبیل «صفای باطن» و «نور الهی» تأیید شده و امثال آن نگذاشته، و حتی برعکس، دعوت به تفسیر قرآن را از صاحبان دل های فاقد صفای باطن و دل های بی نور نموده، پس، تا اینجا فعلاً سخن آقای فاکر و همفکران او باطل و مردود است.

علاوه بر آن، آقای فاکر فوق الذکر برای مفسر قرآن شرطی قائل شده که نا معلوم و نا مشخص است، «صفای باطن» و «نوری که خداوند به دل کسی بتاباند» یعنی چه؟ و چگونه میتوان آن را تشخیص داد؟ و چطور میتوان اندازه گیری‌ش نمود؟

۳

ایرادی که بر اساس روایت شناسی بر آن نظرها وارد است

* طبق فرمایش مشهور رسول خدا (ص) قرار بوده روایات بوسیله قرآن ممیزی شوند نه برعکس.

* مردم امروز، برای فهم مطالبی از قرآن که مردم دو قرن اول در باره آنها سوالی نکرده اند (و در نتیجه راجع به آنها روایتی به وجود نیامده) می باید چه کنند؟

آیا می باید دست از تفسیر قرآن بردارند؟ این گزینه غلط است زیرا متضمن نا فرمانی در مقابل دعوت خداوند است که همگان را به تدبر در قرآن (که به معنی تفسیر قرآن می باشد) خوانده است.

* میدانیم که روایات دروغ و روایات مجعول و روایات سست و روایات ضعیف و... و روایاتی که متناسب با عقل پرسشگر بوده و امروز خود آنها باید باز نگری شوند، نیز، در میان مجموعه روایات ما (اعم از شیعه و سنی) به وفور وجود دارد، بطوریکه به وضوح میتوان گفت که اگر قید - تفسیر فقط با روایات - پذیرفته شود، غیر از حدود پنج درصد قرآن که «آیات احکامی» است، و در باره آنها روایات وجود دارد، حجم عظیمی از نود و پنج درصد بقیه قرآن بلا تفسیر می ماند، در این صورت، به ناچار، سوالی پیش می آید، که برای جواب دادن به آن، به گزینه غیر قابل قبول ۲* میرسیم.

سوال این است: در مورد آن حجم از بقیه نود و پنج درصد غیر احکامی، که روایاتی در باره آنها وجود ندارد، چه باید کرد؟

آیا باید راجع به درک معنی و مفهوم آنها دست روی دست گذاشت و هیچ کوششی نکرد؟ در اینصورت تکلیف آن دستور صریح خداوند که همگان را امر به تدبیر فرموده چه میشود؟

*** میدانیم که روایات، عمدتاً، اینطور به وجود آمده اند که :

مثلاً شخصی در موردی سوالی داشته و به رسول خدا (ص) [یا ائمه (ع)] مراجعه میکرده و جواب سوال خویش را از آنحضرت اخذ مینموده، و کسانی شاهد این موضوع بوده اند و یادداشت میکرده اند، یا خود آن شخص آن را برای دیگران نقل میکرده، ولذا میتوان درک کرد که اکثر روایات در همان مدارهای فکری زندگی ابتدائی و کم تمدن دویست ساله اول پیدایش قرآن دور می زند و با فضای فکری و نیازهای بشر امروز اختلافِ مدارِ قابلِ توجهی دارد.

قرآن برای «کافه للناس» (= همه مردم) است و منحصر به مخاطب های آن روزها نیست.

امروز که زندگی بشر آنقدر با مخاطبان اولیه قرآن تمایز پیدا کرده، (و تازه هنوز در اوایل دوره ای هستیم که سرعت تحولات و تمایزات آنقدر است که چیزی نخواهد گذشت که انسان های آینده با ما آنقدر فرق خواهند داشت که ما اینک با مخاطبان اولیه قرآن فرق داریم)، مسائل بسیار زیادی هست که مجموعه احادیث موجود در باره آنها ساکت است، پس چگونه میتوان انتظار داشت همین مجموعه های روایی بتواند ادعای پاسخ به سوالات انسان های آینده را داشته باشد؟

آیا باید در باره این نوع آیات (که حجم عظیمی از قرآن را شامل است) کوششی برای درک آنها کرد یا نه؟

اگر بله، با کدام روایات؟ اگر نه، دستور صریح خداوند (امر به تدبّر) چه میشود؟

لذا با توجه به همه این دلایل، امروز، این نظر یک نظر مردود و دارای تاریخ مصرفِ منقضی است.

اما اگر بدانید همین نظر چه ضرری به علوم قرآنی زده و چه موانعی بر سر راه تفسیر و فهم کلام خداوند گذاشته و چقدر جلوی پیشرفت افکار را گرفته و چه نقشی در عقب ماندگی مسلمانان از قافله تمدن بشری داشته، سر آدمی سوت میکشد و چنان تاسف و افسردگیی ایجاد میکند که اگر بخواهیم شرح دهیم طولانی خواهد شد و روش ما خلاصه گوئی است.

«تفسیر به رای» چیست؟

قبل از اینکه به سوال فوق جواب دهیم بهتر است اول به این سوال جواب دهیم که تفسیر چیست؟

ما در فصل دوم همین کتاب درباره «تفسیر قرآن چیست» بحث کافی و مکفی ارائه کرده ایم، و فرض میکنیم خواننده، آن را به یاد دارد، لذا بر همان مبنا عرض میکنیم:

تفسیر به رای نوعی تفسیر تقلبی از قرآن است که شخص مفسر در جریان عمل تفسیر تقلب میکند و نظر خویش را (که از قبل دارد) به عنوان نظری که از قرآن استنباط کرده، جا می زند.

یعنی چه؟

یعنی اینکه یک نفر سراغ قرآن میرود و میخواهد چیزی از آن بفهمد و پس از اینکه به نظرش آمد که فهمیده، و قتیکه آن را بیان میکند تفسیر خویش را بیان کرده، اما یک نفر دیگر سراغ قرآن میرود تا منظوری را که در سر دارد به قرآن نسبت بدهد، و تفسیر به رای یعنی همین. چنین شخصی در حقیقت متقلب است.

یک مثال برای تفسیر به رای

به این سه آیه توجه کنید:

قَدْ كَرِهَ اللَّهُ لَنَا أَنْ تَذْكُرَ ﴿٢١﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾
(سوره غاشیه)

پس تذکر بده. جز این نیست که تو فقط تذکر دهنده ای (۲۱) بر آنها
چیره نیستی (۲۲) غیر از کسی که رو بر میگردداند و کفر میورزد (۲۳)

کسانی مانند طالبان و القاعده و داعش و همفکران آنها در ایران و جاهای دیگر، روی
آیه ۲۳ تکیه میکنند و میگویند پیامبر (ص) بر اشخاص آیه ۲۳ چیره است و باید توی
سر آنها بزند و به زور هم که شده آنها را به بهشت برساند.

واضح است که این تفسیر غلط است زیرا با مفهوم آیات بسیار زیادی از قرآن مخالف
است، آیاتی که میگویند: ما ارسلناک علیهم وکیلا (تو را به عنوان اختیار دارشان
نفرستادیم - آیه ۵۴ سوره اسراء) و ما ارسلناک علیهم حفیظا (تو را به نگهبانی
آنها نفرستادیم - آیه ۸۰ سوره نساء) و ما انت علیهم بجبار (در موقعیت زورگوئی
نسبت به آنان نیستی - آیه ۴۵ سوره قاف) و امثال این آیات که بسیار هم زیاد است.

اما امثال ما میگوئیم آیه ۲۲ فرع بر آیه ۲۱ و در جهت توضیح و تاکید بر آن است و
لذا «آ»ی آیه ۲۳ به آیه ۲۱ نظر دارد و معنی آیه ۲۳ این است که اگر دیدی مخاطبت
روی برمگرداند و کفر میورزد لازم نیست حتی تذکر هم بدهی.

که البته تفسیر اخیر، با آیات زیادی از قرآن مطابق است. آیاتی که از - تقریبا - اوائل
نزول وحی تا آخر آن به پیامبر (ص) تلقین میکنند که اینقدر حرص و جوش نخور و
اینقدر خودت را ناراحت نکن زیرا تو فقط تذکر دهنده هستی، اما آن تفسیر طالبانی
و القاعده ای و داعشی که میگوید باید توی سر مردم زد و آنها را به زور باید به بهشت
رساند، در هیچ کجای قرآن تایید کننده ای ندارد.

در این مورد طالبان و القاعده و داعش - و هم مسلک های شان در جاهای دیگر - که
معنی اول را تبلیغ میکنند مرتکب «تفسیر به رای» شده اند، یعنی یک مفهومی را که
با سایر آیات قرآن همخوانی ندارد به قرآن نسبت داده اند.

و بالاخره ... تعریف تفسیر به رای چیست؟

چیزی را میتوان «تفسیر به رای» دانست که متضمن یک شرط اساسی باشد، که آن هم: «تحمیل یک معنی به قرآن که با سایر آیات قرآن همخوانی ندارد» است،

توضیح بیشتر براساس آیه ۷ سوره آل عمران

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولَٰؤِ الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

هموست که این کتاب را بر تو نازل کرد. قسمتی از آن، آیات محکومات است، آنها مادر کتاب هستند، و بقیه متشابهات است، اما کسانی که در قلوبشان عیبی هست، از آن، آنچه را که تشابه دارد، برای جستجوی فتنه و جستجوی تاویلش دنبال می کنند. و تاویل آنرا کسی جز خداوند نمی داند. و فرو روندگان در علم میگویند به آن ایمان آورده ایم، تماش از نزد پروردگارمان است. و جز خردمندگان پند نمی گیرند (۷)

آیه فوق نه تنها یکی از آیات برجسته این سوره، بلکه از آیات برجسته کل قرآن است و در طول این پانزده قرن، فکر و عقل متفکران بسیاری را به خویش جلب نموده و نظرات مختلف و متفاوت و متضادی از سوی آنان عرضه شده است.

کل آیه، نوعی توضیح و توجیه و آموزش به پیامبر (ص) است که خداوند دارد به ایشان می‌فرماید این نعمت بزرگی که به تو دادیم، چنین است که:

۱- قسمتی از آیات آن «محکمت» است. ۲- بقیه اش متشابهات است.

و برخورد مردم نسبت به آنها اینطور است که: ۱- فرو روندگان در علم می‌گویند به آن ایمان آورده‌ایم زیرا که تمامش از نزد پروردگارمان است. ۲- خردمندان پند می‌گیرند. ۳- اشخاصی که قلب معیوب دارند، و به دنبال فتنه و تأویل هستند، برای رسیدن به منظور فتنه آمیز خویش روی آیات متشابه کار می‌کنند.

تمرکز بیشتر روی موضوع اخیر

اگر روی ردیف ۳ فوق متمرکز شوید بطور کامل و واضح منظور از تفسیر به رای را درک خواهید کرد. برای این کار روی کلمات و عبارات آیه فوق توقف و تمرکزی می‌کنیم:

محکمت و متشابهات :

کلمه‌ای که در همین آیه در مقابل محکمت آمده «متشابهات» است و لذا از روی همان قرینه می‌توان فهمید که «محکمت» برخلاف «متشابهات» طوری است که همگان از آنها معنی واحدی می‌فهمند، مثلاً در جایی که می‌فرماید «دست خدا بالای دستهایشان است» از آن می‌توان معانی مختلفی فهمید اما وقتی که می‌فرماید «هیچ چیزی مثل او نیست» همه از آن یک چیز می‌فهمند و لذا «لیس کمثله شئی» (هیچ چیزی مثل او نیست) جزء محکمت، و «یدالله فوق ایدیهم» (دست خدا بالای دستهایشان است) جزء متشابهات است.

تاویل:

راجع به متشابهات می‌فرماید: کسانی که عیب و ایرادی در قلب دارند، دنبال معانی می‌گردند که فتنه ایجاد کند یعنی دنبال این نیستند که ببینند منظور قرآن چه می‌باشد بلکه دنبال این هستند که چطور فلان آیه را میتوان بنفع فتنه مورد نظرشان به کار گرفت.

تمام بحث‌های مربوط به «تفسیر به رأی» به همین یک نکته بر می‌گردد که شخص سوء استفاده کننده، قبلاً یک «رأی» را در نظر گرفته و می‌خواهد از قرآن برای آن رأی هر طور که شده یک تأییدی در بیاورد

(یکی از اشتباهات بسیار مهمی که در طول تاریخ اسلام در تفسیر این آیه شده همین است که کلمه «تاویل»، در طول زمان، به «تفسیر» معنا شده و معنی آیه را اینطور بیان کرده اند که تفسیر قرآن را کسی نمی‌داند جز خدا. منشاء آن خطای آقای فاکر (و امثال او) و آن حواریون آیه الله گلیایگانی (و امثالشان) نیز از همینجاست)

فرق تفسیر با تاویل

در آیه ۱۷ سوره سجده فرموده «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین» (هیچکس نمی‌داند چه چیزهائی که روشنی چشم در آنهاست برای آنها تهیه و مخفی شده)

و در آیه ۷ سوره آل عمران هم فرموده «کسی جز خدا تاویل آن را نمی‌داند»

برای درک بهتر دو مورد فوق توجه شما را به دو گزاره ذیل جلب میکنیم :

۱ - کسی جز خداوند نمیداند تاویل آیات متشابه چیست (لا يعلم تاویله الا الله)

۲ - کسی (جز خداوند) نمیداند برای مومنان در جهان دیگر چه چشم روشنی هائی تهیه شده است (لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین)

اولین چیزی که از مقابله این دو گزاره بدست می آید این است که چشم روشنی های بهشتی و تاویل آیات متشابه همطرازند. و طرازشان هم این است که هر دو از امکانات معرفتی بشر خارجند زیرا در باره هر دو فرموده فقط خداوند میداند آنها چه هستند.

اگر در گفته فوق دقت بیشتری کنید متوجه خواهید شد که **تاویل عبارت است از معنی بخش هائی از قرآن که هیچکس چیزی از آنها نمیداند غیر از خداوند.**

مثلا در باره همان آیه ۱۷ سوره سجده، چون هنوز قیامت به وقوع نپیوسته، و هنوز بهشت و جهنم به منصه ظهور نرسیده، تا اینکه کسی بتواند چیزی راجع به آنها بداند، و لذا فقط خداوند است که در باره آنها اطلاعات دارد، پس، یکی از مصادیق تاویل همان نعمت های بهشتی است .

باز هم مثالی میزنیم :

خداوند در قرآن بارها کلمه «شمس» را بکار برده ، و ما آن را به «خورشید» ترجمه میکنیم ، اما ، آیا میدانیم **«منظور» خداوند** از این کلمه چیست ؟

ظاهرا جواب ما مثبت است، اما واقعا این جواب مثبت ما غلط است! یعنی ما نمیدانیم منظور خداوند از آن کلمه چیست!

چرا؟

زیرا: معارف بشر، بر مبنای «مَثَل» ها است

ما نمیدانیم سایر موجودات زنده، مثلا حیوانات و ماهی ها و حشرات و جنّ و فرشتگان چگونه راجع به چیزهای خارج از وجود خویش علم پیدا میکنند ولی ما انسانها، معارف مان بر مبنای «مَثَل» ها است و نه «تأویل» ها.

ما سخن میگوئیم و سخن دیگران را می شنویم و مینویسیم و میخوانیم و محاسبات می کنیم و در تمام این فعالیت های «علم زا» و «معارف زا» از علائم استفاده میکنیم و بر مبنای آن علائم کلماتی میسازیم و با آن کلمات جمله ها و با جمله ها مفاهیم و فرمول ها و غیره و غیره را.

اساسا علم و معارف ما بر اساس نامگذاری است (و علم آدم الاسماء کلمات ..) و نام ها هم سمبل و علامت است. بنا بر این ما به «حقایق» دسترسی نداریم و ارتباط ما با حقایق از طریق «مثال» هائی است که در ذهن ما ساخته میشود.

مثلا: اگر مثالی را که در ابتدای این کتاب راجع به تصویری که یک بچه ۳-۴ ساله و در عین حال یک پروفیسور نجوم ممکن است در باره خورشید داشته باشد، به یاد بیاورید، گفته بودیم که تصورات آن بچه و آن پروفیسور از خورشید، تفسیر آنها در باره خورشید است، و گفته بودیم (فرضا اگر ممکن باشد) اگر همان سوال را از خداوند هم بپرسیم و خداوند هم جواب بدهد، گرچه نخواهیم توانست جواب خداوند را بفهمیم، ولی جواب خداوند (هر چه که باشد) تاویل نام خواهد داشت.

چیزی که آیه ۱۷ سوره سجده و آیه ۷ سوره آل عمران میگویند دو مصداق مختلف چیزهائی است که ما نمیدانیم و نمی توانیم هم بدانیم.

ملاک صحیح دانستن هر تفسیر، «قضاوت عمومی» است

وقتی که یک کودک ۳-۴ ساله در مقابل سوال «خورشید چیست» یک چیزی شبیه دایره میکشد و کسی بر او عیب نمیگیرد، همگی ما - که جزء آن عیب نگیرندگان هستیم - داریم بطور عملی این نکته را مورد تاکید قرار میدهیم که «تفسیر خورشید» با عواملی از جمله سن و سال، و به مقدار علمی که صاحب آن سن و سال دارد، نسبت دارد.

خود این قضاوت، شامل عمل خود قضاوت کننده نیز میشود، زیرا قضاوت کننده کیست؟ قضاوت کننده ما هستیم که در عین حالی که داریم این حکم را میکنیم، خودمان هم، تفسیری از خورشید ارائه میدهیم که آن را از تفسیر آن کودک بهتر و درست تر میدانیم، و در همان حالی که داریم این قضاوت را راجع به هردو مورد میکنیم، این را نیز قبول داریم که تفسیر علمای «فیزیک نجوم» از تفسیر ما بهتر است. به عبارت دیگر، ما در یک زمان واحد، هم بر تفسیر آن کودک و هم بر تفسیر خودمان و هم بر تفسیر علمای فیزیک نجوم صحه میگذاریم. اگر نیک بنگریم، این قضاوت منحصر به من و شما نیست، بلکه اکثریت مردم چنین حکم میکنند، و این عملشان، (یعنی این نوع حکم کردنشان) مورد صحه گذاری ما است، یعنی ما - تقریبا همگی مردم - این را قبول داریم که: هر سه نوع تفسیری که از یک چیز، در زمان واحد، میتواند وجود داشته باشد، صحیح است. چرا؟ زیرا که علت چیزی که فوقا خواندید و قبولش هم دارید و ضمنا از آن تعجب هم کرده اید این است که در ضمیرتان این نکته را پذیرفته اید که در نزد ما انسان ها، حقایق نسبی می باشند و در ضمیر خویش این اعتراف را دارید که تاویل با تفسیر فرق دارد. یا اینکه: «تفسیر از چیزی»، همان است که ما آن را «منظور از چیزی» می نامیم و نسبی است و میتواند بچگانه و عوامانه و عالمانه و درست و درست تر و درست ترین باشد اما «تاویل هر چیزی»، فقط یک چیز است که آن هم «منظور خداوند از آن چیز» است که البته مطلقا صحیح است و ضمنا کسی هم به آن راهی ندارد.

تفسیر های ما از هر چیزی در اثر پیشرفت علمی ما میتواند به منظور خداوند نزدیک شود اما هرگز نمیتواند به آن برسد.

این را طور دیگری هم میتوان گفت : ما میتوانیم به تاویل قرآن نزدیک شویم اما هرگز نمیتوانیم به آن برسیم.

و باز اینطور هم میتوان گفت : تفاسیر قرآن میتوانند به تاویل قرآن نزدیک شوند اما هرگز نمیتوانند به آن برسند.

یک نکته دیگر : **تاویل یک حقیقت بیرونی از متن قرآن است.**

مثلاً خوابی که حضرت یوسف (ع) دید ، وقتیکه گفت «هذا تاویل رویای» (این تاویل رویای من است) منظور او از تاویل، آن اتفاقی بود که در آخر سوره به آن اشاره شد (یعنی همان ماجرای به سجده افتادن والدین و برادرانش) یعنی یک واقعۀ حقیقی بیرون از آن خواب، تاویل آن خواب بوده است.

یا وقتیکه می گوئیم «بهشت»، تصویری که راجع به آن می کنیم که چنین باغها و چنان چشمه ها و چنان میوه ها و چه و چه، اینها همه اش «تفسیر ما» است و هر چه علم ما بیشتر باشد این تفسیرها بهتر و دقیق تر می شود اما تاویل آن، همان چیزی است که **پس از قیامت** بر مؤمنان ظاهر خواهد شد و در آن زندگی خواهند کرد.

یعنی «تاویل» از جنس حقایق و واقعیت های خارجی آن کلماتی است که در آیات متشابه بکار رفته است و درک آنها از حیطه علم بشر خارج است.

جمع بندی تا اینجا

با توجه به همه آن چیزی که گفته شد،

«علم ما» در باره هر چیزی «تفسیر ما» از آن چیز است، «علم خداوند» در باره هر چیزی «تاویل خداوند» از آن چیز است. چون ما دائماً در حال تکامل هستیم «تفسیر ما» نیز در حال تکامل است. تاویل خداوند در باره هر چیز حدّ نهائی حقایق در باره آن چیز است. «تفسیر ما» از هر چیزی میتواند به تاویل نزدیک شود اما هرگز نمیتواند به آن برسد.

یک نکته فرعی: مطلبی که قبلاً در باره کلمه «حق» گفتیم، و مطالبی که در باره «تاویل» گفتیم، به یک چیز برمیگردد و مدلول «حق» و «تاویل» یکی خواهد بود.

چرا در آیه ۷ آل عمران «تفسیر به رای» را به اشخاص فتنه گر و مریض القلب نسبت داده؟ زیرا دست یابی به تاویل برای بشر محال است. و کسی که بخواهد به تاویل دست یابد، در حقیقت می خواهد به چیزی که محال است برسد (مثلاً با چشم معمولی خورشید را مورد مطالعه دقیق علمی قرار دهد، و این محال است زیرا خورشید آن چشم را قبل از اینکه بتواند مطالعه ای کند کور می کند) و کسی که رسیدن به محال را وجهه همتش قرار دهد معلوم است که عیب عقلی دارد. لذا اینکه در آیه ۷ سوره آل عمران فرموده «کسانی که در قلوبشان عیبی هست» مفهوم میشود.

در آیه مذکور چنین فرموده که آنها در آیات متشابه دنبال دو چیز هستند، ۱- دنبال سوء استفاده از آیات هستند و می خواهند معنی موردنظر خویش را به آیه تحمیل کنند، ۲- دنبال امر محال (یعنی تاویل آن) هستند، در اینصورت عیب اول خبث ذات، و عیب دوم سفاهت و کم عقلی است.

ذکر یک نکته فرعی که ضمناً بسیار «مبتلا به» هم میباشد

حتماً این لطیفه را شنیده اید که مادری به فرزندش گفت قربان چشم های بادامیت بروم و بچه جواب داد که من بادام میخوام!

با توجه به بحث تاویل و تفسیر و تفسیر به رای، که در محل خویش یکی از اصولی ترین بحث ها است، میتوان یک نتیجه گیری هم (که مانند آن لطیفه ممکن است بیربط به نظر آید) در عادی ترین سطوح مبتلا به، راجع به نحوه قرائت متن عربی انتهای آیه ۷ آل عمران داشت، که وجه لطیفه گونه آن این است که یک خطا در مفاهیم اصلی چگونه ممکن است به ظواهر هم برسد و برسد و برسد، تا اینکه حتی در نحوه قرائت هم ظاهر شود و حتی علماء و فضلاء را هم در هنگام ترجمه متن گول بزند و آن هم این است که با توجه به مجموع بحث های شده، انتهای آیه را باید اینطور خواند: «و لا یعلم تأویله الا الله» (وتاویل آن را جز خدا نمیداند)، (سپس باید توقف کرد) و سپس پس از توقف می باید ادامه داد: «و الراسخون فی العلم یقولون ...» (و فرو روندگان در علم میگویند ...)

به عبارت دیگر، لا اقلّ نتیجه عملی آنهمه بحث، این است که آنطور خوانده شود، زیرا در غیر این نوع قرائت، و بهم چسباندن آن دو قطعه، این مفهوم کاملاً غلط حاصل میشود که «راسخون فی العلم» در «علم تاویل متشابهاً» با «الله» شریک اند!

و عمق فاجعه را از اینجا درک کنید که اکثر قریب به اتفاق، در ترجمه به آن مفهوم ناشایست رفته اند، (چند ترجمه مشهور قرآنی فارسی را ببینید تا بدانید چه عرض میکنیم) و این نبوده جز به این خاطر که قبل از توجه به معنی خود قرآن، آن روایات ذهنشان را پر کرده بوده، و نتوانسته اند از خطای خویش جلوگیری کنند. البته تک و توکی هم متوجه بوده و از خجالت ترجمه در آمده اند، (که البته از اینکه در اینجا نام ببرم معذورم)

ضمناً این را هم بگوییم که فکر نکنید نوع خطای مذکور از انواع شاذ و نادر است، بلکه در اثر نداشتن این دغدغه خاطر که گاهی یک لغزش حتی جزئی نیز ممکن است معنا را کاملاً برگرداند، از این نوع خطاها در ترجمه ها کمبودی نداریم! و بقول آن شاعر اگر حکم شود که مست گیرند معلوم خواهد شد که تقریباً هرآنچه هست را باید گیرند!

و مترجم به هنگام ترجمه خیلی باید خود را در هشیاری نگهدارد، و دائماً باید توجه داشته باشد که این کلام، کلام چه کسی است و حرمت نگهدارد و سعی کند حق مطلب را بجای آورد.

خلاصه و نتیجه

بر اساس همه آنچه تا کنون عرض کرده ایم، «تفسیر به رای» آن نوع تفسیری است که با موردِ نکوهش آیه ۷ سوره آل عمران همخوانی داشته باشد، و تفسیری که با آن موردِ نکوهش منطبق نباشد «تفسیر به رای» نیست، و لذا اگر کسی چنان اعتراضی (که در اول این مقال به آن اشاره شد) کرد، اعتراضش بیجا و ناوارد است و خودش هم با اعتراض خویش مراتب کم علمی و جهل نسبی خویش را نشان داده، و لذا رفتاری که باید با او شود «جادلهم بالتی هی احسن» است و اگر فایده نکرد «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» است.

درجه ارزش

«روایاتِ شان نزول»

این نگارنده در تفسیر سوره سباء و سوره نور (و آیه «فک» آن) و سوره طلاق نشان داده که چگونه قرآن توانسته از ورای قرن‌های طولانی مطالبی را برای ما روشن کند که گویی هم اکنون به وضوح داریم آن وقایع و مطالب را می‌بینیم، اما روایات وارده در باب آنها متشتت و متفرق و متضاد است و نه تنها چیزی را روشن نمی‌کند بلکه اسباب زحمت و بد فهمی هم می‌شود.

به عقیده این نگارنده، روایات شأن نزول، از لحاظ «فهم»ی، چندان فایده‌ای ندارند و تنها فایده آنها در این است که (مثلاً) در آیاتی شبیه آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره قلم (که ذیلاً ذکر میشود) ذکر مصداق کنند و مثلاً بگویند اشخاص مورد اشاره در آنها چه کسانی بوده اند.

وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾ هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنَمِيمٍ ﴿١١﴾ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾
عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ ﴿١٦﴾ (سوره قلم)

و اطاعت هیچ قسم خور فرومایه ای نیز مکن (۱۰) که بسیار عیب جو و طعنه زن است و همواره برای اختلاف افکنی بین مردم روان است (۱۱) و بازدارنده از کارخیر و تجاوزگر و گناهکار است (۱۲) تازه بعد از همه اینها، بد دهن و خشن و بی اصل نیز هست (۱۳) (چون) مالی و فرزندانی دارد (۱۴) هنگامی که آیات ما بر او خوانده میشود میگوید افسانه های گذشتگان است (۱۵) بزودی بر بینی او داغ میزنیم (۱۶)

فرض کنید ما در موقعیت تفسیر این آیات هستیم ، در اینصورت علاوه بر سعی معمولی برای فهم متن پاراگراف فوق ، این کنجکاوی را هم خواهیم داشت که دریابیم مصادیقی که در آن روزهای نزول وحی وجود داشته و این آیات به آنها اشاره دارند چه کسانی بوده اند .

خود این نگارنده برای رفع کنجکاوی به قسمت «بحث روائی» المیزان مراجعه کردم و دیدم در آنجا فرموده که طبق فلان روایت ، شخص مذکور ولیدبن مغیره بوده اما اضافه کرده که در این خصوص روایات زیادی هست که خواننده اگر میل داشت به کتب حدیث مراجعه کند.

این نوع طرز بیان- اگر کسی روش سخن گفتن مرحوم علامه را بدانند- به این معنی است که روایات درباره اینکه مدلول آیات ۱۰ تا ۱۵ چه کسی بوده ، سخن محکم متفق علیه روشن کننده‌ای ندارند.

همین بزرگوار (یعنی مرحوم علامه) در «بحث روایتی» ذیل آیات ۱۱ تا ۲۵ سوره مدثر مدلول این آیات را نیز همان ولیدبن مغیره ذکر نموده است که خیلی قابل تامل است زیرا یکنفر نمیتواند مصداق هر دو دسته آیات مذکور بوده باشد و روایاتی که فرد مذکور را مصداق هر دو دسته آیات بدانند معیوب و غیر مقبول اند.

برای دقت بیشتر ، آیات اخیرالذکر از سوره مدثر را ذیلا نقل میکنیم :

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿١٢﴾ وَبَنِينَ شُهُودًا ﴿١٣﴾ وَمَهْدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾ سَأَرْهُقَهُ صَعُودًا ﴿١٧﴾ إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَرَ ﴿١٩﴾ ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَرَ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿٢٤﴾ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾ (سوره مدثر)

مرا با آنکس که به تنهائی آفریدمش واگذار (۱۱) همانکه برایش ثروتی جاری قرار دادم (۱۲) و پسرانی حاضر (به خدمت) (۱۳) و کارها را برایش روبراه کردم (۱۴) باز طمع دارد که زیادتش دهم (۱۵) نه! او نسبت به نشانه های ما ستیزه گر است (۱۶) بزودی به او سختی میرسانیم (۱۷) زیرا که فکر کرد و سنجید (۱۸) مرگ بر او چگونه سنجید؟ (۱۹) باز هم مرگ بر او چگونه سنجید؟ (۲۰) آنگاه نظری کرد (۲۱) سپس روی درهم کشید و ترشروئی کرد (۲۲) و آنگاه رو گرداند و گردنکشی کرد (۲۳) و گفت این چیزی جز جادویی که فرا میگیرد نیست (۲۴) این چیزی جز گفتار بشر نیست (۲۵) بزودی او را در سقر می اندازم (۲۶)

برای اینکه بتوانیم نشان دهیم که ولیدین مغیره ، نمیتواند هم مصداق آیات سوره مدثر و هم مصداق آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره قلم باشد لازم است مشخصات هر دو مصداق را در هر دو دسته آیات مقایسه کنیم.

۱ - اختلاف در لحن کلی دو پاراگراف

لحن این دو گفتار در دو پاراگراف کاملاً با یکدیگر متفاوت و از هم متمایز است، لحن پاراگراف سوره قلم در جهت تحقیر شخص مورد نظر، و پرهیز دادن پیامبر (ص) به اهمیت دادن به او، و توصیه به بی اعتنائی نسبت به اوست، در حالیکه لحن پاراگراف سوره مدثر در جهت اظهار تاسف در مورد شخص مورد نظر است که چرا پس از خوردن نمک نمکدان شکسته و از این لحاظ شبیه آیات ۱۷۵ تا ۱۷۹ سوره اعراف است (که در داستان آن عالم بنی اسرائیلی نکوهشش میکند که او چرا پاس نعمت را نداشت و متناسب با برخورداری از آن عمل نکرد و به پستی ها گرائید و ...)

یعنی اینکه در سوره قلم برای مصداق هیچ فضیلتی نمی شناساند ، اما در سوره مدثر برای مصداق فضیلتی را می شناساند اما اظهار تاسف میکند که او چرا اینگونه رفتار کرد ، و رفتاری بهتر از این شایسته اش بود.

بنا بر این، با توجه به این نکته، این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد.

۲ - اختلاف در مطالبی که به حسب و نسب دو مصداق اشاره دارد

در پاراگراف سوره قلم شخص مورد نظر را فاقد حسب و نسب محترم دانسته و او را «زنی» نامیده، که بنا بقول اهل لغت مترادف «حرامزاده» است، در حالیکه شخص مورد نظر پاراگراف سوره مدثر خالی از نوعی تجلیل و بزرگداشت حسب و نسبی نیست و اینکه در باب آفرینش او به نوعی از عنایت الهی اشاره شده (من خلقت وحیداً - کسی که به تنهایی آفریدمش) نشان میدهد به عکس روال سخن در پاراگراف سوره قلم سخن رانده است.

لذا اینهم دلیل دیگری است که این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد.

۳ - اختلاف در شخصیت و وزن و احترام اجتماعی دو مصداق

شخص مصداق پاراگراف سوره قلم آنقدر پست و فرومایه و منفور است و چنان عیب های آشکاری دارد که نمیتواند مورد احترام هیچکس باشد، بد دهن، حرامزاده، بسیار اهل گناهکاری، تجاوزگر، جلوگیری خیر، پست، عیبجو و طعنه زن، میانه مردم را بهمزن، و . . . و فقط به ضرب و زور ثروت و قبیله اش بزور جایگاهی در میان مردم برای خویش دست و پا کرده، اما در مورد مصداق سوره مدثر هیچ عیب آشکاری که سبب نفرت عمومی شود به او نسبت داده نشده است.

اینهم دلیل دیگری است که این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد.

۴ - اختلاف در مطالبی که به ثروت و قبیله دو مصداق اشاره میکند

در سوره قلم ثروت و قبیله آن مصداق را اینطور بیان کرده (ذا مال و بین - دارای مالی و پسرانی) ، اما در سوره مدثر چنین بیان نموده (جعلت له مالا ممدودا و بنین شهودا و مهدت له تمهیدا - برایش ثروتی مداوم و پسرانی کمر بخدمت بسته و اوضاع و احوالی مساعد قرار داده ام)

این مشکل نیست که تشخیص داده شود که توصیف مصداق سوره مدثر به نوعی با احترام آمیخته است، در حالیکه توصیف مصداق سوره قلم آغشته به تحقیر است و لذا اینهم دلیل دیگری است که این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد.

۵ - اختلاف در گفتمان دو مصداق راجع به قرآن

مصداق سوره قلم خیلی راحت با تبیین قرآن برخورد میکند و جوابی را که ظاهرا همواره در آستین دارد رو میکند و آن را «اساطیر الاولین» (افسانه های پیشینیان) مینامد، اما ، مصداق سوره مدثر خیلی با دقت و حتی وسواس با آن برخورد میکند، تفکر میکند (فکر) و هماهنگ با آن می سنجد (قدر) و در باره آن می اندیشد (ثم نظر) و بالاخره به جمع بندی میرسد و آن را اظهار میکند (فقال) و در این اظهار نظر خویش مقام بلندی - که از دسترس عموم خارج است - به آن میدهد (ان هذا الا سحر .)

آیا چنین شخصی با مصداق سوره قلم که چشمش را می بندد و کلیشه ای ترین حرف را به سهل ترین وجهی میزند یکی است؟

نه! و این نیز دلیل بسیار مهم دیگری است که این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد.

از مجموع دلایل پنجگانه فوق به روشنی فهمیده میشود که مصداق دو پاراگراف سوره های قلم و مدثر نمیتوانند شخص واحدی بوده باشند.

زیرا علیرغم اینکه مدلول هردو دسته آیات، اشخاصی تکذیبگر هستند، اما نمیتوانند «مشابه» یکدیگر باشند، چه رسد به اینکه شخص واحدی باشند (زیرا دو دسته آیات مذکور مدلول هایشان آنقدر متفاوت است که - مانند کوسه و ریش پهن و کچل و مو فرری - در شخص واحدی جمع نمیشود)

آیات مورد اشاره سوره قلم و آیات آن پاراگراف سوره مدثر آنقدر گویا و آنقدر مشخص کننده هستند که نمیتوانند به شخص دیگری غیر از مدلول خودشان منطبق بشوند، لذا، «روایات شان نزول» آنها، باید لااقل به دو شخص متفاوت اشاره کنند، نه به شخص واحد.

وقتی که روایات شان نزول در چنین مواقعی کارائی ندارند، و نمیتوانند بطور واضح و قاطع مدلول آیات مربوط را معین کنند، پس به چه دردی میخورند و چه مورد استفاده ای دارند ؟

علم تفسیر قرآن چقدر نیازمند روایات است؟

قبل از جواب به پرسش فوق بهتر است از خویش بپرسیم روایات موجود در چه موضوعاتی وارد شده اند؟

پاسخ این است: روایات عمدتاً در: ۱ - عقاید ۲ - اخلاق ۳ - تفسیر (که عمدتاً «روایات شان نزول» نام دارند) ۴ - تاریخ ۵ - ملاحم ۶ - احکام ۷ - سایر موضوعات وارد شده است.

در مورد **عنوان های اول و دوم**، خود قرآن روشن تر و روشن کننده تر است و لذا علم تفسیر قرآن در آن دو مورد نیازی به روایات ندارد.

در مورد **عنوان سوم**، در مقاله قبلی تا حدودی به ارزش و کارایی آن واقف شدیم.

در مورد **عنوان چهارم** (یعنی راجع به تاریخ)، تا کنون آنقدر که ضروری باشد کارهایی شده و بسترهایی ساخته شده و علم تاریخ به مسیری افتاده که اطمینان بخش باشد و لذا در این مورد هم نیازی به روایات نیست، به عبارت دیگر، اگر روزی روایات در این خصوص مفید بوده اند، فایده خویش را رسانده اند، و دیگر، امروز، چنین نقشی ندارند.

در مورد **عنوان پنجم** (ملاحم) (= پیشگویی ها) اگر برخی کتاب های مربوطه را، مثلاً «الملاحم و الفتن» یا جلد ۱۳ بحار الانوار یا آن خطبه معروف در نهج البلاغه یا همانند های آنها را دیده باشید حتماً متوجه شده اید که:

اولاً قدر مشترک روایات مندرج در آنها این است که کاربردی نیستند،

ثانیا برخی از آنها برخی دیگر را رد میکنند،

ثالثا چون زمان صدور روایاتِ درستِ آنها بیش از ۱۲۰۰ سال پیش بوده، و در آنها پیشگویی هائی ناظر به زمان ما و زمانِ پس از ما وجود دارد، و نیز از آنجا که نوع زندگی امروز برای مردم آن روزها قابل تصور نبوده، شنونده (که خودش راوی روایت باشد) در برخی جاها مطلب را بد میفهمیده و هنگام روایت کردن موج منفی خود را نیز سوار روایت کرده و با این تفاسیل خواندن این نوع روایات نیز بار مثبتی ندارد.

برای درک بهتر مطلب مثالی میزنیم :

در جلد ۱۳ بحار الانوار روایات زیادی وجود دارد که حاوی اوضاع و احوال این روزها است، روایاتی که حکایت از زیاد شدن گناهان و ظلم ها و فسادها دارد، روایاتی که با حروف نسبتا ریز حدود ده صفحه حجم دارد و پر است از مصادیق گناهان کبیره و نمونه های زیادی از فساد و ظلم، و در بین آنها چند جمله ای هم از این نوع است که «ساختمانها را محکم میسازند» و «از باران بی نیاز میشوند» و «زن ها بر زین ها می نشینند» و «شهر ها به هم نزدیک میشوند» و «زن ها در امر تجارت با شوهران خویش شرکت می جویند» و «حجت بر همه تمام خواهد شد»

آیا این خبرها که ساختمانها را محکم میسازند، یا اینکه در اثر خشکسالی هزاران و بلکه میلیونها نفر نمیمیرند، و شهر ها بهم نزدیک و مسافرت آسان میشود، و زنها در امور اجتماعی و اقتصادی نسبت به آن روزها فعال تر میشوند، و حجت بر همه تمام میشود، جزء خبرهای خوب است یا بد؟

واضح است که اینها جزء خبرهای خوب است، اما، از آنجا که راویان این نوع روایات، زندانی افکار خرافایی از قبیل پدرسالاری و تحقیر جنس مونث و صوفی منشی و تحقیر زندگی این جهانی و امثال آن بوده اند نمی توانستند بار مثبت این خبر ها را درک

کنند و لذا آنها را هم بد و منفی تلقی کردند و این بار منفی را در لحن گفتاری روایتشان هم وارد کردند و نتیجه این شد که «اخبار آخرالزمان» مترادف شد با «اخبار نا خوشایند» و «اخبار منفی» و «اخبار نا مطلوب» و خود «آخرالزمان» نیز مترادف شد با «دوره ظلمت» و «دوره نا امیدی بشر» و «دوره بد» در حالیکه واقعا برعکس آن است، و هیچ دوره ای از تاریخ بشر مانند این پنجاه سال اخیر نبوده که تعالیم انبیاء اینقدر طرفدار داشته باشد و شعارهای مصلحان به قوانین تبدیل شود و تعالیم شیاطین اینقدر از ظاهر زندگی بشر به محاق رانده شود، و محدود به محافل سوء باشد، و برعکس، تعالیم انبیاء به قوانین تبدیل گردد و زندگی بشر معمولی اینقدر مورد حفاظت قرار گیرد و تعداد بیسواد و نادان اینقدر کم شود و مرگ و میر در روزهای اول نوزادی اینقدر نادر الوجود باشد و... و زندگی بشر متوسط که به حیوانات شبیه تر بود اینقدر به مفهوم «ولقد کرّمنا بنی آدم» نزدیک شده باشد.

بنا بر این، روایات موسوم به «ملاحم» نیز در جهت عکس عمل میکنند و بجای اینکه مانند پیشگوئی های قرآنی سبب افزایش امیدواری نوع بشر شوند، به علت عدم کشش ذهن راویان آن زمانها که هر چیزی را که با آن انس نداشتند بد میدیدند موجب حالاتی یاس آمیز و افسرده کننده میشوند و بجای اینکه اطلاعات صحیح بدهند موجب افزایش پراکنش خرافات میگردند.

لذا، در مجموع، این نوع روایات نیز چندان فایده ای ندارند و همان به که در آرشیوها و کتابخانه ها باشند و عده ای خاص به پردازش آنها بپردازند.

در مورد عنوان ششم (یعنی روایات احکامی) هم چون آنها «مواد اولیه» صادر کنندگان فتوا هستند یکسره مربوط به اهل فتوا می باشند و به ما مردم عادی چندان ربطی ندارند.

(بگذریم از اینکه خود آن بزرگواران نیز در روزگار پر چالشی بسر می برند و با این شمشیر داموکلس درگیرند که : ۱ - اساسا «فتوا باید شورانی باشد»، ۲ - و نیز اینکه «مردم میتوانند در یک موضوع فقهی به یکنفر و در موضوع دیگر به دیگری رجوع کنند»، ۳ - و نیز اینکه در این روزها آن الگوی قدیمی طولانی مدت که میگفت «برای همه امور دینی فقط یک مرجع تقلید» دیگر کارایی ندارد، ۴ - و اینکه «پس از قبول مرجعیت یک مرجع نمیتوان به دیگری رجوع کرد»، نیز، محل مناقشه قرار گرفته است. خلاصه اینکه این قیود که برای اهل افتاء حصون و قلاعی بود، دارد فرو میریزد، لذا فعلا آینده آن قشر خاص از علما که متکفل امر فتاوا باشند مشخص نیست و لذا مواد اولیه کارشان نیز به ما مردم عادی مربوط نمیشد.

فکر نکنید مطالب فوق از خویش در آورده ایم! خیر! اینها مطالبی است که مرحوم آیه الله منتظری که (استاد همه مفتیان امروز است) در جلسات فنی حوزوی و طی دروس خویش گفته اند، و گرچه مقاومت هائی در مورد این گفتارهای آن فقیه سعید شده، اما چون انگیزه آن مقاومت ها واضح است بطلانشان نیز قابل نتیجه گیری است.

ما مردم عادی ، امروز ، بیش از هر چیز نیاز به تفاسیر خوب و درست و معقول و منطقی از قرآن داریم و چنانکه دیده شد تفسیر قرآن نیز نیاز مهمی به روایات ندارد، و خود این قلم نیز که یک دوره کامل تفسیر قرآن نموده برای درک و فهم و تفسیر خویش نیازی به روایات حس نکرده است.

در مورد **عنوان هفتم** که عنوان «سایر» را داشت ، چیز قابلی برای عرضه وجود ندارد زیرا موضوعاتش بشدت متشتت است، و روایات هر یک از آن باب های متشتت نیز، هم از لحاظ تعداد، قلیل، و هم از لحاظ موضوعات، کم اهمیت است، و لذا از لحاظ این بحث اهمیتی ندارند.

چگونگی پیدایش روایات

در ابتدا باید مثالی بزنیم :

اگر سوره نساء را تحلیل کنیم خواهیم دید محتوای مطالبش عبارت است از :

(جدول ۱)

آیه	عنوان اصلی	عنوان فرعی	شرح	تعداد کلمه
۱-۱۲	حکمت	احکام	صله رحم - اموال یتیم - مهریه - امتحان یتیم برای رشد - قانون ارث	۳۸۰
۱۳	آخرت	بهشت	برای رعایت کنندگان احکام فوق	۲۰
۱۴	آخرت	جهنم	برای رعایت نکردگان احکام فوق	۱۴
۱۵ و ۱۶	حکمت	احکام	رفتار با زنانی که کار زشت می کنند	۴۰
۱۷ و ۱۸	حکمت	قوانین الهی	راجع به توبه و شرایط قبولی	۴۸
۱۹-۲۵	حکمت	احکام	مربوط به ازدواج - چه کسی حلال است و چه کسی حرام	۲۸۶
۲۶-۲۸	حکمت	علت تشریع این احکام	ساماندهی امور شما	۴۲
۲۹-۳۶	حکمت	احکام	اجتناب از گناهان کبیره - مردان زنان مالک مکتوبات خویش هستند - رابطه اجتماعی زنان و مردان	۲۲۶
۳۷-۳۹	مردم	منافقان	توصیف - نکوهش	۶۰
۴۰-۴۲	آخرت	قیامت	پشیمانی آنها که عصیان کردند	۴۳
۴۳	حکمت	احکام	نماز - غسل - نماز مسافر - تیمم	۵۰
۴۴-۴۶	مردم	کافران یهود	توصیف - نکوهش	۵۵
۴۷	مردم	کافران یهود	خطاب - ایمان آورید قبل از اینکه...	۳۰
۴۸	حکمت	قوانین الهی	راجع به غفران	۱۹

۴۹و۵۰	مردم	منافقان	توصیف- نکوهش	۲۵
۵۱-۵۵	مردم	کافران	اهل کتاب- نکوهش	۷۷
۵۶	آخرت	جهنم	کافران	۲۳
۵۷	آخرت	بهشت	مومنان- نعمت ها- جاودانگی	۲۵
۵۸و۵۹	حکمت	احکام	امانت به اهلش- عدالت- اطاعت خدا رسول و اولی الامر	۵۸
۶۰-۶۳	مردم	منافقان	توصیف و نکوهش	۸۶
۶۴	حکمت	قوانین الهی	راجع به پذیرش استغفار	۲۳
۶۵	مردم	مومنان	توصیف	۱۹
۶۶	مردم	منافقان	توصیف	۲۷
۶۷-۷۰	حکمت	قوانین الهی	ضوابط اجر - هدایت ...	۴۶
۷۱-۷۶	حکمت	احکام	قتال	۱۳۹
۷۷-۸۱	پیامبر	ارشاد	بگو... بی ارزشی دنیا- قطعی بودن مرگ- حسنه از سوی خداست و سیئه از جانب خویش- نگهبانشان نیستی	۱۴۴
۸۲	قرآن	توصیف	بی اختلاف	۱۲
۸۳	مردم	مسلمانان	نکوهش بعضی از رفتارها	۳۷
۸۴	پیامبر	ارشاد	راه خدا بجنگ . و دیگران را ترغیب کن	۲۴
۸۵	حکمت	قوانین الهی	راجع به وساطت خیر	۲۳
۸۶	حکمت	اخلاقیات	جواب سلام را بهتر بدهید	۱۵
۸۷	آخرت	قیامت	حتمیت آن	۱۵
۸۸-۹۱	مردم	منافقان	توصیف	۱۳۷
۹۲و۹۳	حکمت	احکام	نفس غیر عمد و کفاره- یا قتل عمد حکم آن	۵۸
۹۴	حکمت	احکام	برخورد با گروه های ناشناس مسلمان	۴۳
۹۵و۹۶	حکمت	علت صدور	جهاد	۵۵

		احکام		
۹۷-۱۰۴	حکمت	احکام	جمع به مهاجرت در راه خدا و مسافرت جنگ	۲۵۰
۱۰۵-۱۰۷	پیامبر	ارشاد	جمع به خائنان پشتیبانی نکن ، استغفار کن	۴۰
۱۰۸	مردم	منافقان	توصیف - از مردم پنهانکاری می کنند اما خدا را ناظر نمی دانند	۲۴
۱۰۹	مردم	مسلمانان	شاد- امروز پشتیبانی آنها را کنید ، د قیامت کی از آنها پشتیبانی می کند ؟	۱۹
۱۱۰-۱۱۲	آخرت	قوانین الهی	راجع به ضوابط رفتار با اشخاصی در قیامت	۴۲
۱۱۳	پیامبر	هشدار	مواظب باش گمراهت نکنند	۳۸
۱۱۴	مردم	منافقان	توصیف رفتارشان	۲۵
۱۱۵	آخرت	قوانین الهی	ضوابط چگونگی رفتار با مردم	۲۳
۱۱۶	آخرت	قوانین الهی	ضوابط چگونگی رفتار با مردم	۱۸
۱۱۷	مردم	مشرکان	توصیف عقاید و رفتارشان	۱۳
۱۱۸-۱۲۰	سایر	شیطان	صیف نحوه رفتار او در همراه کردن مردم	۵۰
۱۲۱	آخرت	جهنم	برای پیروان شیطان	۷
۱۲۲	آخرت	بهشت	برای مومنان عامل	۲۱
۱۲۳-۱۲۵	آخرت	قوانین خدائی	ضوابط چگونگی رفتار با مردم اعم از مسلمان و کافر	۵۴
۱۲۶	خداوند	صفات	ملک مطلق - احاطه مطلق	۱۲
۱۲۷-۱۳۰	حکمت	احکام	درباره زنان - عدالت - صلح در روابط زنانه - عدالت در صورت بیش از یک زن	۱۱۹
۱۳۱	حکمت	اخلاق	تقوا	۳۴
۱۳۲	خداوند	صفات	ملک مطلق - نظارت همه جانبه	۱۱

۱۳۳	خداوند	صفات	دست- برجایگزینی مردم دیگری بجای شما	۱۲
۱۳۴	آخرت	قوانین الهی	ضوابط رفتار با مردم	۱۴
۱۳۵ و ۱۳۶	حکمت	اخلاق	عدالت خواه باشید- ولو ظاهرا به ضرر شما باشد ایمان واقعی بیاورید	۷۵
۱۳۷	آخرت	قوانین الهی	ضوابط رفتار با مردم	۲۲
۱۳۸	آخرت	جهنم	عذاب برای منافقان	۶
۱۳۹-۱۴۳	مردم	منافقان	توصیف	۱۳۳
۱۴۴	حکمت	احکام	منافقان و کافران را دوست نگیرید	۲۱
۱۴۵ و ۱۴۶	آخرت	قوانین الهی	ضوابط رفتار با مردم	۳۶
۱۴۷	حکمت	قوانین الهی	ضوابط رفتار با مردم در همین جهان	۱۲
۱۴۸	حکمت	احکام	ضوابط تظلم از یکدیگر	۱۳
۱۴۹	حکمت	اخلاق	کار خیر را میتوانید هم مخفیانه انجام دهید هم علنی	۱۲
۱۵۰ و ۱۵۱	مردم	کافران	توصیف	۴۰
۱۵۲	مردم	مومنان	توصیف	۲۲
۱۵۳-۱۶۲	مردم	کافران	اهل کتاب- توصیف و نکوهش	۲۳۶
۱۶۳-۱۶۵	پیامبر	تبیین	به تو وحی کردیم . همانطور به این پیامبران ... وحی کردیم	۶۹
۱۶۶	پیامبر	تبیین	اوند گواهی میدهد که آنچه که بتو وحی کرده از علمش بوده	۱۵
۱۶۷ و ۱۶۸	آخرت	قوانین الهی	ضوابط رفتار با مردم	۲۵
۱۶۹	آخرت	جهنم	برای کافران	۱۲
۱۷۰	مردم	انسان	دعوت به ایمان- برایتان بهتر است	۲۵
۱۷۱ و ۱۷۲	مردم	کافران	کتاب- موعظه- چنین نکنید- چند تصور نداشته باشید	۷۵
۱۷۳	آخرت	قوانین الهی	ضوابط برخورد با مردم	۳۳

۱۷۴	مردم	انسان	خطاب- ایمان بیاورید	۱۲
۱۷۵	آخرت	قوانین الهی	ضوابط برخورد با مردم	۱۸
۱۷۶	حکمت	احکام	ارث- کلاله	۵۰
جمع				۴۲۱۲

اندکی به تنوع مطالب و تاکیدات الهی که در این سوره وجود دارد دقت کنید و آنگاه به این نکته بیندیشید که مخاطبان این سوره در آن روزها چه دغدغه‌هایی داشته‌اند! دغدغه‌های آن مردم از سوالشان که در آخرین آیه همان سوره وجود دارد معلوم میشود :

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِيهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

از تو فتوا می‌خواهند . بگو خداوند درباره کلاله فتوا میدهد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد ، و خواهری داشته باشد نصف (مال) بجا مانده مال اوست . و او نیز از آن (خواهر) ارث میبرد اگر فرزندی نمی داشت و اگر آن (خواهر) ها دو تا باشند دو سوم (مال) بجا مانده مال آنهاست و اگر چند برادر و خواهر باشند نصیب هر مردی مانند دو زن است . خداوند برایتان بیان می کند ، مبدا گمراه شوید ، و خداوند به همه چیز داناست (۱۷۶)

چنانکه از جدول های ذیل پیداست، نزدیک به ۵۱ درصد سوره نساء احکام بسیار متنوع و مختلفی را شامل میشود که موضوع «کلاله» یک موضوع بسیار شاذ و نادر در بین آنها بوده، اما جالب است که از خویش بیرسیم چرا مخاطب های آن روز ها در بین آنهمه مطالب متنوع و مهم به این موضوع شاذ و نادر چسبیده اند و بر آن زوم کرده اند که در جواب آنها «آیه درخواستی» نازل شده است؟ اگر کسی این سر نخ را تعقیب کند، به چنان نتایج جالبی از لحاظ جامعه شناسی و

روانشناسی مردم آن روزها دست خواهد یافت که سبب حیرت خواهد شد - و البته ما از انجام آن معذوریم زیرا آنقدر کار زمین مانده داریم که دو برابر عمر معمولی مان را هم پر خواهد کرد - در هر حال مردم در باره همین موضوع شاذ و نادر می باید قیل و قال و اصراری راه انداخته باشند که پیامبر (ص) را مستاصل نموده و او را دست به آسمان و به چاره جوئی وا داشته باشند تا اینکه آیه فوق نازل شده باشد، در حالیکه در همین سوره، (در آیه ۱۲)، موضوع مذکور اجمالاً لحاظ شده است (چنانکه ذیلاً ملاحظه مینمایید)!

... وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ إِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ ﴿١٢﴾

... و اگر مردی یا زنی که از او ارث می برند کلاله باشد (یعنی پدر و مادر و فرزند نداشته باشد) و برادر یا خواهری داشته باشد برای هر کدام از آنها یک ششم می رسد و اگر بیشتر از این باشند، آنها در یک سوم شریک هستند. البته [این حکم] پس از انجام وصیت که (بحال ورثه) بسیار ضرر رسان نباشد، و پرداخت قرض [است]. این توصیه ای است از جانب خداوند و خداوند دانای حلیم است (۱۲) {ترجمه موسوی گرمارودی}

(جدول « درج » ها - نشاندهنده ترکیب درصدی موضوعی -)

شماره	عنوان اصلی	شرح	درصد
۴-۱	حکمت	احکام فردی (ازدواج - صله رحم - عدالت در خانواده) و احکام اجتماعی (جهاد و مهاجرت و جنگ به نسبت ۱ و ۲)	۵۰/۷
۴-۲	مردم	توصیف و نکوهش منافقان و کافران و بعضی از مسلمانان سست ایمان	۲۷/۹
۴-۳	آخرت	ضوابط برخورد با مردم در آخرت	۱۱/۳

۴-۴	پیامبر	ارشاد- مردم را به ارزشهای متعالی آشنا کن- ترغیب به جهاد کن- از خائنان پشتیبانی نکن...	۷/۸
-----	--------	--	-----

(جدول ۱ / ۴ - نشاندهنده جزئیات سطر اول جدول قبل -)

عنوان اصلی	عنوان فرعی	شرح	تعداد کلمه	درصد
حکمت	احکام		۱۷۳۳	۸۱/۱
حکمت	قوانین الهی		۱۷۱	۸
حکمت	اخلاق		۱۲۱	۵/۷
حکمت	علت صدور احکام		۵۵	۲/۶
حکمت	علت تشریع این احکام		۴۲	۲
حکمت	اخلاقیات		۱۵	۰/۷
جمع			۲۱۳۷	۱۰۰

ملاحظه فرمودید ؟

خداوند احکامی فرموده، در بین آنها احکام مهم و بسیار مهم و بینهایت مهم نیز بوده، و یک حکم شاذّ و نادر هم بوده، مخاطب های آن روزها آنهمه احکام مهم و بسیار مهم و بینهایت مهم را گذاشته و مته دقت خویش را گذاشته اند روی خشخاش آن حکم شاذّ و نادر، و عرصه را بر آنحضرت تنگ کردند، بطوریکه آنحضرت از مبدا وحی کمک خواست و البته کمک هم رسید و آن آیه هم نازل شد.

روایات هم همینطور بوجود می آمد

مردم از آنحضرت (وپس از ایشان - شیعیان - ازائمه- ع -) سوالی میکردند و جوابی می شنیدند و آن را نقل میکردند و این عمل (یعنی نقل کردن جواب شنیده خویش) اسمش (اصطلاحاً) روایت یا حدیث است.

فهم و سلیقه مردم ، و سنت های قومی و قبیله ای، و امثال آنها ، که تشکیل دهنده دغدغه خاطر های آنها بوده است، در این پروسه سوال کردن و جواب شنیدن دخیل می بوده است.

اگر امروز آنحضرت در میان ما می بود، سوال هایی که از ایشان میشد درباره دموکراسی و حقوق بشر و آزادی بیان و اقتصاد و علوم و امثال این مقولات می بود، لما این مقولات ، اساسا در مخیله مردم آن روزها نمی گنجیده و اصلا این چیزها را نمی فهمیدند تا در باره آن اساسا سئوالی کنند، چه رسد به اینکه دغدغه خاطرشان هم بوده باشد.

لذا آنها سوالاتی میکردند که در مخیله شان می گنجید و سوالاتی که به درد ما بخورد اساسا نکرده اند و نمیتوانستند کنند، همانطور که ما هم در حدی نیستیم که سوالاتی که جزء دغدغه های خواطر انسان های ۲۰۰ سال بعد است کنیم.

لذا اساسا در احادیث و روایات نباید دنبال جواب سوالات امروزمان بگردیم و اگر هم میخواهیم چنین جستجویی کنیم محل آن قرآن است که ظرفیت جوابگوئی همه انسان های همیشهء تاریخ را دارا است، نه احادیث و روایات که تازه اگر جعلی و دروغ نباشد بر اساس دغدغه های مسألل روزمره اشخاصی در زمانی و مکانی خاص است.

در پایان این بخش بهتر است این نکته را ناگفته نگذاریم که : البته نباید فکر کنیم که روایات منحصرا از آن راه پیدایش می یابند، گاهی هم اینطور بوده که خود وجود مقدس پیامبر (ص) [یا ائمه -ع-] بنا بر ضرورتی که خودشان تشخیص میداده اند - بدون اینکه مردم سئوالی کنند - خودشان ابتدائا مطلبی را میفرموده اند (مثلا مانند حدیث مشهور ثقلین)

اما این موارد - به نسبتِ طریقه اول - بسیار بسیار کم بوده است.

آموزش این روش

۱

یک نمونه «سرمشق»

بدون اینکه دلیل خاصی داشته باشد، بطور تصادفی (random) یک پاراگراف قرآنی را انتخاب و با این روش آن را تفسیر میکنیم، تا الگویی برای مفسران جوان باشد، و صد البته پس از اینکه خودشان بسیار کار کردند سبک خویش را خواهند یافت و این «سرمشق» را بهبود خواهند بخشید.

سوره اعراف پاراگراف ۶ آیات ۹۴ تا ۱۰۲

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبِأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الصَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

ترجمه مقید به متن قرآنی

و در هیچ قریه ای هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه اهالی آنجا را (پس از

گوش ندادن به پیامبرشان) به سختی و ناراحتی دچار نمودیم تا (توبه و) تضرع کنند (۹۴) (در صورتیکه توبه نمیکردند) آنگاه بجای ناراحتی ها خوشی ها را می آوردیم تا اینکه (از آن ناراحتی ها) صرفنظر میکردند و میگفتند به پدرانمان چه سختی و ناراحتی رسیده بود! پس ناگهان آنها را برمیکرفتیم در حالیکه متوجه نبودند (۹۵) و البته اگر اهالی شهرها ایمان می آوردند و تقوا پیشه میکردند حتما درهای نعمت های بسیار زیادی را از آسمان و زمین برویشان میگشودیم ولیکن تکذیب کردند و آنها را بسبب آنچه که انجام میدادند برگرفتیم (۹۶) آیا اهالی آن شهرها ایمان اند که سختی ما در هنگام خواب شبانه بر آنها در آید؟ (۹۷) آیا اهالی آن شهرها ایمان اند که سختی ما در هنگام ظهر که مشغول تفریح و بازیند بر آنها در آید؟ (۹۸) آیا از مکر خدا ایمان اند؟ البته کسی (خود را) از مکر خدا ایمان نخواهد دانست مگر مردمی خسارت پیشه (۹۹) آیا آنانکه پس از آنها وارث آن سرزمین ها شدند به این نکته راه نیافتند که اگر بخواهیم به سبب گناهانشان آنها را فرو بگیریم و بر دلهایشان مهر میزنیم و نخواهند شنید؟ (۱۰۰) این سرگذشت شهرهائی است که از اخبار آنها برایت گفته ایم و البته پیامبرانشان با دلایل روشن بسویشان آمدند، اما آنها اینطور نبودند که به چیزی که قبلا تکذیبش کرده بودند ایمان بیاورند و خداوند بر دلهای کافران چنین مهرمیزند (۱۰۱) و ما برای اکثر آنها هیچ پایبندی به پیمان ندیدیم و اکثرشان را هم از فاسقان یافتیم (۱۰۲)

پیش تفسیر

۱ - استخراج عصاره محتوای سوره و پاراگراف (راه اول)

اول عصاره محتوای سوره را استخراج میکنیم:
 طرز استخراج عصاره محتوای سوره (یعنی «درس» سوره)، چنانکه خوانندگان گرامی بارها دیده اند، مطابق ذیل است:

(جدول ۱)

آیه	عنوان اصلی	عنوان فرعی	شرح	تعداد کلمه
-----	------------	------------	-----	------------

۱	حروف مقطعه	المص	۱
۱۳	پیامبر	تبیین	تشریح رابطه قرآن نسبت به پیامبر
۳	مردم	انسان	از آنچه از سوی پروردگارتان فرو فرستاده شده پیروی کنید
۴-۵	مردم	گذشتگان	هلاکتشان در حالیکه در خواب بودند - هنگام فهمیدن مطلب آگاه به ظلم خویش بودند
۶-۹	آخرت	قیامت	مشخصات : سؤال - ضوابط قیامت
۱۰-۲۵	حکمت	آفرینش	بهشت - شیطان - اخراج شیطان...
۲۶-۲۷	حکمت	مستورات عبادی و اخلاقی	مبادا شیطان شما را هم از بهشت بیرون کند - او و قبیله اش شما را می بینند
۲۸	مردم	کافران	توصیف - وقتیکه کار زشتی می کنند میگویند دست خودمان نبود
۲۹	پیامبر	ارشاد	بگو پروردگار فرمان به عدالت داده و..
۳۰	مردم	کافران	توصیف - شیاطین را دوست میگیرند و فکر می کنند هدایت یافته اند
۳۱	حکمت	احکام اخلاقی	در مساجد زینت داشته باشید - اسراف نکنید
۳۲	پیامبر	ارشاد	بگو رزق نیکو و زینتی که خداوند برای بندگانش فراهم آورده حرام نیست
۳۳	پیامبر	ارشاد	بگو خداوند چیزهای زشت و گناه و ظلم را... حرام کرده
۳۴	حکمت	قوانین خدائی	هر گروهی سرآمدی دارند
۳۵-۳۶	حکمت	احکام اخلاقی	ای بنی آدم اگر از پیامبران پیروی کنید نگرانی و اندوه ندارید و در غیر اینصورت جهنمی خواهید بود
۳۷-۴۱	آخرت	جهنم	چگونگی برخورد و شناسائی گروههای مختلف کافر با یکدیگر در جهنم

۴۲-۴۳	آخرت	بهشت	مومنان- جاودانی- کینه ای ندارند- حمد خدا- حقانیت پیامبران	۳۸
۴۴-۵۰	آخرت	بهشت و جهنم	مکالمه اهل بهشت و اهل جهنم و گوشه ای از اتفاقات مربوط به اعراف	۱۳۴
۵۱	آخرت	جهنم	کافران- نکوهش	۱۹
۵۲	قرآن	توصیف	تفصیل شده براساس علم - هدایت و رحمت برای مومنان	۱۳
۵۳	آخرت	قیامت	کافران متوجه حقیقت شده و تقاضای مهلت میکنند	۳۷
۵۴	خداوند	افعال	آفرینش آسمانها و زمین- شب و روز- خورشید و ماه- خلق و امر	۳۸
۵۵-۵۶	حکمت	احکام اخلاقی	دعا- دوری از فساد	۲۷
۵۷-۵۸	خداوند	افعال	بادهای- باران- زنده کردن زمین	۵۳
۵۹-۶۴	پیامبران	نوح	رسالت- تکذیب- هلاک و نجات پیروان نوح	۶۵
۶۵-۷۲	پیامبران	هود	قوم عاد- رسالت- تکذیب- هلاک و نجات پیروان هود	۱۴۴
۷۳-۷۹	پیامبران	صالح	قوم ثمود- رسالت- تکذیب- هلاک و نجات پیروان صالح	۱۴۱
۸۰-۸۴	پیامبران	لوط	اصحاب لوط - رسالت- تکذیب- هلاک و نجات پیروان لوط	۶۱
۸۵-۹۳	پیامبران	شعیب	اصحاب مدین- رسالت- تکذیب- هلاک و نجات پیروان شعیب	۲۰۸
۹۴-۹۵	حکمت	فلسفه تاریخ انبیاء	همزمان با آمدن پیامبران سختی پدیدار میشود شاید مردم بسوی خدا بروند، سپس سختی برطرف میشود و مردم غافل میشوند و عذاب می آید	۳۸
۹۶	حکمت	قوانین خدائی	اگر مردم قریه ها ایمان و تقوا داشته باشند برکات بر آنها نازل میشود	۲۲

۹۷-۱۰۰	حکمت	قوانین خدائی	کافران به چه دل خوش کرده اند ؟ چرا خود را ایمن می دانند ؟	۵۲
۰۱-۱۰۲	حکمت	فلسفه تاریخ	به چیزی که قبلا تکذیب کرده بودند، ایمان نمی آوردند	۳۹
۰۳-۱۵۶	پیامبران	موسی	داستان کامل موسی از رسالت و تکذیب و غرق فرعونیان و نجات بنی اسرائیل و سرکشی آنها و دعای آنحضرت	۹۰۸
۱۵۷	پیامبر	معرفی	در تورات بشارت به او داده شده- طبیبات را حلال و خبائث را حرام میکند و زنجیرها را از دست و پای مردم برمیدارد.	۵۶
۱۵۸	پیامبر	ارشاد	اعلام رسالت کن از سوی خدا	۳۶
۵۹-۱۶۲	پیامبران	موسی	هدایت بنی اسرائیل- صدور معجزات- بدرفتاری بنی اسرائیل	۱۰۳
۶۳-۱۶۷	مردم	گذشتگان	بنی اسرائیل- آن مردم حقه باز کنار دریا که در نتیجه کلک بازی مسخ شدند	۱۰۸
۶۸-۱۷۱	مردم	گذشتگان	بنی اسرائیل- بعضی ها خوب بودند بعضی ها بد بودند	۱۰۰
۷۲-۱۷۴	حکمت	فلسفه تاریخ	عالم ذر- اعتراف گیری از همه به ربوبیت خدا- تا مبدا در قیامت انکار کنند	۵۶
۷۵-۱۷۶	مردم	گذشتگان	آن عالمی که به دنیا گرائید و...	۵۲
۱۷۷	حکمت	مثال	تکذیب به آیات خدا و ظلم	۱۲
۱۷۸	حکمت	قانون خدائی	کسی را که خدا هدایتش کند، هدایت شده واقعی است	۱۲
۱۷۹	آخرت	جهنم	عده ای برای جهنم هستند و این مشخصات را دارند...	۳۱
۱۸۰	خداوند	صفات	صاحب اسماء نیکو	۱۴
۱۸۱	مردم	گذشتگان	بعضی ها به حق هدایت شده و به حق میگردند	۷

۱۳	مکذبان دچار استدراج میشوند	قانون خدائی	حکمت	۸۲-۱۸۲
۲۵	آیا فکر نمی کنند که همنشین آنها مجنون نیست. و در ملکوت آسمانها نمی اندیشند و...؟	کافران	مردم	۸۴-۱۸۵
۱۱	کسی را که خدا گمراه کند هادیی نخواهد داشت	قانون خدائی	حکمت	۱۸۶
۶۳	راجع به قیامت میپرسند چنین بگو- بگو علم غیب نمیدانم	ارشاد	پیامبر	۸۷-۱۸۸
۳۴	از یکنفر آفرید - و از آن، جفتش را قرار داد تا آرامش یابد	فلسفه آفرینش	حکمت	۱۸۹
۹۰	وقتیکه خدا نعمت میدهد، آنرا به غیر خدا نسبت میدهند، به چیزی که هیچ کاری نمیتواند بکند و هیچ فایده ای ندارد	کافران	مردم	۹۰-۱۹۵
۹	بگو سرپرست من خداست که سرپرست صالحان است	ارشاد	پیامبر	۱۹۶
۳۰	عقاید غلط - رو کردن بسوی خدایان دروغین که فایده ای برایشان ندارند	کافران	مردم	۹۷-۱۹۸
۱۹	عفو کن- امر به معروف کن- از جاهلان روی بگردان و از وسوسه شیطان به خدا پناه بر	ارشاد	پیامبر	۹۹-۲۰۰
۱۲	فتی که گناهی می کنند، تذکر پیدا می کنند و استغفار می کنند	مومنان	مردم	۲۰۱
۵	بقیه، همان گمراهی را ادامه میدهند.	کافران	مردم	۲۰۲
۲۵	بگو من فقط از وحی پیروی می کنم...	ارشاد	پیامبر	۲۰۳
۸	وقتیکه قرآن خوانده میشود ساکت شوید و گوش کنید	دستور اخلاقی	حکمت	۲۰۴
۱۶	پروردگارت را به حالت ترس و تضرع و آهسته یاد کن، صبحگاهان و شبانگاهان - و غافل مباش	ارشاد	پیامبر	۲۰۵
۱۱	از عبادت خسته نمیشوند. و برایش سجده می	فرشتگان	حکمت	۲۰۶

	کنند			
۳۷۲۳	جمع			

جدول درج‌ها

شماره	عنوان اصلی	عنوان فرعی	شرح	درصد
۴ / ۱	پیامبران	تاریخچه	رسالت - تکذیب - هلاکت مکذبان - نجات پیروان	۴۳/۸
۴ / ۲	حکمت	قانون الهی	بی توجهی به خداوند، وربوبیت او، و دستور پیامبران او، مایه هلاکت است.	۱۹
۴ / ۳	مردم	کافران	اعم از گذشته و حال دنبال حقه بازی و خلاف هستند و فکر و احساس مسئولیت نمی‌کند - و نعمت خدا را به غیر نسبت می‌دهند	۱۳/۸
۴ / ۴	آخرت	قیامت	کافران هم از طریق خویش و هم از طریق دیگران نکوهش میشوند.	۱۱/۹
۴ / ۵	پیامبر	ارشاد	چنین بگو	۸/۴
۴ / ۶	خداوند	افعال و صفات	افعال و صفات - آفرینش و اداره جهان	۲/۸
۴ / ۷	قرآن	صفات	علم و هدایت..	۰/۳

از جدول اخیر، «عصاره محتوای سوره» (که اصطلاحاً آن را «درس» می‌نامیم) قابل استخراج است، که مطابق ذیل است:

درس: بی توجهی به خداوند و سرکشی در مقابل پیامبران مایه هلاکت دو جهان است.

البته دو جدول فوق اول و آخر جدول هاست، جدول‌های وسط را برای رعایت اختصار حذف کرده ایم، اما کسانی که حوصله دارند میتوانند مورد سوره فجر را در کتاب

«آموزش تفسیر قرآن» در سایت هایی که در اول این کتاب معرفی کرده ایم، با تمام جدول هایش ملاحظه فرمایند.

برآیند درس فوق و متن پاراگراف «درب» خواهد بود، به شرح ذیل:

درب: ای پیامبر! خطای فکری این فعالان معاصر کفر این است که فکر میکنند گویا ممکن نیست همان رفتارهای نسبت به اقوام سابق را با اینها نیز کنیم!

۲ - استخراج عصاره محتوای پاراگراف (راه دوم)

ریز کردن پاراگراف تا حد امکان:

۱

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الصَّرَاءُ وَالصَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾

درس: بی توجهی به خداوند و سر کشی در مقابل پیامبران مایه هلاکت در دو جهان است.

درب: در ماقبل تاریخ، آزمون الهی اینطور ساده بود.

۲

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنَاتٍ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمُرُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَنُطْبِئُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

درس: بی توجهی به خداوند و سر کشی در مقابل پیامبران مایه هلاکت در دو جهان است.

درب: در ماقبل تاریخ ایمان و تقوا سبب رفاه و ثروت، می بود.

تِلْكَ الْفَرَى نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

درس: بی توجهی به خداوند و سرکشی در مقابل پیامبران مایه هلاکت در دو جهان است.

درب: ای پیامبر! خطای فکری این فعالان کفر این است که فکر میکنند گویا ممکن نیست همان رفتارهای نسبت به اقوام سابق را با اینها نیز کنیم!

۳ - معنی کلماتی که جزء «آن ۲۰۰ کلمه مانوس» نیستند

(در ۵۰ سال گذشته کتاب های زیادی به بازار کتاب آمد با این محتوا که اگر این ۲۰۰ کلمه را بدانید ۸۰٪ قرآن برایتان مفهوم است، در اینجا کلماتی مورد نظر است که داخل آن مجموعه نیست)

باساء: (با توجه به خود متن و درس و درب) روزگار سخت

ضراء: همان معنی فوق

سرائ: روزگارِ هموار، معنی عکسِ باساء و ضراء

عَقَوُا: (در آیه ۹۵) با توجه به مجموع آنچه در این تفسیر می بینید، به معنی: «با

نظر اغماض به گذشته نگاهی کردند»

۴ - از اول تا اینجا

در پاراگراف ۱ که ابتدای سوره است می فرماید: ای مردم! از رسولی که بسویتان آمده پیروی کنید و گرنه دچار خسران خواهید شد و مبدا جذب القائنات شیطانی شوید، که در آنصورت به تعلیم این رسول بی توجه شده و در دو جهان دچار خسران خواهید شد.

در پاراگراف ۲ اولین خطابها و هشدارها و تشریع قانون کلی به انسانهای اولیه را ذکر میفرماید.

در پاراگراف ۳ میفرماید: ای مردم! عاقبت حتمی شما فرارسیدن قیامت است، و ضمن ارائه ای

از قسمتی از وقایع آن روز میفرماید عاقبت تان دوحالت ممکن متضاد دارد. اینک این شما هستید که راه های منتهی به هر حالت را انتخاب کنید.

در پاراگراف ۴ گوشه‌ای از الطاف و نعمت‌های الهی را یادآوری می فرماید.

در پاراگراف ۵ می فرماید: ای مردم! به اقوام منقرض شده قبلی بنگرید! این تازه وضع دنیوی شان بود، وضع آخرتی شان را هم که میدانید! برای خویش چه می پسندید؟

در این پاراگراف یک قانون مهم درباره هلاکت تمدن های سابق را بیان می فرماید.

۵ - سوالات

- ۱ - در آیه ۹۴ قریه و باساء و ضراء یعنی چه؟
- ۲ - در آیه ۱۰۲ «ان» به چه معنی است؟
- ۳ - ضراء و سراء در آیه ۹۵ چگونه؟
- ۴ - در آیه ۹۶ یک «قانون» الهی ذکر شده، آیا قانون مذکور امروز نیز کار میکند؟ اگر به نظر شما بله، در اثبات نظرتان یک دلیل قرآنی ذکر میکنید؟
- ۵ - قانون فوق، چنانکه از ظاهر آیه پیداست، در باره جوامع است، آنهم جوامع ماقبل تاریخ، آیا قانون فوق در همان جوامع راجع به افراد هم کار میکند؟ اگر جواب تان بله باشد دلیل قرآنی ارائه میکنید؟
- ۶ - در آیه ۱۰۱، «قبل» نسبت به چه؟
- ۷ - منظور از «عهد» در آیه ۱۰۲ چیست؟
- ۸ - منظور از سیئه و حسنه در آیه ۹۵ چیست؟
- ۹ - منظور از «مکر» خدا در آیه ۹۹ چیست؟
- ۱۰ - در همان آیه «یامن» چه معنی دارد؟
- ۱۱ - «ال» در کلمه «القری» (آیه های ۹۷ و ۹۸) الف لام عهد است یا جنس؟ (جواب با ذکر دلیل)

۶ - حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها

از آیه ۱۰۲ فهمیده میشود فعالان کفر در اقوام پیشین امکان نداشت که به پیامبران

خویش ایمان بیاورند زیرا «نان بت پرستی» را میخوردند و از آیه ۹۶ (با توجه به مدلول آیه ۱۰۲) فهمیده میشود که خطاب به معاصران نزول قرآن میفرماید فکر نکنید اگر بت پرستی را رها کنید بدبخت میشوید، بلکه بهتر است نان بت پرستی را رها کنید و زندگی و معیشت پسندیده را در - حتی در همین جهان - نزد خدا و تعالیمش بیابید. و با این بیان قرآنی غوامضی از تاریخ ایام رسالت آنحضرت گشوده میشود.

۷- زاویه با تفاسیر رایج

(آیه های ۹۴ و ۹۵) : (المیزان) : آری، خدای سبحان هر پیغمبری را که به سوی امتی از آن امتها میفرستاد به دنبال او آن امت را با ابتلای به ناملایمات و محنتها آزمایش می کرد، تا به سوبش راه یافته و به درگاهش تضرع کنند، و وقتی معلوم می شد که این مردم به این وسیله که خود یکی از سنتهای نامبرده بالاست متنبه نمی شوند سنت دیگری را به جای آن سنت بنام " سنت مکر " جاری می ساخت، و آن این بود که دلهای آنان را بوسیله قساوت و اعراض از حق و علاقمند شدن به شهوات مادی و شیفتگی در برابر زیباییهای دنیوی مهر می نهاد.

بعد از اجرای این سنت، سنت سوم خود یعنی " استدراج " را جاری می نمود، و آن این بود که انواع گرفتاریها و ناراحتی های آنان را بر طرف ساخته زندگیشان را از هر جهت مرفه می نمود، و بدین وسیله روز به روز بلکه ساعت به ساعت به عذاب خود نزدیکترشان می کرد، تا وقتی که همه شان را به طور ناگهانی و بدون اینکه احتمالش را هم بدهند به دیار نیستی می فرستاد،

متاسفانه موضوع فوق بکلی خطا و باطل است و نمونه اش هم خود تاریخ نبوت پیامبر عزیزمان (ص) که قرآن خالی است از موضوعی نظیر آنچه در دو آیه مذکور گفته، و علاوه بر آن مورخان نیز کوچکترین اشاره ای به وقایعی که مورد نظر قانون های سه گانه ادعائی المیزان است ندارند، زیرا چنین چیزهایی نبوده، و در مورد حضرت عیسی (ع) هم در انجیل ها چنین چیزی دیده نمیشود، و این نوع بیان (ما ارسلنا من نبی الا که حصر و بی استثنایی را میرساند) از باب کثرت موارد است نه کلیت آن (تا المیزان چنان قانونی منتزع کند) و خلاصه اینکه موضوع به طرز بیانی قرآن (که در اینجا به روش مبالغه بیان نموده) مربوط میشود (که نزد مانیز عادی و شایع است - مثلا

میگوئیم قربونت برم یا میگوئیم قدم روی چشم ما گذاشتی یا میگوئیم به اینجام رسیده که همه از نوع مبالغه است و کسی واقعا منظور ندارد که قربانی دیگری شود یا اینکه کسی دیگری را دعوت کند که قدم بر چشم او بگذارد و ...)

۸ - آیات برجسته این پاراگراف

آیه ۹۶ از این لحاظ که میتواند دستور العملی برای امروز هم باشد برجستگی قابل توجهی دارد، گرچه ممکن است کسانی منکر کاربری مدلول آیه مذکور در امروز باشند، که البته این موضوع بحثی می برد که محل آن در اینجا نیست.

۹ - کدام مطالب این پاراگراف «بی ربط» به نظر میرسد؟

ظاهرا، آیات ۹۶ تا ۱۰۰ چنین حالتی دارند، اما اگر به وضعیت «پرانتزی بودن» آنها توجه کنیم خواهیم دانست که واقعا به صدر و ذیل خویش ربط وثیقی دارند.

۱۰ - در این پاراگراف، کدام فقرات، فوق ذهنیات معاصران نزول است؟

(این قسمت جواب سروش و شبستری است که گفته اند قرآن فوق ذهنیات مخاطبان اولیه ندارد) آیه های ۹۴ و ۹۵ که به یک قانون الهی در مورد تمدن های ماقبل تاریخ اشاره دارد، از لحاظ فوق، نه تنها بالاتر از فهم معاصران نزول بوده است، بلکه، چون مفسران سلف (تا حالا) از این زاویه دید به آن نپرداخته اند، بالاتر از فهم آنها نیز بوده است، چه رسد به معاصران نزول سوره.

۱۱ - محور های ثابت قرآنی

آیات ۹۷ تا ۱۰۰ حامل معنایی است که همان معنا فارغ از الفاظ و کلماتی که بر آنها بارشده، و مصادیقی که برایش ذکر شده، در کل قرآن بارها تکرار شده است، و لذا یکی از محور های ثابت کلام وحی میباشد.

۱۲ - در این پاراگراف کدام آیه الهامبخش ایجاد چه علمی شده؟

هم جرج سارتن و هم ویل دورانت مدعن و معترف اند که علم «فلسفه تاریخ» در

تمدن های کهن (یونان، رُم، و ایران باستان) نبوده، و در دوره تمدن اسلامی توسط ابن خلدون ابداع شده، در قرآن در چندین جا آیاتی وجود دارد که در هریک به وجهی از وجوه فلسفه تاریخ پرداخته، اگر نگوئیم این آیات و سایر آیات فلسفه تاریخی الهامبخش ابن خلدون بوده اند، شما برای ابن خلدون چه مآخذی را برای الهامات او و پیدا کردن نگاه فلسفه تاریخی او پیشنهاد میکنید؟

۱۳ - مخاطبان اولیه از این پاراگراف چه تلقیی میداشتند؟

از لحاظ «روخوانی» مخاطبان اولیه با ما یکسان بوده اند، زیرا معانی لغات بکار رفته در این پاراگراف در این ۱۴۰۰ سال تغییری نیافته، اما از لحاظ «فهم»، و «تفسیر»، حاشا و کلاً که مخاطبان اولیه به گرد پای مخاطب امروزی هم رسیده باشند.

۱۴ - چه عناصر فرا زمانی و فرا مکانی در این پاراگراف هست؟

ذکر فلسفه تاریخ که تأیید کننده این مطلب است: بی توجهی به خداوند و سرکشی در مقابل پیامبران مایه هلاکت دو جهان است.

۱۵ - کدام عناصر این پاراگراف «برای اولین بار» است؟

با توجه به ترتیب نزول سوره ها، مطابق جدولی که این قلم تحقیق کرده، تقریباً تمام عناصر این پاراگراف «برای اولین بار» است.

شرح مختصر

کلیدهای تفسیری

بحث متنی:

اگر انتهای آیه های ۹۴ و ۹۵ را ۱۰۱ مستقیماً به ابتدای آیه ۱۰۲ وصل نمایم می-

بینیم روال سخن صاف و یکدست و بی‌دست‌انداز میشود. از اینجا معلوم می‌شود آیات ۹۶ تا ۱۰۰ بدون اینکه فرع بر آیه‌ای باشند پرانتری هستند.

دریافت‌های مستقیم و کوتاه

از آیه ۹۸ فهمیده میشود در قدیم، به عکس امروزه، تفریحات مردم در روزها و در اوقات نزدیک به ظهرها انجام میشده است.

از انتهای آیه ۱۰۲ فهمیده میشود قاطبه اهالی اقوام پیشین مستوجب عذاب هلاکت نبوده‌اند و اقلیتی از آنها جزء صالحان بوده، و چنانکه از قصه‌های قرآنی فهمیده میشود، جزء نجات‌یافتگان بوده‌اند.

فعل خداوند قانونمند است

آیات ۹۴ تا ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۱ محل توجه به تیتتر فوق است.

فلسفه تاریخ

در این پاراگراف، «فلسفه تاریخ» گفته می‌شود.

چنانکه در پاراگراف‌های قبل، یعنی قسمت‌های مربوط به قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و صالح، دیدیم، ترجیع بند «دعوت به توحید، تکذیب و استکبار، نزول عذاب هلاکت»، تکرار می‌گردد.

با توجه به دو آیه ۹۴ و ۹۵ معلوم می‌شود نوعاً مردم قدیم در همه شهرها، با پیامبران‌شان مخالفت می‌کردند و گرنه لحن عام بدون استثناء آیه ۹۴ موجه نبود.

با توجه به آیه ۹۵ معلوم می‌شود همه اقوام قبلی از لحاظ محکوم بودن به چنین مکانیزمی با یکدیگر مشابهت داشتند.

اما این هم هست که این مطلب به همان سادگی که از ظاهر آیه‌های ۹۴ و ۹۵ فهمیده می‌شود نیست زیرا:

۱- در قرآن کریم این نکته نیز هست که حضرت نوح (ع) نهصد و پنجاه سال پیامبری کرد. بنابراین مکانیزمی که در آیه‌های ۹۴ و ۹۵ مطرح شده لزوماً لازم نیست خلق-الساعه و سریع‌الاتفاق باشد. لافل اینکه آن حالت (یعنی تکذیب و مخالفت و عناد، در

ابتدای پیامبری او نبوده)

۲- در این سوره پس از این پاراگراف، داستان حضرت موسی(ع) می‌آید. چرا خداوند داستانهای نوح و عاد و ثمود و لوط و صالح(ع) را نقل نمود و سپس «فلسفه تاریخ» فرمود و پس از آن به داستان موسی(ع) اشاره نمود؟ چه بسا به این خاطر باشد که داستان موسی در «دوره تاریخی» اتفاق افتاده اما داستان آن پیامبران مربوط به «ما قبل تاریخ» است، و «فلسفه تاریخ دوره تاریخی» با «فلسفه تاریخ دوره ماقبل تاریخ» فرق دارد!

حقیقت این است که باید چنین فرضیه‌ای را بپذیریم زیرا مکانیزم مطرح شده در آیه‌های ۹۴ و ۹۵ درباره تاریخ اسلام هم صادق نیست. و حتی اگر دامنه این فکر را کمی بازتر بکنیم درباره مسیحیت نیز نشانی از آن نمی‌بینیم و حتی راجع به کل انبیاء بنی اسرائیل هم این مطلب را نمی‌بینیم، غیر از زمان خود حضرت موسی(ع) که آنهم راجع به خود فرعون و سپاهیان‌ش مصداق پیدا کرده است نه راجع به کل مردم مصر. ۳- اینکه بند بعد اینطور شروع می‌شود که «سپس بعد از آنها موسی را برانگیختیم ...» نیز موید این فرضیه است زیرا گویا این «فلسفه تاریخ» مطرح در این پاراگراف، حلقه وسط زنجیر نبوت است که حضرت موسی(ع) را که مربوط به «دوره تاریخی» است، از دوره انبیاء پیشین جدا می‌کند.

۴- چیزی که ما در بندهای قبل دیدیم، (یعنی مربوط به قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و مدین) مربوط به «آخر دوره» آنها بود. آیا وضعیت قوم نوح در طی نهصد و پنجاه سال عین آخر آن دوره بود؟ آیا قوم لوط از همان اول پیدایش شهر و تمدن خویش منحرف جنسی بودند یا اینکه این جریان مربوط به اواخر دوره آنها بود؟ و همچنین درباره اقوام دیگر جای همین سؤال هست.

بنابراین، چاره‌ای نداریم که این دو نکته را بپذیریم که مکانیزم مطرح شده در آیه‌های ۹۴ و ۹۵ :

۱- مربوط به دوره ماقبل تاریخ است؛ ۲- مربوط به اواخر عمر هر «قریه» (= تمدن) است.

یعنی اینکه بطور خلاصه هر «قریه» (= تمدن) سه مرحله دارد:

۱- مرحله اول که شروع آن تمدن است و پیامبر مربوطه این مرحله نقش آموزش و هدایت دارد. ۲- مرحله دوم که آغاز انحراف است. ۳- مرحله سوم که آخر عمر آن تمدن است و آیات ۹۴ و ۹۵ ناظر بر این مرحله است.

«تکذیب قبلی» در آیه ۱۰۱ یعنی چه؟

بعبارت دیگر این «قبلاً» مربوط به چه زمانی است؟
یعنی «قبل از چه اتفاقی» آنها تکذیب کرده بودند؟ توجه به این نکته نیز عرایض فوق را تأیید می‌کند.
توضیحاً عرض می‌کنیم که اگر فرضیه مذکور را بپذیریم که این آیات «فلسفه تاریخ» ناظر به اقوام «ماقبل تاریخ» و همچنین ناظر به اواخر عمر تمدن آنان است، آنها با نوع زندگی خویش بطور عملی در جهت خلاف تعالیم انبیاء راه می‌سپردند یعنی به آن «تکذیب عملی» عادت کرده بودند و لذا نمی‌توانستند ضمن تکذیب عملی جا افتاده، تصدیق زبانی هم بکنند.
بنابراین، «قبل» مورد بحث عبارت است از «قبل از ظهور پیامبران مربوط به آخرین دوره تمدن آنها».

«عهد» مطرح شده در آیه ۱۰۲ چه بوده؟

آنها کدام «عهد»ی را بسته بودند که دیگر به آن پابند نبودند؟
توجه به این نکته نیز همان فرضیه فوق‌الذکر را تأیید می‌کند.
برای توضیح باید به این نکته بدیهی توجه کنیم که هیچ اجتماع بشری شکل نمی‌گیرد مگر اینکه براساس یکنوع «توافق عمومی» بوده باشد.
شبیه به چیزی که امروز به آن «قانون اساسی» می‌گوئیم.
البته این «قانون اساسی اولیه» در زمانهای ماقبل تاریخ، می‌توانست یک چیز غیر مکتوب باشد اما نمی‌توانست وجود نداشته باشد زیرا معقول نیست.
و معمولاً قوانین اساسی در ابتدا براساس عدالت و مساوات در حقوق و مسئولیت ها و

برابری حقوق قانونی شکل می‌گرفته، و اگر غیر از این باشد چرا مردم باید با هم «جمع» شوند؟ معنی ندارد چند نفر با یکدیگر تشکیل جمعیتی بدهند اما از همان اول با هم توافق کنند که بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر «حقوق و مزایای انسانی و اجتماعی بیشتر»، و «مسئولیت کمتر» داشته باشد.

اما کم کم بعضی‌ها بدنال کسب امتیازات بیشتر، قانون اساسی اولیه را در جهت منافع خود دستکاری می‌کردند و این دستکاری با مرور زمان بیشتر و بیشتر می‌شد تا می‌رسید به آنجا که دیگر آن جامعه قابل دوام نبود. در این حال، پیامبران مرحله آخر عمر تمدن آنها، هشدار می‌دادند اما همان صاحبان امتیازات بیشتر برای حفظ امتیازات خویش تمام اهرمهای قدرت را در جهت مقابله با آن پیامبران تجهیز می‌کردند. لذا اینکه می‌فرماید آنها نمی‌توانستند چیزی را که قبلاً (بطور عملی) تکذیب کرده بودند تصدیق کنند راجع به این دوره است و نیز آیه ۱۰۲ که می‌فرماید آنها را پایبند به «عهد» نیافتیم نیز همان «عهد»ی است که مایه اصلی اتحاد و اتفاق و هسته شکل‌گیری تمدن آنها بود.

ترجمه تفسیری آزاد

ای پیامبر! در اواخر عمر هیچ تمدنی از تمدنهای ماقبل تاریخ، هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه اهالی آنها را پس از گوش ندادن به پیامبرشان به سختی و ناراحتی دچار نمودیم تا توبه و تضرع کنند که البته متنبه نشده و توبه و اظهار پشیمانی نمی‌کردند (۹۴) لذا بجای چیزهایی که به نظرشان ناراحتی بود، برایشان چیزهایی را که خوش می‌داشتند، پیش می‌آوردیم تا اینکه خوشحالی می‌کردند و میگفتند این که چیز مهمی نبود و به پدرانمان نیز همواری و سختی رسیده بود. اما در این حال غفلت ناگهان آنها را برمیگرفتیم در حالیکه متوجه نبودند (۹۵) و البته اگر اهالی آن تمدن ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند حتما درهای نعمت های بسیار زیادی را از آسمان و زمین برویشان می‌گشودیم ولیکن تکذیب می‌کردند و آنها را بسبب آنچه که انجام میدادند برمیگرفتیم (۹۶) آیا اهالی آن تمدن ها ایمن بودند که سختی ما در هنگام خواب

شبانۀ بر آنها در آید؟ (۹۷) آیا اهالی آن تمدن ها ایمن بودند که سختی ما در هنگام ظهر که مشغول تفریح بودند بر آنها در آید؟ (۹۸) آیا از مکر خدا ایمن بودند؟ البته کسی خود را از مکر خدا ایمن بداند از خسارت پیشگان خواهد بود (۹۹) ای پیامبر! آیا این معاصرانت که پس از آنها وارث آن سرزمین ها شدند به این نکته راه نیافتند که اگر بخواهیم به سبب گناهانشان آنها را نیز فرو میگیریم و بر دلهاشان مُهر میزنیم که دیگر سخن حق را نتوانند شنید؟ (۱۰۰) ای پیامبر! این سرگذشتِ تمدن هائی مانند قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و مدین است که برایت گفته ایم و البته پیامبرانسان با دلایل روشن بسویشان آمده بودند، اما آنها اینطور نبودند که به چیزی که قبلاً عملاً تکذیبش کرده بودند بطور زبانی ایمان بیاورند و خداوند بر دلهای کافران چنین مُهر میزند (۱۰۱) و ما در اکثر آنها هیچ پابندی به آن پیمانی که سبب ایجاد تمدنشان بود ندیدیم و اکثرشان را هم از فاسقان یافتیم (۱۰۲)

۲

«سئوالات» ی

که خوب است مفسر ضمن تفسیر به آنها نظر داشته و صریحاً یا

تلویحاً به آنها جواب گوید

منظور یک مفسر از عمل تفسیر چیست؟

منظور شما از این کار برای شما روشن است. منظور شما از عمل تفسیر این است که منظور جبرئیل را در پاراگراف مورد نظر کشف کنید. بنا بر این، حین عمل، اولین سوال شما این است که:

«منظور از مطالب این پاراگراف چیست؟»

این سوال با توجه به پاراگراف مورد تفسیرتان به سوال های ریز تری منقسم میشود که ذیلاً چند تا از آنها را در ذیل برایتان لیست کرده ایم:

سوال اصلی اکثر مفسران ریشه لغات بوده است که با توجه به این تعداد از ترجمه های خوب از قرآن کریم بهتر است سوال اصلی شما این نباشد زیرا در آنصورت مانند کسی خواهید بود که بخواهد اتومبیل را اختراع کند، شما بهتر است اتومبیل را که دیگران اختراع کرده وبه این حد از کمال رسانده اند سوار شوید و چیزی اختراع کنید که کسی تاکنون نکرده است.

در اینجا به عنوان «سر مشق» یا «راهنما» تعدادی سوال طرح کرده ایم که بسته به پاراگرافی که دارید روی آن کار میکنید میتوانید از آنها استفاده کنید و البته لازم نیست به «سوالات سر مشقی» ما محدود بمانید، ممکن است سوالات دیگری بیابید. در هر حال، هنگام تفسیر به لیست سوالاتی که دارید نگاه کنید و سعی کنید در تفسیرتان (در بخشی «شرح مختصر») به آنها بپردازید.

در اینجا می باید به این نکته اشاره کنیم که برخی از سوالات طوری هستند که به درد همه پاراگراف ها میخورند سوالاتی مانند:

حالت کلی این پاراگراف چگونه است؟ (امید بخش؟ توبیخ؟؟)

در این پاراگراف کدام آیه ها / عبارت ها / کلمات، «فرعی» و کدام «فرعی در فرعی» و کدام «اصلی» است؟

در این پاراگراف کدام کلید تفسیری را به وضوح تشخیص میدهید؟

اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «حدسیاتی از اوضاع و

احوال آن روزها» بنویسیم، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟

اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «سابقه این موضوع در

سوره های قبلی» بنویسیم، ذیل کدام آیه مناسبت این امر را دارد؟

(این سوال به درد «جامعه شناسی زمان نزول» این پاراگراف میخورد)

کدامیک از «ادوات حالت بیانی سخن» که در ذیل آمده، در این پاراگراف کاربرد یافته ؟

ادوات بیانی حالاتِ سخن

- ۱- ادوات استفهام: هَلْ أ كیف متی این آئی كم
- ۲- ادوات نفی: ما إِنْ لَا لیس لم لن
- ۳- ادوات تاکید: قَسَمَ لَ إِنْ أَنْ
- ۴- ادوات غایت: لِ حَتَّى اِلَى
- ۵- ادوات شرط: إِنْ إِلَّا
- ۶- ادوات اشاره: هَذَا تِلْكَ ضمایر
- ۷- ادوات تردید (و امیدواری): إِمَّا لَعَلَّ لیتَ
- ۸- ادوات استثناء: إِلَّا
- ۹- ادوات تعلیل (و غایت): لِ
- ۱۰- ادوات تحقیر (و تعظیم): تَنْوِين هَا
- ۱۱- ادوات حصر: اِنَّمَا
- ۱۲- ادوات بیانِ کلیتِ موضوع: اَلْ
- ۱۳- ادوات تعریف: اَلْ
- ۱۴- ادوات اشاره به موضوع معلوم (بین گوینده و مخاطب): اَلْ
- ۱۵- ادوات خطاب: یا ایها یا ایها أَلَا

و سولاتی هم هستند که به درد همه پاراگراف ها نمیخورند و خود مفسر است که بنا به تشخیص خویش از برخی از آنها استفاده میکند و برخی را وا میگذارد، سولاتی مانند:

کلماتِ غالب این پاراگراف به «چه زبان»ی است؟ (عادی؟ مَثَل؟ یا....)
کلمه « » به معنی لغوی آمده یا اصطلاحی؟
چرا در آیه () از «زمان ماضی» استفاده شده؟

نقش «دستور زبان»ی کلمه () چیست؟
 مرجع ضمیر () چیست؟
 چرا از میان صفات الهی « » ترجیح داده شده؟
 منظور از « » (در آیه) چیست؟
 مطلب آیه های () به چه زبانی است؟ (کنایه؟ استعاره؟ مَثَل؟ یا؟)
 چرا در آیه () نفرموده « »؟
 چرا در آیه () خداوند را مفرد () و در آیه جمع () آورده؟
 کلمه () چه نوع از کلام است؟ (استعاره؟ کنایه؟ یا؟)
 موضوع آیه () مربوط به چه ظرف زمانی است؟
 چه دریافت های مستقیمی میتوانید از این آیه / آیات کنید؟
 اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «خواست خداوند قانونمند است» بنویسیم، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟
 اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «ذکر مصادیق افاده حصر نمیکند» بنویسیم، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟
 اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «معجزات قرآنی» بنویسیم، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟
 اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «این روش تفسیری چه کمک مستقیمی کرد؟» بنویسیم، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟
 اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «آیات برجسته » بنویسیم، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟

آموزش غیر حضوری

اگر کاربر خیلی مستعد باشد این آموزش میتواند غیر حضوری هم برگزار شود که در این حالت هم کاربر و هم مربی می باید کوشش بیشتری کنند. چون فرض بر اِعمال کوشش بیشتر است لذا ما هم در اینجا شرح و بسط زیاد را لازم نمی بینیم و فقط به ذکر مراحل لازم بسنده نموده و شرح و بسط عملی را برعهده کاربر و مربی میگذاریم:

- ۱ - فرستادن ایمیلیِ همین کتاب برای کاربر
- ۲ - استعدادیابی کاربر بوسیله طرح سوالاتی از همین کتاب
- ۳ - خواستن از کاربر که سوره ای را برای تفسیر خویش انتخاب کند
- ۴ - خواستن از کاربر که سوره مورد نظر خویش را پاراگراف بندی کند
- ۵ - اصلاح و تکمیل پاراگراف بندی او
- ۶ - خواستن از کاربر که اینک لبّ مطلب پاراگراف های سوره مورد نظر خویش را بطور مستقیم (مطابق آموزش های همین کتاب) استخراج کند
- ۷ - اصلاح و تکمیل استخراج های او
- ۸ - خواستن از کاربر که اینک پاراگراف های تفسیری سوره انتخابی خویش را با توجه به توصیه های مربی اصلاح و تکمیل کند
- ۹ - اصلاح و تکمیل نهائی کارهای تکمیلی او

فهرست الفبائی همه سوره ها

(در مجلدات دهگانه این تفسیر در سایت برای مراجعه تان)

ردیف	نام سوره	جلد
۱	ابراهیم	۶
۲	احزاب	۱۰
۳	احقاف	۵
۴	اسراء	۶
۵	اعراف	۷
۶	اعلی	۲
۷	آل عمران	۹
۸	انبیاء	۶
۹	انشراح	۹

۳	انشقاق	۱۰
۷	انعام	۱۱
۹	انفال	۱۲
۳	انفطار	۱۳
۴	بروج	۱۴
۹	بقره	۱۵
۲	بلد	۱۶
۹	بینہ	۱۷
۴	تبت	۱۸
۱۰	تحریم	۱۹
۱۰	تغابن	۲۰
۲	تکاثر	۲۱
۳	تکویر	۲۲

١٠	توبه	٢٣
١	توحيد	٢٤
١	تين	٢٥
٥	جائيه	٢٦
٩	جمعه	٢٧
٤	جن	٢٨
٣	حاقه	٢٩
١٠	حج	٣٠
٧	حجر	٣١
١٠	حجرات	٣٢
١٠	حديد	٣٣
٩	حشر	٣٤
١	حمد	٣٥

۵	دخان	۳۶
۳	دهر	۳۷
۴	ذاریات	۳۸
۳	رحمان	۳۹
۸	رعد	۴۰
۸	روم	۴۱
۵	زخرف	۴۲
۱	زلزال	۴۳
۸	زمر	۴۴
۵	سباء	۴۵
۸	سجده	۴۶
۶	شعراء	۴۷
۱	شمس	۴۸

۴۹	شوری	۵
۵۰	ص	۶
۵۱	صافات	۶
۵۲	صف	۹
۵۳	ضحی	۱
۵۴	طارق	۱
۵۵	طلاق	۱۰
۵۶	طور	۳
۵۷	طه	۷
۵۸	عادیات	۹
۵۹	عبس	۲
۶۰	عصر	۱
۶۱	علق	۲

۸	عنكبوت	۶۲
۳	غاشیه	۶۳
۸	فاطر	۶۴
۱۰	فتح	۶۵
۲	فجر	۶۶
۸	فرقان	۶۷
۵	فصلت	۶۸
۱	فلق	۶۹
۴	فیل	۷۰
۳	ق	۷۱
۱	قارعه	۷۲
۱	قدر	۷۳
۲	قریش	۷۴

٧	قصص	٧٥
٣	قلم	٧٦
٤	قمر	٧٧
٣	قيامت	٧٨
٢	كافرون	٧٩
٤	كوثر	٨٠
٧	كهف	٨١
٨	لقمان	٨٢
١	ليل	٨٣
١٠	مائدة	٨٤
٩	معاون	٨٥
١٠	مجادله	٨٦
٩	محمد	٨٧

٤	مدثر	٨٨
٣	مرسلات	٨٩
٧	مریم	٩٠
٢	مزمّل	٩١
٣	مطففین	٩٢
٤	معارج	٩٣
٨	ملک	٩٤
١٠	ممتحنه	٩٥
٩	منافقون	٩٦
٥	مومن	٩٧
٦	مومنون	٩٨
٤	نازعات	٩٩
١	ناس	١٠٠

٣	نباء	١٠١
٢	نجم	١٠٢
٨	نحل	١٠٣
١٠	نساء	١٠٤
١٠	نصر	١٠٥
٧	نمل	١٠٦
٤	نوح	١٠٧
١٠	نور	١٠٨
٣	واقعه	١٠٩
٢	همزه	١١٠
٦	هود	١١١
٥	ياسين	١١٢
٧	يوسف	١١٣

۱۱۴	یونس	۶
-----	------	---

برای یافتن سوره ها ئی که به بیش از یک نام معروف میباشند نام های دیگرشان نیز ذیلا ذکر شده که توصیه میشود به نامی که در فهرست الفبائی فوق ذکر شده مراجعه شود :

اخلاص: توحید - انسان: دهر - الم سجده: سجده - برائت: توبه - حم سجده: فصلت - شرح: انشراح - فاتحه الكتاب: حمد - قتال: محمد - غافر: مومن - ملائکه: فاطر - مسد: تبت.

۲ - فهرست مندرجات هر جلد (بدون ذکر صفحه)

جلد ۱

۱ عصر - ۲ توحید - ۳ حمد - ۴ زلزال - ۵ قارعه - ۶ ضحی - ۷ فلق - ۸ ناس - ۹ تین - ۱۰ لیل - ۱۱ شمس - ۱۲ طارق - ۱۳ قدر

جلد ۲

۱۴ علق - ۱۵ قریش - ۱۶ تکاثر - ۱۷ بلد - ۱۸ همزه - ۱۹ فجر - ۲۰ نجم - ۲۱ عبس - ۲۲ کافرون - ۲۳ اعلی - ۲۴ مزمل

جلد ۳

۲۵ انفطار - ۲۶ تکویر - ۲۷ حاقه - ۲۸ مرسلات - ۲۹ قلم - ۳۰ غاشیه - ۳۱ نباء - ۳۲ طور - ۳۳ واقعه - ۳۴ رحمان - ۳۵ دهر - ۳۶ مطفین - ۳۷ قیامه - ۳۸ انشقاق - ۳۹ ق

جلد ۴

۴۰ مدثر - ۴۱ نازعات - ۴۲ نوح - ۴۳ قمر - ۴۴ فیل - ۴۵ بروج - ۴۶ مسد -

۴۷ معارج - ۴۸ ذاریات - ۴۹ جنّ - ۵۰ کوثر

جلد ۵

۵۱ دخان - ۵۲ زخرف - ۵۳ فصلت - ۵۴ جائیه - ۵۵ احقاف - ۵۶ مومن - ۵۷ یس - ۵۸ شوری - ۵۹ سباء

جلد ۶

۶۰ مومنون - ۶۱ ابراهیم - ۶۲ اسراء - ۶۳ هود - ۶۴ شعراء - ۶۵ یونس - ۶۶ انبیاء - ۶۷ صافات - ۶۸ ص

جلد ۷

۶۹ قصص - ۷۰ نمل - ۷۱ مریم - ۷۲ یوسف - ۷۳ حجر - ۷۴ طه - ۷۵ انعام - ۷۶ اعراف - ۷۷ کهف

جلد ۸

۷۸ فرقان - ۷۹ سجده - ۸۰ زمر - ۸۱ لقمان - ۸۲ عنکبوت - ۸۳ نحل - ۸۴ فاطر - ۸۵ روم - ۸۶ رعد - ۸۷ ملک

جلد ۹

۸۸ انشراح - ۸۹ بقره - ۹۰ بیّنه - ۹۱ ماعون - ۹۲ عادیات - ۹۳ صف - ۹۴ محمد - ۹۵ انفال - ۹۶ حشر - ۹۷ منافقون - ۹۸ جمعه - ۹۹ آل عمران

جلد ۱۰

۱۰۰ تغابن - ۱۰۱ حدید - ۱۰۲ احزاب - ۱۰۳ نساء - ۱۰۴ نور - ۱۰۵ طلاق - ۱۰۶ حجّ - ۱۰۷ فتح - ۱۰۸ ممتحنه - ۱۰۹ نصر - ۱۱۰ توبه - ۱۱۱ حجرات - ۱۱۲ مجادله - ۱۱۳ تحریم - ۱۱۴ مائده

جمع آوری قرآن

وفات پیامبر (ص) و حضور نداشتن علی ابن ابیطالب (ع) در سقیفه

پیامبر (ص) نیز مانند همه افراد بشری موت و وفات داشت، و وقتی که سر رسیدش رسید به دیار باقی شتافت، و طبیعی است که کارهای مربوط به امور شخصی او در رابطه با سفر آخرتی اش از قبیل غسل و کفن و دفن بدن شریفش، بر عهده نزدیک ترین نزدیکانش یعنی امیرالمومنین (ع) قرار گرفت، و آنحضرت به این مهم ترین کار مشغول بود تا اینکه از آن فراغت یافت، و طبعاً در اجتماعی که در «سقیفه بنی ساعده» که محل اجتماع برخی از اصحاب برای تعیین جانشین آنحضرت تشکیل شده بود حضور نداشت.

نتیجه جلسه سقیفه آنطور شد که در کتب تاریخ اسلام مشهور است و ابوبکر به عنوان جانشین آنحضرت معین شد.

بگذریم از اینکه چه عجله ای در این کار بود که کارگردانان آن، جسد شریف آنحضرت را در روی زمین رها کرده و به آن کار پرداختند، که نمیخواهیم وارد دعوای شیعه و سنی بشویم، در هر حال امیرالمومنین به این مهم پرداخت و کارگردانان سقیفه نیز از نبود امیرالمومنین در آن جلسه ناراحت نبودند، و شد آنچه که شد.

تا امیر المومنین از کار تجهیز و تکفین و تدفین جسم شریف پیامبر (ص) فراغت یابد، کار جانشینی آنحضرت تمام شده، و اجتماع سقیفه به پایان رسیده، و شرکت کنندگان جلسه متفرق شده بودند.

علی ابن ابیطالب (ع) پس از فراغت، به مهم ترین کار بعدی مشغول شد

طبیعی است که در این زمان، امیرالمومنین که از «اولین مهم ترین کار» فراغت یافته بود به «دومین مهم ترین کار» بپردازد.

اینک کاری مهمتر از جمع آوری قرآن متصور نبود، زیرا قرآن حاصل عمر پیامبر (ص)، و بزرگترین میراث او، و سند اسلام، و مجموعه آخرین وحی الهی به آخرین پیامبر، و خلاصه مهم ترین چیزی بود که میتوانست در این جهان وجود داشته باشد.

علی (ع) برجسته ترین شخصیت پس از پیامبر (ص) بود

علی ابن ابیطالب (امیر المومنین ع) برجسته ترین شخصیت پس از پیامبر (ص) در عالم اسلام است که این گزاره مورد اتفاق قریب به اتفاق همه مسلمان در همه این قرون طولانی بوده است.

لازم نیست در اینجا به معرفی ایشان بپردازیم، زیرا اولاً قادر بر انجام این مهم نیستیم، و هیچکس دیگر هم قادر نیست، و اگر کسی بخواهد در باره عظمت شخصیت آنحضرت چیزی بداند باید اولاً نهج البلاغه را بخواند و سپس آنهمه کتاب های پرتنوع و پر حجم را که توسط همه مسلمانان در باب فضائل آنحضرت بوجود آمده را ببیند تا مشتی از خروار و کمی از بسیار را از شخصیت آنحضرت بداند، لذا در اینجا اکتفا میکنیم به قول خلاصه ای از جناب شافعی که یکی از رهبران سنی های جهان است و پیروان او در میان سنیان اکثریت مطلق دارند، که در جلسه ای مورد خطاب خلیفه وقت قرار گرفت که چیزی در فضل علی بگوید و قبول نکرد و درخواست نمود از این تکلیف معاف شود، و خلیفه نپذیرفت و اصرار کرد، و جناب شافعی که دید ناچار است، چنین گفت که «چه بگویم در فضل کسی که دوستانش از ترس، و دشمنانش از حسد، فضائلش را انکار کرده اند و هنوز هم انکار میکنند اما فضائل او دائماً از در و دیوار و زمین و آسمان ظاهر میشود و پرده های کتمان را میدرد»

حساسیت های علی (ع) مانند حساسیت های پیامبر (ص) بود

ناگزیریم به آن وجه شخصیتی ایشان که به این مقال مربوط است در اینجا اشاره ای مختصر کنیم و آن این است که حساسیت های ایشان عین انطباق را به حساسیت های پیامبر (ص) داشت، و حساسیتهای پیامبر (ص) در قرآن مشهود است.

یک حساسیت بارز پیامبر (ص)

یکی از حساسیت های بارز آنحضرت عظمت قرآن برد و اینکه مبدا چیزی از آن از بین برود و مبدا حذف و فراموش شود.

این حساسیت و دغدغه خاطر آنحضرت همواره با ایشان بود، بطوریکه تقریباً در تمام طول مدت رسالتش وجود داشت، و گرچه آیاتی دالّ بر مطمئن کردن ایشان نازل

میشد، اما حساسیت و دغدغه خاطر آنحضرت از بین نمیرفت. در ذیل چند مورد از آیاتی را که در جهت رفع دغدغه دائمی خاطر شریف آنحضرت است را ذکر میکنیم:

سُنْفِرُكَ فَلَا تَنسَى ﴿٦﴾

بزودی بر تو میخوانیم و فراموش نخواهی کرد (۶)
[سوره اعلی]

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

زبان‌ت را برای اینکه آن (وحی) را فوراً فراگیری به تندی حرکت مده (۱۶) جمع کردن آن و بصورت قرآن در آوردنش بر عهده ما است (۱۷) پس وقتی که آنرا می خوانیم از خواندنش پیروی کن (۱۸) آنگاه بیان آن نیز بر عهده خود ما خواهد بود (۱۹)
[سوره قیامه]

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾
قبل از اینکه وحی آن بسویت تمام شود عجله به خواندن آن مکن
[سوره طه]

اینها مواردی است که قرآن صراحتاً به این موضوع پرداخته، اما اگر بخواهیم مواردی را که تلویحاً نیز فرموده در پی این سه مورد ذکر کنیم آنقدر طولانی خواهدشد که از روش مختصرگویی ما بیرون خواهد بود، لذا به همین مقدار بسنده کرده و عرض میکنیم:

با توجه به فاصله زمانی سوره های فوق، که بین سوره اعلی و طه حدود هشت سال فاصله است،

و نیز با توجه به اشارات خفیف و خلاصه گوئی قرآن، و نیز تذکراتِ تلویحیِ زیادِ دیگر در همین زمینه در قرآن، معلوم میشود، این نگرانی و این دغدغه خاطر آنحضرت (که مبادا ذره ای از ذرات قرآن از دست برود) ماندگار بوده، و همیشه با آنحضرت بوده است. با شناختی که از امیرالمومنین (ع) از همین پنجره های کوچک موجود (نهج البلاغه، کتاب های شیعه و سنی در فضایل او، و. . .) داریم، نمیتوانیم اینطور فکر کنیم که امیر المومنین (ع) این دغدغه خاطر پیامبر (ص) را نداشت، یا کمتر داشت. به نظر این قلم دغدغه خاطر آنحضرت کمتر از پیامبر (ص) نبود که بیشتر هم بود، زیرا:

۱ - شخصیت والای آنحضرت به شخصیت پیامبر (ص) خیلی خیلی نزدیک بود، بطوریکه اگر پیامبر از چیزی بدش می آمد آنحضرت تقریباً همانقدر از آن چیز بدش می آمد، و اگر پیامبر (ص) به چیزی تمایل نشان میداد آنحضرت هم همانطور بود. لذا از این لحاظ درک میکنیم حفظ قرآن (با تمام مشخصات صفاتی اش) - از قبیل نور و هدایت و تبیان لکل شیء بودن و فرقان بودن - مهم ترین دغدغه خاطر آنحضرت پس از وفات رسول الله (ص) بود.

۲ - آنحضرت علاوه بر دلیل فوق برای مضاعف بودن آن دغدغه خاطر، دلیل دیگری هم داشت، و آنهم این بود که آنحضرت «وصی» رسول الله بود. بار امانت رسول الله (ص) اینک بر شانه او قرار گرفته بود.

کسی نمیداند آخرین آیات نازل به نسبت به وفات پیامبر اکرم (ص) چقدر فاصله داشت، هرچه باشد آنچه که نزدیک به وفات ایشان نازل شده نمیتوانست بسیار پر حجم باشد، لذا اضافه کردن آن به مجموع آیات و سوره های نازل که در نزد امیر المومنین (ع) بود، نیاز به زمان طولانی نداشت، زیرا، آنحضرت علاوه بر آنکه برجسته ترین کاتب وحی بود، دغدغه های رسول خدا (ص) را نیز داشت، و لذا محافظت و نگهداری نزولات وحی برایش اولویت اول بود.

جمع آوری و ارائه قرآن اولویت مهم «اصحاب» نبود

برای آن اصحاب که پس از وفات آنحضرت حاضر نبودند به احترام آنحضرت اندکی

صبر کنند و به امور پس از وفات آنحضرت بپردازند، و فوراً به سقیفه رفتند تا به موضوع جانشینی آنحضرت بپردازند، جمع آوری قرآن چه اهمیتی برایشان داشت؟ این علی ابن ابیطالب (ع) بود که به کارهای پس از وفات آنحضرت پرداخت و بلافاصله قرآن جمع آوری خویش را عرضه کرد.

علی (ع) قرآن جمع آوری خویش را عرضه کرد

چنانکه عرض کردیم، حساسیت آنحضرت در باره قرآن مانند حساسیت رسول خدا (ص) بود و ایشان حتی قبل از وفات آنحضرت نیز آن مقدار را که نازل میشد مطابق حساسیت های خود پیامبر (ص) ثبت و ضبط میکرد، و پس از وفات ایشان فقط کافی بود آن مقداری را که نزدیک به وفاتشان نازل شده بود، به مجموعه نزد خویش اضافه کند.

لذا مدت کمی پس از وفات آنحضرت قرآن جمع آوری خویش را عرضه کرد، اما، استقبالی ندید.

استقبال و پذیرش قرآن جمع آوری علی (ع) برای مقام خلافت مشکل بود

بیائید خودمان را جای خلیفه بگذاریم، او ادعا میکند جانشین پیامبر است و در همان حال یکنفر دیگر میراث بزرگ و حاصل عمر همان پیامبر را به مسلمانان بدهد، آن خلیفه این دغدغه خاطر را پیدا نمیکند که مردم راجع به سزاواری اش برای خلافت به چه تردیدهائی خواهند افتاد؟

در آن روزها که پایه های خلافت بسیار نا استوار بود، و هنوز خاطره حجه الوداع و توصیه پیامبر (ص) مبنی بر جانشینی علی (ع) در یاد عده زیادی از مردم بود، (و این موضوع هم در منابع شیعه و هم سنی به وفور هست)، از علی (ع) یک آلترناتیو جدی برای خلافت میساخت، که طبعاً مانع استقبال از قرآن جمع آوری آنحضرت میشد.

لذا طوری صحنه آرائی شد که نسبت به قرآن ارائه شده توسط آنحضرت، عدم استقبال و بی میلی نشان داده شود، و لذا آنحضرت هم اصراری نکرد و سکوت پیشه نمود.

پس از اینکه مدتی گذشت و موضوع خلافت برای مردم عادت شد، آنگاه یک صحنه آرائی جدیدی صورت گرفت که ای خلیفه پیامبر خدا!، مردم نگران این امر هستند که

مبادا حافظان قرآن بمیرند و میراث عظیم پیامبر (ص) از بین برود، فکری کن! اینک که دیگر توجه نشان دادن به این امر به سود خلافت بود، خلیفه هم تایید کرد و دستوراتی داد و چیزی نگذشت که از دنیا رفت. خلیفه اول در اوان فوت خویش وصیتی دال بر خلافت کسی کرد که بعدا خلیفه دوم شد.

خلیفه دوم وصیت نکرد که کسی که بعدا خلیفه سوم شود، بلکه به تشکیل شورای وصیت کرد که لاجرم از آن چنان شورای کسی جز کسی که بعدا خلیفه سوم شد، در نمی آمد.

در هر حال در زمان خلیفه سوم کار جمع آوری قرآن به اتمام رسید و به همین علت است که نام قرآن رایج در نزد ما مسلمانان «قرآن عثمانی» است!

علی ابن ابیطالب (ع)، و پس از او ائمه شیعه (ع)، سکوت کردند

سکوت آنحضرت و ائمه پس از او، از باب تحسین مجموعه جمع آوری شده نبود. مثالی لازم است:

معاویه ابن ابی سفیان یکی از کسانی است که سنی ها هم چندان علاقه ای به او ندارند و اکثرا منافق میدانندش اما لعنش نمیکند، و جمله معروف «العن الیزید و لا تزید» به او اشاره دارد و این به عقایدشان بر میگردد که در قسمتی از آن برای کسانی که دوره رسول اکرم (ص) را درک کرده اند احترامی قایل اند و آنها را «اصحاب» مینامند، و در باره کارهای آنها حتی اگر ناپسند و حتی اگر ناپسندترین هم باشد، بالاتر از گل به آنها نمیگویند و لعن نمیکند اما یزید پسرش را که «خلیفه» بعد از او بود لعن میکنند و جمله مشهور سنیان «العن الیزید و لا تزید» در همین رابطه است.

داستانهایی از معاویه

امروز که بیش از ۱۴۰۰ سال از آن روزها میگذرد، مسلم شده است که سوء قصد و ترور خلیفه دوم به تمهیدات او بوده، و نیز همو مقدماتی چیده و صحنه هائی درست کرده که خشم و غضب مسلمانان را برانگیخته و در نتیجه عثمان، خلیف سوم، به قتل رسیده، و همو بعدا از پیراهن خون آلود عثمان پرچمی ساخته و ادعای خونخواهی

عثمان را نموده و جنگ صفین را راه انداخته، معاویه داستانهای زیادی دارد که مبین منافق بودن اوست، که البته اینجا جای طرح آنها نیست.

اما، پسرش یزید که پس از او و با تمهیدات و توطئه های او به خلافت رسید، رسماً اعلام کفر میکرد، آنهم کراراً، نمونه واضحش هم:

«لعبت هاشم بالملک فلا - خبر جاء و لا وحی نزل»

«لبت اشباخی ببدر شهدوا - ثم قالوا یا یزید لا تشل»

اینها قسمتی از اشعارش است که پس از فاجعه عاشورا سروده و به خودش تبریک گفته، تصور کنید شخصی به اسم جانشین پیامبر (ص) سلطنت کند و اینطور آشکارا اعلام کفر کند!

البته حرکات معاویه و یزید نفرتی از بنی امیه ایجاد کرد که باعث شد بزودی آنان سرنگون شوند و بنی عباس خلیفه شوند،

گرچه بنی عباس چندان از بنی امیه بهتر نبودند، اما ظاهر را حفظ میکردند و لاقلاً اینطور واضح اعلام کفر نمیکردند.

علت سکوت علی ابن ابیطالب (ع) و پس از او امامان شیعه (ع) چه بود؟

هرچه باشد، علیرغم این اوضاع و احوال سیاسی، حکومتی که به نام اسلام شکل گرفته بود، حکومتی بود مقتدر و جغرافیائی داشت بسیار پهناور، و برخی تاریخ شناسان نامدار گفته اند از لحاظ گستره قلمرو از حکومت های باستانی ایران یا حکومت باستانی رُم پهناورتر بود، و در آن نژاد های مختلف و متفاوت تحت نام اسلام متحد بودند و چیزی که مانند نخ تسبیح سبب اتحادشان میشد، قرآن بود.

علت سکوت آنحضرت راجع به قرآن عثمانی همین بود که آنحضرت و پس از او ائمه شیعه (ع) میدانستند که اگر درباره عامل اصلی وحدت مسلمانان، یعنی قرآن سخنی بگویند که اندکی بوی مخالفت از آن استشمام شود، تجزیه جهان اسلام و رقابت ها و جنگ های مداوم و خونریزی های فجیع تمام نشدنی را به دنبال خواهد داشت.

اما، آیا علت سکوت آنحضرت، یا توصیه امامان پس از ایشان، که «قرآن را آنطور بخوانید که مردم (یعنی سنیان) میخوانند»، فقط همین بود؟

در آن روزها بله!

در آن روزها اکثر مردم فقیر و جاهل بودند و همان جمع آوری عثمان هم

کفایت میکرد

اگر علی ابیطالب (ع) در آن روزها سکوت نمیکرد، میخواست چه بگوید؟
میخواست بگوید که در قرآن جمع آوری خودش فلان و بهمان امتیازات است که در
جمع آوری عثمان نیست؟

خوب اگر این فرمایش را میکرد، که البته صحیح هم بود، چه کسانی می فهمیدند؟
اکثر مردم بسیار فقیر و بسیار جاهل و دور از علم و تمدن و زندگی شایسته بودند، و
اصلاً دغدغه خاطر شان «اولیه ترین های نیازهای زندگی» بود و دایره فهم و دغدغه
های خواطرشان خیلی ابتدائی و اصلاً در حد این نوع مفاهیمی که می باید هزار و
چند صد سال بگذرد تا قابل طرح باشد، نبود.

اکثریت مطلق مردم آن روزها چنین بودند و لذا قرآن جمع آوری عثمان مناسب
شان بود.

اما اگر (فرضا) آنحضرت امروز حضور میداشت، باز هم سکوت میکرد؟

مثالی لازم است:

اگر قرآن را به ترتیب نزول بخوانیم متوجه واقعیت هایی میشویم که در غیر اینصورت
متوجه نمیشویم.

مثلاً اگر شخصی قرآن را به ترتیب نزول بخواند متوجه یک امر بدیهی - و در عین
حال بسیار مهم - می شود که پیامبر (ص) در ابتدای رسالت نوعاً به «اسم ربّ» ارجاع
داده می شد نه به «خود ربّ»

مثلاً در ابتدای وحی داریم : اقرا باسم ربک ... و اذکر اسم ربک و تبتل الیه ... سبح
اسم ربک الاعلی ... و ... (که از این مثال ها زیاد هم هست)

اما کم کم که پیامبر در راه رسالت پیش می رود و ظرفیت هایش زیادتر می شود آنگاه
به «خود رب» ارجاع داده می شود مثلاً گفته می شود و اذکر ربک اذا نسیت ... و اعبد
ربک حتی یاتیک الیقین ... و ... که این ها هم خیلی زیاد است.

یعنی پیامبر (ص) در راه رسالتش، روز اولش با روز آخرش فرق داشت، و مثلی او مانند مثلی پستیچی بود که روز اول کارش با روز قبل از بازنشستگی او فرق فاحش دارد. یعنی آنحضرت، پس از اینکه از سوی «آسمان» برای امر خطیر رسالت برگزیده شد، یک «نوپایامبر» بود، که لازم بود ضمن انجام وظیفه، دائماً آموزش هم ببیند و دائماً، ضمن انجام امور رسالتی اش، در همان حوزه، پیشرفت هم بکند، تا به حد مطلوب (مطلوب از نظر صاحب وحی و با توجه به استعدادهایش) برسد. این واقعیت که از متن صریح قرآن نشئت میگیرد را مقایسه کنید با «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»

چیزی که از قرآن (اگر به ترتیب نزول بخوانیم) می فهمیم، مغایر است با آنچه به عنوان علم کلام در بین ما رایج است.

برای اینکه موضوع را بهتر بفهمیم سناریو های ممکن جمله فوق را در نظر میگیریم:

۱ - وقتیکه «آدم بین الماء والطین» بود، من (محمد ابن عبدالله) نبی بودم.

۲ - وقتیکه (در علم خدا) آدم بین الماء و الطین بود، (من (در علم خدا) نبی بودم.

خوب، همانطور که می بینید،

گزینه دوم چیز جدیدی ندارد (زیرا در علم خدا زود و دیر و زودتر و دیرتر معنی ندارد)،

و گزینه اول خلاف منطق و خلاف واقعیت ها است.

اگر قرآن به ترتیب نزول (یعنی به ترتیبی که «قرآن علی (ع) بود، خوانده میشد، اساساً روایت فوق الذکر ساخته نمیشد.

خلاصه اینکه قرآن جمع آوری عثمان اشکال های عظیمی داشت، اما، مردم آن زمانه لایق و قابل این نبودند که دغدغه های آنحضرت را درک کنند و لذا سکوت آنحضرت موجه بود.

اما اگر آنحضرت (بفرض) امروز تشریف داشتند، حدس معقول این است که: کاملاً بجا و حتی لازم و واجب میدانستند که علم خویش را آشکار کنند و اگر قرآن جمع آوری خویش را عرضه میکردند با استقبال جدی و گسترده جامعه مسلمانان روبرو میشدند.

قرآنی که خدا فرستاده، و قرآنی که عثمان ارائه نموده

قرآنی که خدا فرستاده، خیلی خواص و فواید قابل توجهی داشته، از قبیل اینکه نور، بیان، تبیان کلمه‌ای، فرقان، و ... بوده، اما قرآنی که بدست پدران ما در حدود ۳۰ سال پس از وفات رسول الله رسیده یک چیز تقریباً سر و ته شده ای است، که سوره های اوائل آن در اواخر این است.

از این قرآن موجود، در این ۱۴۰۰ سال، کسی متفطن به این نکته معرفتی مهم نشده که پیامبر (ص) در اصل پیامبری اش تکامل پذیر است، و بلکه روایاتی که در علم کلام وارد شده و جزء اعتقادات اکثری مردم است این است که پیامبری چیزی است مانند آجر، در ابتدا و انتهایش یکجور است (انا نبی و آدم بین الماء والطين)

چه مطالب معرفتی دیگر در قرآن موجود از دسترس خواننده بیرون افتاده؟

خدا میداند!

این قلم با حدود ۵۰ سال انس با قرآن، و سالهای بسیار زیاد قرآن پژوهی، و سال های قابل توجه مفسری قرآن، فعلاً این یکی را عرض کرده ام (تکامل پذیری انبیاء در اصل ماده نبوت شان) و طبیعی است که این یک فتح باب است، و بعید نیست در آینده، کسانی، مواردی را بیابند که این قلم نیافته است.

این قلم قرآن عثمانی را چگونه توصیف میکند؟

توصیف این قلم از قرآن عثمانی این است که نسبت به قرآن علی (ع) سر و ته است، و عقیده مسلط ۱۳۰۰ ساله توقیفی بودن ترتیب سوره هایش در حال زوال است، و عقیده مسلط تا زمان معاصر ما در رابطه با توقیفی بودن آیاتش در داخل سوره ها، توسط مرحوم علامه طباطبائی (در تفسیر المیزان ذیل آیه ۹ سوره حجر - انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) خدشه ای برداشته، و مقادیری از خواص قرآن علی (ص) که متضمن صفاتی مانند نور و هدایت و تبیان کل شیء و فرقان و ... باشد را فاقد است، و گرچه به علت سکوت امیرالمومنین علی (ع) چیزی خارج از وحی داخلش نیست و چیز خیلی مهمی از وحی نیز از آن اسقاط نشده، معهذاً نسبت قرآن عثمانی به قرآن علی (ع)، مانند گونیی است که قطعات منفصله (C.K.D.) انسان را در آن ریخته باشند، و بعد بگویند انسان این است.

سه گروه روایت

بنا بر یک روایت منقول از رسول خدا (ص): اگر قرآن به همانطوری که نازل شده خوانده شود، دو نفر در باره مطالبش به اختلاف نمی افتند، (این مطلب، با واسطه آقای مهندس فرهنگ، از سخنرانی آقای الهی زاده -در جلسه رونمایی از کتاب ایشان- نقل شده است) و بنا بر روایت دیگری، ظاهراً از ائمه هدی (ع)، اگر قرآنی که امیرالمومنین جمع آوری کرده بود در بین مردم رایج میشد، هیچ دوفتری در باره مطلبی از مطالب قرآن اختلاف پیدا نمیکردند (این مطلب گرچه «مشهور» است، سندش را ندارم)

و بنا بر روایاتی که هم در نزد شیعیان و هم در نزد سنیان هست، وقتیکه قائم آل محمد (عج) ظهور کند، ظهورش طوری خواهد بود که: «بات بدین جدید و قرآن جدید» یعنی پس از اینکه ظهور کرد، احساس اولیه ای که مردم پیدا خواهند کرد این است که مطالبی که این آقا میگوید از اسلام (آنطور که ما اسلام را شناخته ایم) نیست، یا اینکه خواهند گفت مطالبی که این آقا میگوید با قرآن (آنطور که ما فهمیده ایم) خیلی تفاوت دارد، و . . . (این مطلب را از ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار -ترجمه علی دوانی- نقل کرده ام)

محتوای این سه گروه روایات، برای این قلم که (چنانکه در سطور قبل دیده اید) یک مورد از «أفت»های کیفیتی قرآن عثمانی را برشمرده، بسیار جالب است. با توجه به سه گروه روایتی که فوقاً ذکر کرده ایم، مطالعه و تفسیر قرآن بر حسب ترتیب نزول، به قرآن جمع آوری امیرالمومنین علی (ع) نزدیکتر است، و طبعاً، بر حسب اینکه کدام لیست کدام مولف به قرآن جمع آوری آن بزرگوار نزدیکتر باشد، به همان مقدار از «اختلاف زائی» تفاسیر و احکام کم و کمتر خواهد شد.

دو نمونه عظیم از اختلافات ناشی از تدوین قرآن عثمانی

۱ - اختلاف عظیم در فهم قرآن

چنانکه فوقاً ذیلِ تیتِر «سه گروه روایت» ذکر کرده ایم، قرآن جمع آورِ علی (ع)، اختلاف زدا، و قرآن عثمانی علاوه بر اینکه از لحاظ نور و هدی و تبیان کل شی بودن، «أفت»هایی دارد، علاوه بر «أفت»ها، به دلیلی که در تاریخ هزار و چندصد ساله اسلام، دیده میشود، «اختلاف زا» هم بوده است.

در طول تاریخ اسلام، تالیفات کتبی، تحت عنوان تفسیر قرآن، همواره بوده، و اینک هم هست، و پیش بینی معقولانه هم میگوید در آینده هم خواهد بود! چرا اینطور بوده و چرا باید همینطور باشد؟

دلیلش ساده است، خود قرآن عثمانی اختلاف زا است.

این «اختلاف زائی» را در دو زمینه، به وضوح، می بینیم: ۱ - تفاسیر قرآن ۲ - احکام

زمینه اول: اختلافات در تفاسیر قرآن

تفاسیری که در این ۱۴۰۰ سال و اندی از سوی همه فرق بر قرآن نوشته شده، آنچنان زیاد است که واقعا میتوان عبارت لاثخصی را (نه از لحاظ معنی لغوی بلکه از لحاظ معنی اصطلاحی) راجع به آنها بکار برد، آنهایی که (مثلا) در کتاب «المفسرون حیاتهم و منهجهم» (استاد محمد علی ایازی) نام برده شده و شمه ای هم در باره پدید آوردنشان و نیز تشریح روش شان ذکر شده، فقط، منحصر است به تفاسیری که این اقبال را یافته اند که بصورت مجلدات در آیند، و همچنین این اقبال دیگر را یافته اند که بتوانند «بمانند» تا کسانی نامی از آنها در کتب شان بیاورند، و تفاسیری که به دلایل عمده ای از قبیل فقر عمومی زمان نگارش شان، و دوری صاحبان شان از مراکز قدرت و ثروت، و بغض رقم زندگان زمانه، و عواملی از این دست، اصلا نتوانسته اند از حالت «تک نسخه ای» عبور کنند، و ناچار در حد میراث محترم معنوی یک خانواده مدتی ماندند، و مآلا پس از چند دهه گم و گور شدند، با تخمینی عقل پسند، بسیار بیشترند از آنهایی که امروز لااقل نامی از آن ها در کتبی مانند کتاب استاد ایازی

هست.

زیادی تفاسیر نگاشته شده مذکور، اعم از آن تعدادی که مانند قله کوه یخ دیده میشوند، و بقیه که بسیار بسیار بیشتر از آن است، و دیده نمیشوند، حاکی از چیست؟ یکی از چیزهایی که زیادی تعداد، حکایت از آن میکند، وجود اختلافات در فهم و برداشت از معانی پاراگراف ها یا آیات یا کلمات قرآنی است! با توجه به آنچه فوقاً در ذیل تیتیر «سه گروه روایات» گفته ایم، و نیز آنچه در همین قسمت داریم عرض میکنیم، ملاحظه میشود که چه جنایت هولناکی در اثر تحویل نگرفتن و بی اعتنائی نسبت به قرآنی که امام علی (ع) جمع آوری کرده بودند، در حق مسلمانانی که در قرون پس از صدر اسلام پا به عرصه وجود گذاشته اند، به وقوع پیوسته است!

۲ - اختلافات در احکام و افتائات

در این باره چه بگوئیم که هر چه بگوئیم به یک «جائی» بر میخورد! اما علی الحساب چند فقره دم دستی و مشهور اختلافات موجود در امر افتاء را در همین زمان معاصر خودمان در حوزه فقه شیعه، از فضای اینترنتی نقل میکنیم، باشد که مطلب را کمی روشن کند:

امطالب ذیل که با نقطه چین مشخص شده به نقل از منابع مختلف

اینترنتی است:

چند فقره اختلافات مشهور در میان افتائات معاصرین شیعه

مثال (۱) اختلاف فاحش در حکم مراجع راجع به طواف

در اثر افزایش فوق العاده حجاج در سالهای اخیر و محدودیت حجم فضای مسجدالحرام و همچنین محدودیت زمان انجام مناسک که مجموع اینها سبب به زحمت افتادن حاجیان در بجا آوری اعمالشان میشود عربستان فضای جدیدی ایجاد کرده که شبیه به دو طبقه کردن محل طواف است .

در شماره ۱۹۷ هفته نامه ستاره صبح استفتائی در باره جواز یا عدم جواز طواف در فضای جدید فوق الذکر از پنج مرجع عالمقدر مشهور شیعه حلب نظر میکرد.

طبق معمول نظر مراجع بزرگوار با یکدیگر تفاوت و تضاد فاحشی داشت ، و در دو طیف بزرگ «مانعی ندارد» و «جایز نیست» قرار میگرفت که اجزاء هریک از طیف ها هم تفاوتی با یکدیگر داشت ، و البته تفاوت ها در طیف اخیر بزرگتر بود .

نزد مسلمانان - صرفنظر از وابستگی به نوع مذهبشان - این موضوع عادی است ، و اینهمه فرقه های مختلف - حتی متضاد - (از طالبان که دموکراسی را شرک قلمداد میکنند ، تا همانندان ما که آن را بهترین شیوه حکومت میدانند) وجود دارند ، و برای ما عادی است که گاهی ببینیم در گوشه ای از قم مردم روزه دارند و در گوشه دیگری عبد (فطر) گرفته و شربت و شیرینی میدهند .

اما علیرغم این عادت که کرده ایم ، این سوال همچنان باقی می ماند که ، مگر حکم الهی در مورد یک موضوع واحد چندان است؟

عقل معمولی که همه انسانها (غیر از اقلیتی سفیه و مجنون) از آن برخوردارند چنین حکم میکند که دستور خداوند در باره موضوع واحد بیش از یکی نیست، پس چرا در جهان فتواها، حکم خداوند چندین و چندان میشود، که برخی با برخی دیگر مخالفت و حتی تضاد فاحش دارند؟

(مثال ۲) ایرادهائی که خود فقهاء بر فقه موجود دارند

نمونه ای از فتوهای آیه الله طهرانی

بدن کفار پاک می باشد؛ بدن هر انسانی پاک است اگر چه کافر، مشرک، مسیحی، یهودی، ناصبی، غالی و یا... باشد،

مسکرات پاکند؛ مسکرات چه از آب انگور یا خرما باشند که لفظ شراب هر دو را در بر دارد به کلی پاکند ...

سن بلوغ دختران و پسران یکی است ...

سجده بر فرش و زیلو هم اشکالی ندارد ...

نماز مسافر در هر کجا باشد شکسته نیست ...

سادات ویژگی بر خمس ندارند (حق خمس بر یک ششم است نه نصف)

خمس هرگز ویژگی برای سادات ندارد.

هر جا که دولت اسلامی شایسته ای وجود داشته باشد لازم است خمس و زکاتها بوسیله ی این دولت به مصرف شایسته ی مقررّه برسد، تا نیازهای جامعه ی اسلامی کلاً برآورده شود...

خرید، فروش و ساختن عروسک یا مجسمه ی حیوان و یا انسان اشکالی ندارد مگر سیگار حرام است...

(مثال ۳) نمونه ای از فتواهای آیه الله جناتی

مرد بودن در مجتهدی که مورد تقلید قرار می گیرد شرط نیست.

اعلم بودن مجتهد در تقلید از او شرط نیست، بلکه ... تشخیص اینکه کدام یک از آن دو مجتهد در مقام تفریع کمتر اشتباه می کند تا آنکه اعلم باشد و کدام یک از آنها بیشتر تا آنکه غیر اعلم باشد، بسیار مشکل است.

غیر مسلمانان از هر نوع و قسمی که باشند (اهل کتاب، مشرکین و ملحدین) ذاتاً و از نظر جسمی و بدنی پاک هستند و اگر از چیزهایی که در نظر مسلمانان نجس میباشد، اجتناب کنند، نجاست عرضی هم ندارند.

تصدی مقام قضاوت توسط زن در صورتی که شرایط آن را دارا باشد، مانعی ندارد.

اذن پدر در ازدواج دختری که بگونه کامل مصلحت و مفسده را درک می کند و تحت تأثیر احساسات قرار نمی گیرد، شرط نیست و اختیار با خود اوست.

پیدایش بلوغ دختر به عادت ماهانه است...

پیرون رفتن زن از منزل در صورتی که با حق شوهر منافات داشته باشد، باید از او اذن بگیرد وگرنه اذن او معتبر نیست...

عقیم کردن زن از راه جراحی و یا غیر آن جایز نیست...

آبستنی زن با اسپرم غیر همسر در صورتی که همسر وی عقیم و راضی باشد و این کار با ارتکاب حرام شرعی همراه نباشد، جایز می باشد...

اگر آبستنی زن با اسپرم غیر همسر انجام پذیرد، کودک به صاحب اسپرم ملحق می شود نه به همسر او، ولی مادر کودک همان است که از او متولد شده است...

زن می تواند بدون رضایت شوهر از بچه دار شدن خود جلوگیری کند ولی مرد نمی تواند بدون رضایت زنش، او را مجبور به بچه دار نشدن کند ولی با رضایت او مانعی ندارد...

ازدواج با زنان اهل کتاب (زرتشتی، یهودی و مسیحی)، برای مسلمان مانعی ندارد

ازدواج با زنان کتابی، چه آنکه بگونه موقت باشد و چه بگونه دائم و همیشگی، جایز است

دایره زدن در عروسی ها بگونه ای که متداول می باشد، جایز است و حتی برخی از فقهای پیشین ترک آن را مکروه دانسته اند و عروسی خوب آن عروسی است که شادی بخش و پر سر و صدا باشد، ولی مقرون به چیزهایی که در شرع مقدس اسلام حرام است، نباشد

پولی را که زنان خواننده در عروسی ها می گیرند، حلال است

رقصیدن زنان برای زنان و مردان برای مردان در مجالس عروسی و مناسبات فرح و شادی اشکال ندارد

خوش آمدن افراد از برخی آهنگ ها حرام نیست، زمانی حرام است که شنیدن آن از انسان به کلی سلب اختیار کند. اما اگر آهنگی که حلال است با ارتکاب فعل حرام همراه باشد، شنیدن آن حرام می شود...

کف زدن در مجالس جشن و سخنرانی جهت تشویق و به عنوان شادی مانعی ندارد استعمال آلات لهوی که برای جانداختن و پرداختن آوازهای نیکو و مقرون به شعرهایی که دارای مضمون عالی در بعد دینی، مذهبی، عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است، مانعی ندارد.

امروزه در حکومت اسلامی آلات لهوی از آلات مشترک به شمار می آیند

بازی کردن با آلاتی از قبیل نرد، پاسور و شطرنج در صورتی که به عنوان ورزش فکری، تقویت بنیه ریاضی و یا سرگرمی باشد و در آن برد و باخت نباشد اشکال ندارد، حتی اگر عنوان آلت قمار از آنها زایل نشده باشد

مجسمه سازی که امروزه به عنوان فن و هنر گراتقدر و ارزشمند به شمار می آید و از انگیزه های مذموم و ناپسند و از آلودگی، شرک و قصد تشبه به خالق، میرا است و با تحول زمان و شرایط آن، ملاک حرمت و یا کراهت آن متحول شده، اشکال ندارد

ذبح قربانی باید در منی باشد ولی اگر نیازمندی در آنجا نباشد که از گوشت آن استفاده کند، جایز است به وسیله نایب در بلد خود و یا غیر آن در هر جا که فقیر و مستمند باشد، قربانینماید.

(مثال ۴)

سایر اختلافاتی که فتوای برخی از علما با بعضی از فتاوای مشهور دارند که مثال های خیلی زیادی دارد و ما برای رعایت اختصار فقط به ذکر نام بعضی از سر فصل های آنها می پردازیم:

- ۱ - موضوع عرصه و اعیان که عرصه به زن ارث نمیرسد (و برخی میگویند میرسد)
- ۲ - حیض و استحاضه که قبلا زن بالای ۵۰ سال را یائسه میگفتند و اگر خون میدید آن را استحاضه حساب میکردند.
- ۳ - سن بلوغ دختران
- ۴ - نوشیدن آب به قدر رفع ناراحتی روزه دار در این روزهای داغ و بلند ماه رمضان که مصادف ماه های تیر و مرداد است برای اشکال ندارد (که برخی آن را مبطل روزه میدانند)
- ۵ - حج (که عناوین زیادی از سرفصل های احکام آن مورد اختلاف شدید است)
- ۶ - حقوق زنان
- ۷ - ازداد
- ۸ - وغیره وغیره (که اگر بخواهیم نمونه بیاوریم زیاد است ولی همین مقدار برای رساندن منظور کافی است)

مثال (۵)

این بزرگوار جدید

آقای سید کمال حدیری که این روزها در فضاهای مجازی چهره ای شناخته شده است، روحانی است که به اظهار خودش ۶۰ سال سن دارد، و از طرف دوستدارانش به لقب «آیه الله» ملقب است، و علاقمندانش روز به روز بیشتر میشوند، و وقتی به فارسی سخن میگوید لحجه غلیظ عربی-عراقی اش فوراً جلب توجه میکند، در چند مصاحبه که از او در یوتیوب دیده ام، چنان سخنان خارج از عاداتی که ما به شنودن آنها عادت نداریم میگوید که در جای خویش بسیار قابل توجه است، چیزی که به این بحث جاری مربوط میشود این است که ایشان، نه فقط در برخی احکام، بلکه حتی به برخی از باورهای هزار ساله ما نیز، ایراد و خدشه وارد میکند و استدلال هایش هم طوری است که نمیتوان به سادگی انگیز (مثلاً بیسواد یا ...) بر او زد

خوب، چنانکه ملاحظه کردید، امروز، در جهان شیعه، در قرن بیست و یک، در میان علماء، اختلاف نظر، نه فقط در افتاتات، بلکه حتی در بالاتر از آن نیز، دیده میشود، اینک بهتر است نگاهی به قبل تر داشته و بینیم اساساً اصول جا افتاده علمای شیعه در خصوص افتاتات چه بوده است:

همه صاحبان فتوا مدعی اند که مبنای استخراج حکم چهار چیز است:

قرآن

احادیث

اجماع

عقل

اجماع را که در این ۱۴۰۰ سال کسی ندیده

میماند سه چیز: قرآن و احادیث و عقل

قرآن هم که گرچه به نظر آنان «قطعی السند» است اما به علت «ظنی الدلالة» بودن

(از نظر آنها البته) نمیتوان از آن بطور قطعی به حکمی رسید

لذا میماند احادیث و عقل

عقل هم که آن چیزی که مردم به آن عقل میگویند نیست، بلکه منظور از آن چیزی

است که بدر آخرت میخورد (العقل ما عُبد به الرحمان واكتسب به الجنان)

بنابراین فقط میماند احادیث!

موضوع فوق لطیفه به نظر می آید، اما واقعیت تلخی است که اگر در آن دقت شود

دیده خواهد شد که متأسفانه همانطور هم است.

مثلا در این ۱۴۰۰ سال یک اجماع علماء هم واقع نشده، زیرا اساسا حتی یکبار هم

یک «شورای علماء» به وقوع نرسیده، تا از آن، اساسا، امکان وقوع اجماع متصور باشد.

راجع به قرآن هم با گستردگی تشتت تفاسیر که فوقا شمه ای از آن را بیان کرده ایم،

گوشه ای از مشکل روی مینماید.

راجع به احکام هم با نشان دادن گستردگی تشتت در افتاء که فوقا شمه ای از آن را

بیان کرده ایم، گوشه هایی از مشکل روی نمود.

قابل توجه است که بر اساس یک نوع از تفسیر قرآن، یک نوع فقه داعشی (اعم از شیعه و سنی)، و بر اساس یک نوع دیگر از تفسیر قرآن، یک نوع فقه متضاد با فقه داعشی (اعم از شیعه و سنی) بوجود می آید.

ان قلت

ممکن است کسی اشکال کند که مگر «داعش شیعی» هم داریم؟

داعش یک مشخصات عمومی داشت که آن مشخصات در طول تاریخ بشر، در همه ادیان نمونه هایی داشته است، مثلاً خوارج و قرامطه و بخشی از اسماعیلیه نمونه های تاریخی چیزی بوده و مشخصاتی (از قبیل نص گرایی افراطی، و میل مفرط به اعمال خشونت، و کم علمی، و...) داشته اند که در زمان ما آن مشخصات بطور بارز و پررنگ در جریان داعش دیده شده است، لذا، چون در جهان تشیع هم کسانی درین علماء (حتی در بالاترین درجات) هستند که مشخصات داعشی دارند، از این بابت، عبارت «داعش شیعی» را اصطلاح کرده ایم.

خلاصه:

تشتت گسترده در تفسیر قرآن، و نیز تشتت گسترده در افتاء، نتیجه مستقیم نوع جمع آوری است که از قرآن صورت گرفته، و آن، ذاتا و ماهیتا، «اختلاف زا» است، و این اختلاف زائی، در عصر خلفاء اولیه چندان محسوس نبود، و سکوت در مقابل آن واجب بود، زیرا کوچکترین بحثی در باره آن به تفرق اساسی مسلمین منجر میشد، و اصل دین را مورد تهدید جدی قرار میداد، اما، امروز، که آن خطر وجود ندارد، مطرح کردن علت اصلی اینهمه تشتت و اختلاف، در تفسیر و نیز در افتاءات، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه لازم و حتی میتوان گفت لازم ترین امر است.

ضرر عظیمی که عدم ترتیب نزول در قرآن عثمانی به فهم قرآن زد

اهمیت پرداختن به این موضوع

البته در همین کتاب، در بخش «اهمیت ترتیب نزول سوره ها» (در فصل «آموزش روش این تفسیر» بحثی کرده ایم، اما ناچاریم در اینجا نیز به قسمتی از ادامه همان بحث بپردازیم:

چنانکه فوقاً دیده اید، بیشترین اهمیت علم به ترتیب نزول سوره ها، نزدیک شدن به قرآن جمع آوری امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) است، که چنانکه فوقاً دیدیم، در جهت کم کردن اختلاف ها بین علماء مسلمان است.

از طرفی در ۱۳۰۰ سال اولیه هجری نظر غالب در بین علماء در جهان اسلام این بوده که ترتیب قرار گرفتن سوره ها در قرآن عثمانی توقیفی است (یعنی به توصیه مستقیم خدا یا رسول او (ص) است)، فقط در این ۱۴۰ سال (قمری) اخیر اینک سال ۱۳۹۸ شمسی و ۱۴۴۰ قمری است طرفدارانش تقلیل قابل ملاحظه ای یافت، و حتی آقای ایازی که روحانی تفسیر شناس است، و در دانشگاه در سطح دکترا تدریس میکنند، و در حوزه قم عضو مجمع مدرسان میباشند، نام کسانی را ذکر کرده که تفسیر قرآن نوشته اند و ترتیب کار آنها، نه بر اساس ترتیب قرآن عثمانی، بلکه بر حسب جدول ترتیب نزولی بوده که مورد تاییدشان بوده است.

یعنی در ۱۳۰۰ سال اولیه هجری، نظر «توقیفی بودن ترتیب سوره ها در قرآن عثمانی»، آنقدر قرص و محکم و غیر قابل خدشه بود که تفسیری جز به همان ترتیب نگاشته نشد، و در این ۱۴۰ سال (هجری) اخیر، نه تنها آن گفتمان بسیار ضعیف شده، بلکه حتی چهار مفسر (که توسط استاد ایازی فوق الذکر نام برده شده اند) تفسیرشان را بر اساس جدولی ترتیب داده اند که با جدول اسامی سوره ها در قرآن عثمانی تفاوت اساسی دارد.

البته هنوز هم گفتمان غالب علماء، در خصوص ترتیب آیات در داخل هر سوره، مبنی بر «توقیفی» بودن آنهاست، غیر از مرحوم علامه طباطبائی (چنانکه در صفحات قبل

گفته ایم)، و قول ایشان، دالّ بر موضوع مذکور، در ذیل آیه ۹ سوره حجر (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) در تفسیرشان به نام «المیزان» آمده است.

البته ما در بخش قبلی (جمع آوری قرآن) گفته ایم که در نحوه جمع آوری عثمانی عناصری از ماهیت اصلی قرآن (نور و بیان و تبیان کل شیء و فرقان و ... بودن قرآن) یا از بین رفته یا تقلیل معتناهی یافته است، و در همین بخش جا دارد که به بعضی از وجوه آن که این قلم به آن پی برده، اشاره ای بشود، بدیهی است که آنچه ما فهمیده ایم کمی است از بسیار و مشتکی است از خروار، و بقیه را آیندگان خواهند فهمید:

[مطالبی که در ذیل با حروف متفاوت می آید، به نقل از کتاب «ترتیب و تاریخ نزول سوره از همین قلم است:]

یک بچه مسلمان را تصور کنید که در خانواده ای متدین به دنیا آمده و همراه پدرش به مسجد هم میرود و در ماه مبارک رمضان در باره ثواب مطالعه قرآن بسیاری می شنود و در مدرسه هم ضمن دروس مربوطه در باره لزوم تعمق و تدبیر در قرآن مطالبی می خواند و نمره خوب هم می گیرد، چنین کسی، وقتی که کمی بزرگتر شد تمایل زیادی به مطالعه قرآن دارد.

او سعی میکند به کمک ترجمه های موجود، لا اقل یکبار هم که شده قرآن را از ابتدا تا انتها بخواند.

چنین کسی در باره «ربا» در همان اوائل سیر قرآنی خویش در سوره بقره رباخوار را «شخص بسیار بدی که به خدا و رسول اعلان جنگ داده» می شناسد، اما، بعداً در سوره روم، که در اواسط قرآن است میخواند که ربا نزد خداوند ثوابی ایجاد نمیکند! (... فلا یربوا عند الله...) یعنی خطرش همینقدر است که نزد خدا کار خوبی محسوب نمیشود نه اینکه موضوعی باشد خیلی خطرناک و در حد اعلان جنگ با خدا و رسولش، همین شخص در سوره بقره و نساء و مائده تصویری از بنی اسرائیل پیدا میکند و آنها را قومی نا فرمان در مقابل فرمان های الهی و تکذیب کننده رسولان و تحریف کننده تورات و قاتل پیامبران می شناسد، ولی در اواسط قرآن در سوره های دخان و چند

جای دیگر آنها را «قوم برگزیده خداوند» (و لقد اخترنا هم علی علم علی العالمین) می بیند!

همین شخص در سوره بقره میخواند که اگر کسی شکی درباره الهی بودن قرآن دارد بداند که کسی نمیتواند حتی یک سوره هم مانند قرآن بیاورد، ولی همینطور که جلو میروند می بیند در سوره هود برای همان منظور، بجای اینکه موضوع تخفیف داده شود، سنگین تر گشته و بجای یک سوره ده سوره پیشنهاد شده، و باز هم که جلوتر میروند می بیند در سوره اسراء موضوع باز هم افزایش پیدا کرده و به کل قرآن رسیده است. همین شخص می بیند، در شش آیه اول سوره دخان، از شبی پر برکت سخن رفته، اما، در آخر قرآن می بیند شب قدر با شرح کافی و مناسب یاد شده، و او تعجب میکند که چرا قبل از سوره دخان آن «لیلۀ مبارکه» (شب پر سود) معرفی نشده است. همین شخص می بیند در سوره انفال مومنان را مورد عتاب شدیدی قرار داده که چرا اسیر گرفته اید و بعداً در اواخر قرآن، در سوره محمد(ص) می بیند به مسلمانان توصیه اکید کرده که هم و غم آنان در ابتدای جنگ می باید پیروزی در جنگ باشد نه اسیر گرفتن.

این شخص، در سیر قرآنی خویش مشکلات زیاد دیگری هم می یابد که ما به علت رعایت اختصار از ذکر آنها چشم می پوشیم.

این شخص پس از اتمام مطالعه اش گرچه این دلخوشی را دارد که «ثواب»ی کسب کرده، و چه بسا خوشحال هم باشد که خداوند چنین توفیقی به او داده است، اما بسیار بعید است که چنین شخصی تمایل دو باره ای برای تکرار آن کار پیدا کند و به آن باز گردد.

اما اگر همین شخص قرآن را به ترتیب نزول بخواند از مطالعه اش لذت می برد، و تقریباً هیچیک از آن مشکلات را نخواهد داشت، و تمایل برای تکرار آن تجربه را نیز نخواهد داشت و چه بسا بعداً تمایل به فراگیری زبان عربی هم پیدا کند، و کم کم به یک قرآن پژوه هم مبدل گردد.

مثال دیگر:

این قلم در سال ۴۷ که وارد دانشگاه شد، جوّ دانشگاه را در دست کسانی دید که بی تعارف خود را بیدین می نامیدند، اما، در عین حال، ویتیرینی که ارائه میدادند جذاب بود.

برایند این وضع با ذهنیات مذهبی عامیانه اش این بود که تصمیم گرفت تکلیفش را با خویش روشن کند.

آنقدر مطالعه داشت که بداند این پروسه از راه های فلسفی و یا عرفانی به جایی نمیرسد زیرا فلاسفه دائما سخن یکدیگر را نقض یا نقد میکنند و تجربه های عرفانی قابل انتقال به غیر نیست.

آنقدر زمینه مذهبی داشت که بداند مسلمانان اعجاز قرآن را راهی برای کسب اطمینان و دفع شک میدانند و مصمم شد این راه را برود و نتیجه اش را - هرچه شد - بپذیرد، و لذا از همان اول با دید بیطرفانه به مطالعه قرآن پرداخت.

یکبار با زحمت کل قرآن را با دقت و تأنی به کمک مطالعه همزمان ترجمه های مرحومان ابوالقاسم پاینده و (ترجمه - زیرنویس) کاظم معزی خواند و برایش جالب بود که در قرآن چیزهای زیادی دید که با پیش - ذهنیت های امثال او تفاوت آشکار داشت و این او را مصرّتر کرد، بار دوم یا سوم چنین مطالعه ای بود که تصدیق کرد قرآن بالاتر است از اینکه بتواند کار بشر باشد و از آن زمان - که حدودا سال ۱۳۵۰ بود، دیگر قرآن از دستش نیافتاد، شروع میکرد، ادامه میداد، به آخرش میرسید، و باز از اول شروع میکرد.

او، در ضمن همین نوع مطالعه اش تخمین میزد که سوره بقره باید مقدم بر سوره انفال باشد که در اولی مردم را به بلیغ ترین بیان به جهاد در راه خدا تشویق کرده و در دومی شرح جنگ وقوع یافته را داده است.

همچنین او درک میکرد که «چک لیست» های قرآنی بطور معقول و منطقی می باید از طرف ساده و آسان به طرف پیچیده و سنگین بوده باشد لذا می باید سوره معارج مقدم بر مومنون، و آن مقدم بر فرقان باشد، اما میدید در ترتیب رایج برعکس است و این شباهت دارد به اینکه از دانش آموزی که هنوز اصول پایه ریاضی را هم نشنیده،

حل معادلات بغرنج را بخواهیم .

همچنین داستان های بنی اسرائیل به او میگفت که سوره طه می باید مقدم بر اعراف باشد ، و همچنین اعراف می باید مقدم بر بقره باشد که در ترتیب رایج برعکس است. همچنین داستان های آفرینش به او میگفت که سوره اسراء باید مقدم بر سوره حجر باشد ، و آن مقدم بر طه ، و آن مقدم بر اعراف ، و آن مقدم بر کهف ، و آن مقدم بر بقره باشد .

این قلم در طول چنین مطالعه مکرری از قرآن متوجه شد که در بالای ابتدای هر سوره - در ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاینده - چیزی درج شده ، شبیه : (نام سوره) نزلت بعد (نام سوره دیگر) ، (مثلا در بالای سوره مدثر : نزلت بعد العلق)
او همه اینها را روی کاغذی نوشت و از روی آن یک لیست ترتیب نزول استخراج کرد (که بعدها فهمید این همان لیست ابن عباس است) و برایش جالب بود که در این ترتیب سوره ها بسیاری از آن اشکالات را نمیدید .

مثال دیگر :

کسی را پیدا کنید که تاکنون قرآن نخوانده باشد (البته متأسفانه چنین کسانی خیلی زیادند) آنگاه به او بگوئید آیات ۴۰ تا ۱۰۳ سوره بقره را بخواند و به شما بگوید چه فهمیده ، جواب او این خواهد بود : «چیزی نفهمیدم»
آنگاه به او بگوئید آیات ۹ تا ۹۹ سوره طه و پس از آن آیات ۱۰۳ تا ۱۷۱ سوره اعراف را خوانده و سپس آن قسمت سوره بقره را مجدداً بخواند و بگوید چه فهمیده ، او این بار خواهد گفت : «خیلی از آن مطالب قبلی را اینک می فهمم»

مثال دیگر :

حقیقتش ، مثال در این باره زیاد ، و روش ما پرهیز از تطویل است ، و لذا از ذکر مثال های بیش از این میگذریم.

[پایان نقل قول]

ملاحظه فرمودید که!

رعایت نکردن ترتیب نزول، چه در مطالعه و چه در تفسیر، خواننده عادی که بجای خود، بلکه حتی مفسران بزرگ قرآن را، هم به خطا در فهم می اندازد، و هم مانع از درک حقایق مهمی میشود که در صورت رعایتش مانع از درک آن حقایق مهم نمیشد.

این قلم این مقدار از اُفت کیفیت را متوجه شد

آیا اُفت کیفیت ذکر شده، فقط محدود به همین است؟
بعید به نظر می آید، و بلکه می باید متوقع بود، آیندگان، هم حوزه های جدیدی بیابند که اُفت کیفیت در آن حوزه ها را نیز بیان کنند،

سه گروه روایت

ذیل تیتَر فوق، کمی بالاتر، مطالبی گفته ایم،
در اینجا قصد تکرار آنها را نداریم،
فقط قصد داریم با تکرار تیتَر، به اهمیت آن قسمت توجه دهیم و اضافه کنیم که:

با توجه به سه گروه روایتی که فوقا ذکر کرده ایم، مطالعه و تفسیر قرآن بر حسب ترتیب نزول به قرآن جمع آوری امیرالمومنین علی (ع) نزدیکتر است، و طبعاً، بر حسب اینکه کدام لیست کدام مولف به قرآن جمع آوری آن بزرگوار نزدیکتر باشد، به همان مقدار از «اختلاف زائی» تفاسیر و احکام کم و کمتر خواهد شد.

اعجاز قرآن

اعتقاد به اعجاز قرآن یعنی چه؟

اعتقاد به اعجاز قرآن یعنی اینکه شخص معتقد باشد قرآن کلام خداست، و «همانند آوری مانند قرآن»، از سوی بشر (بلکه حتی از سوی هر موجودی غیر از خداوند متعال - جلّ جلاله)، محال است. زیرا برای همانند آوری مذکور، علمی همتر از علم خداوند لازم است (انزله بعلمه - ۱۶۶ سوره نساء) که موجود بودن آن نزد هر مخلوق (و بلکه کلیه مخلوقات) محال است.

مبنای قرآنی موضوع فوق کم نیست، و آیات ذیل گوشه ای از آن است:

در آیه ۸۸ سوره اسراء چنین گفته شده که اگر تمام جن و انس اجتماع کنند که مانند قرآن را بیاورند نخواهند توانست، در آیه های ۱۲ تا ۱۴ سوره هود، همین مطلب را با تخفیف مطلب به ده سوره، در خطاب به تکذیبگران، مجدداً، خاطرنشان نموده است، در آیه ۳۸ سوره یونس همین پیشگویی را باز هم تخفیف داده و به یک سوره موکول کرده است، در آیه ۲۳ سوره بقره، باز هم بر همان تخفیف پای فشرده و آن را علاوه بر اینکه به یک سوره رسانده، اضافه کرده که «اگر این کار را نکردید، که هرگز هم نخواهید کرد، پس، (از قیامت و نتیجه تکذیب این رسول برحذر باشید) ...»

اینها آیاتی است که صریحاً به مبارز طلبی پرداخته، ولی، آیاتی که تلویحاً به همین امر پرداخته، (مثلاً همان آیه ۱۶۶ نساء که فوقاً ذکر شده)، بیشتر است از آیاتی که فوقاً ذکر شده،

خوب، قرآن هزار و چند صد سال است که هست، و معتقدان به قرآن، و همچنین مخالفان قرآن، نیز، به همین مدت بوده اند، و ما تا امروز به چیزی که شاهد بر نقض موضوع مبارز طلبی مذکور باشد، برنخورده ایم.

خوب، حالا ممکن است بگوئیم معنی اعجاز قرآن را فهمیدیم ولی قرآن «از چه لحاظی» معجزه است؟

تطور موضوعی اعجاز قرآن، از آغاز تا کنون

بطور کلی، منشاء اعتقاد به اعجاز قرآن در متن خود قرآن هست، ولی بطور مشخص معلوم نیست مسلمانان در باره آن، (به خصوص در باره «مبارز طلبی»هایی که فوقاً بر اساس آیاتی که از سوره های اسراء و هود و یونس و بقره به عنوان شاهد اشاره کرده ایم)، چه عناصری را به عنوان «عنصر های اعجازی» می شناخته و قبول کرده بودند.

«سید رضی» که مولف «نهج البلاغه» در مقدمه این کتاب گفته که من از سخنان مولای متقیان قسمت هایی را که بارِ بلاغتی بالا و والائی داشته اند جمع آوری کرده ام (اسم کتاب هم موید همین سخن است) نهج البلاغه یعنی روشِ به بلاغت سخن گفتن[۱]

یعنی، هدف سید رضی از تالیف نهج البلاغه، ارزش های ادبی موجود در خطبه ها و نامه ها و سایر محتویات آن کتاب بوده است، نه سایر ارزش هایی که امروز برای این کتاب سترگ شناخته و شناسانده میشود!

سید رضی از برادرش معروف تر است، و علتش هم تالیف نهج البلاغه است که کتابی ماندگار شده است.

برادر سید رضی، سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ هجری قمری - ویکی پدیا) است، که در زمانِ حیاتشان، از سید رضی، به علم و «خیلی عالم» بودن، شناخته شده تر بوده، و در نظرِ مردم معاصرشان، سید مرتضی سرآمد علماء بوده و سید رضی از او به «مقام علمی نازل تر» شناخته شده بوده،

این سید مرتضی، در باب تحدی های قرآن (یعنی همان چیزی که در اندکی بالاتر آیاتی را ذکر کرده ایم که خداوند در قرآن از باب «مبارز طلبی» (همان رجزخوانی) قرآن را معجزه داسته) مطلبی گفته که خداوند در مورد قرآن از «صرفه» استفاده نموده است.

«صرفه» چیست؟

صرفه (اگر بخواهیم خلاصه کنیم) به معنی منصرف کردن است، یعنی خداوند رای کسانی را که بخواهند همانندی مانند یک سوره از قرآن را بیاورند، منصرف میکند و لذا آنها به آن کار موفق نمیشوند،

به عبارت دیگر، آوردن سوره ای مانند یکی از سوره های قرآن، محال و غیر ممکن نیست، بلکه چون موقوف است به اذن الهی، و خداوند هم به این کار اذن نمیدهد، لذا تا کنون این کار انجام نشده است!

البته این سخن خیلی ایراد ها دارد که ما مایل به پرداختن به آنها نیستیم، زیرا در آنصورت این مقال خیلی به درازا میکشد، اما ناگزیر از ذکر بزرگترین ایرادش میباشیم و آنها هم این است که:

اگر این سخن را قبول کنیم بزرگترین توهین را (معاذالله) به خداوند متعال کرده ایم، و او را به جایگاه یک متقلب و یک کلک باز تقلیل داده ایم،

یعنی او (جل جلاله) در متن قرآنش نه یکبار بلکه چند بار صراحتاً و بیش از آن تلویحاً، معارضان را به انجام کاری دعوت کرده، در حالیکه این دعوتش حقیقی نبوده و در آن (معاذالله) کلک بوده، بطوریکه مسابقه ای را که واقعی نبوده، واقعی جلوه داده، و این چیست جز (معاذالله) دروغ؟ دیگر اینکه در قرآنش گفته که این قرآن «انزله بعلمه» است، یعنی مانند آوری آن محال است، در حالیکه محال نیست، بلکه خداوند (معاذالله) کلک میزند بطوریکه از قوای الهی خویش سوء استفاده میکند و نمیگذارد جریان همانند آوری بطور سالم پیش برود. لذا اینکه تاکنون ندیده ایم چنین همانند آوری صورت گرفته باشد، معلول غیرقابل همانند آوری نبوده، بلکه معلول جلوگیری خداوند بوده، (به عبارت دیگر، اگر فرضیه «صرفه» منسوب به سید مرتضی را قبول کنیم، تلویحاً این را قبول کرده ایم که قرآن یک چیزی است که آوردن مانند آن ممکن است)

چرا یک «عالم برجسته» می باید چنین چیزی در باره اعجاز قرآن بگوید؟

بله، البته، او یک «عالم برجسته» بود، ولی فضایش محدود به قرن چهارم بود!

توضیح بیشتر

نقشه ای که ذیلا می بینید مربوط به قرن پنجم است



شکل (۱): نقشه دریاها آن گونه که در کتاب «التفهیم» بیرونی (تألیف

۴۲۰) آمده است. موزه بریتانیا، ۸۳۴۹. برگ ۵۸

یعنی ترسیم کننده باصطلاح «نقشه» فوق، معاصر سید مرتضی بوده است، و این، یعنی که در زمان سید مرتضی میزان علوم رایج در حدی بوده که نقشه جغرافیائی آن زمان، در حدِ چنین چیزی (کاملاً کودکانه، و در حد «چشم چشم دو ابرو» برای نقاشی کودکان امروز) بوده است!

سید مرتضی چه علمی را فاقد بوده؟

سید مرتضی نجوم نمیدانسته، ممکن است نجوم متدوال آن روزها (یعنی نجوم بطلمیوسی) را میدانسته، ولی، چنانکه میدانیم، آن نجوم، بیش از مشتی اباطیل نیست، و هنوز تا تولد واضع علم نجوم درست و حسابی (یعنی خواجه نصیر طوسی) چند قرن باقی بوده است!

سید مرتضی طب نمیدانسته، زیرا درست است که ابن سینا معاصر او بوده، اما، پیش فرضهایی مانند «العلم علمان: علم الابدان و علم الادیان» مانع کسی بوده که خود را صاحب علم برتر میدانسته، که برود نزد کسی که مدعی دارا بودن علم پائین تر است و تلمذ کند، بعلاوه، آنروزها اینطور نبوده که انتشار علم به سهولتِ امروز باشد، علاوه برآن، ابن سینا برای اینکه دست سلطان سلجوقی به او نرسد هر بُرهه ای در جایی بوده، وقتی که دست سلطان سلجوقی به او نمیرسد، سید مرتضی چطور میتواند به او دسترسی پیدا کند؟

سید مرتضی جغرافیا نمیدانسته، نقشه ای که فوقا نشان داده ایم، کار ابوریحان بیرونی است که او هم معاصر سید مرتضی بوده و میزان جغرافی دانی قرن پنجم از نقشه فوق پیداست! بعلاوه اینکه به دلایلی که در باره عدم احتمال اخذ طب از ابن سینا گفته ایم، تقریباً محال بوده که سید مرتضی همان مقدارِ قلیل از جغرافیا را از ابوریحان بیرونی اخذ کرده باشد.

سید مرتضی ریاضیات نمیدانسته، اختر عدد صفر متاخر بر زمان اوست، بعلاوه خواجه نصیر هنوز متولد نشده بوده، و عمر خیام هم مانند ابوریحان بیرونی

و ابن سینا در دسترس او نبوده اند.

سید مرتضی چه میدانسته؟ ایشان در ادبیات عرب و علم کلام استاد بوده، همین!

فرض کنید (فرض محال که محال نیست!) در زمان ما مرحوم سید مرتضی بیاید سر جلسه امتحان نهائی کسانی که میخواهند دیپلم دبیرستان را بگیرند، نمره ایشان چه خواهد بود؟

ایشان از ادبیات عرب نمره ۲۰، و از جغرافیا و نجوم و ریاضیات و فیزیک و زبان و امثالهم صفر خواهد گرفت و در نتیجه مردود خواهد شد! ایشان عالم بزرگواری بوده، ولی فقط در ادبیات عرب و علم کلام، آنهم فقط در آنچه در نیمه اول قرن چهارم تا نیمه اول قرن پنجم بوده است.

آیا این مطالب وهن و توهین سیدمرتضی است؟

خیر!

ایشان در زمانه ای میزیسته که علوم در آن زمانه این مقدار بوده، واینکه گفته میشود (مثلا) ابن سینا در ده سالگی، یا خواجه نصیر در دوازده سالگی «سرآمد» علماء زمان خویش بوده اند، از این طریق مفهوم میشود که به یاد داشته باشیم که «زمان» آنها کوچک و بشدت محدود بوده، و کسی که غم آب و نان نداشته و علاقه و استعداد هم داشته، میتواندسته در مدت زمان کوتاه «جامعیت» و «سرآمدی» پیدا کند.

برای اینکه موضوع به ذهن نزدیک شود باید اشاره شود به این حقیقت که (لا اقل در ایران خودمان) ۱۰۰ سال قبل، به هزاران سال قبل شبیه تر بوده تا به سی سال بعد خودش، (یعنی زندگی در سال ۱۳۰۰ هجری بسیار شبیه تر بوده به زندگی در سال ۱ هجری، و دور بوده نسبت به ۳۰ سال بعد، یعنی سال ۱۳۳۰ نسبت به آن خیلی پیشرفته و دارای تحولات بسیار در همه شئون ارزیابی میشده است.

روزنامه، رادیو، ارتش، ژاندارمری، شهربانی، شهرداری، اتومبیل، قطار، دبستان، دبیرستان،

دانشگاه، جاده های شوسه، دادگستری، چاپخانه، کارخانه های صنعتی، و و و، همه اش، در آن سی سال (۱۳۰۰ تا ۱۳۳۰) به منصف ظهور رسیده، و «جدید» بوده است

«علم» هم همینطور

در سال ۱۳۰۰ چه «علم»ی در ایران بوده؟

سال ۱۳۰۰ آخر عمر قاجاریه و اوائل عمر دوره جدید بود، به عبارت دیگر یک «نقطه عطف» در تاریخ ایران محسوب میشود.

در بین خانواده های ثروتمند قاجاری، یا منتسب به آنها، اشخاص فرهیخته ای وجود داشته اند، کسانی که زبان فرانسوی یا روسی میدانسته اند، نه اینکه فراوان بوده باشند، اما، نادر هم نبوده اند، همچنین کسانی که به اروپا مسافرت کرده و در آنجا تحصیلات دانشگاهی هم داشته باشند، وجود داشته اند.

یعنی مقداری از نوعی از علوم (مانند پزشکی و مهندسی و ادبیات و زبان فرانسوی و روسی)، در زمان قاجاریه، در بین ثروتمندان مرتبط یا نزدیک به حکومت، در ایران سال ۱۳۰۰، بوده، اما در بین مردم عادی کاملاً ناموجود بوده،

اما، آیا مردم عادی کاملاً عاری و خالی از هر نوع علمی بوده اند؟ نمیتوان چنین گفت، زیرا مردم عادی بشدت مذهبی بوده اند، و گرچه در اصل دین و مذهب بشدت قشری و سطحی بوده اند و دین و مذهب خویش را از ملأهای بیسواد و یا کم سواد اخذ میکرده اند، اما، با چاشنی تعصبات قوی و مناسک و مراسم مفصل که جزء جزء اجزاء آنها رنگ تقدس یافته بود، نوعی فرهنگ ایجاد شده بود که در نزد مردم کارکرد علم را یافته بود.

یعنی در بین ۲-۳ درصد از مردم که فوق مرفه و ثروتمند بوده اند، چیز رقیقی از پزشکی و مهندسی و ادبیات و هنر اروپائی وجود داشت، اما در بین ۹۷-۹۸ درصد بقیه، این چیز ها بکلی ناموجود بود، و بجای آن، عقاید دینی-مذهبی قشری بشدت آلوده به قشر ضخیمی از خرافات که با مناسک و مراسم و تعصبات قوی

تحکیم و تقویت میشد، رواج داشت.

این وضعیت سال ۱۳۰۰ بود، حالا تصور کنید هزار سال قبل از آن (که مردم کم تمدن تر و فقیر بوده اند) چگونه بوده است!

قرن چهارم نیز همینطورها بوده است

شکوفائی تمدن اسلامی، از قرن چهارم بطور جدی در همه ابعاد زندگی، کلید خورد، و در قرن هفتم به اوج رسید، اما، خود جهان اسلام، در اثر فسادهای حکومتی از درون پوسید، تا اینکه هجوم یک قوم وحشی بی تمدن گرسنه (یعنی مغول ها)، نصف جهان اسلام را به ویرانه ای تبدیل کرد.

علم هم توسط کسانی پیگیری میشد که یک طوری به منابع ثروت و قدرت وصل بودند، مثلاً «تحقیق ما للهند»، توسط ابوریحان بیرونی آفریده شد که در دربار سلطان سلجوقی بود، و مسافرت های او به هند (که منجر به تولید آن شاهکار شد) در جنب لشکرکشی های شاه سلجوقی به هند به وجود آمد، ابوعلی سینا نیز که همیشه از سلطان مذکور فراری بود، دائماً در ذیل یک قدرت حکومتی دیگر بود، که هم در مقابل سلطان سلجوقی حفظش کند و هم بتواند حداقل های پیشنیاز امور علمی را (که نوعاً «هزینه بر» بود) برایش فراهم کند.

قرن چهارم قرن «ظهور غول های علم» بود، ابن سینا، بیرونی، ابن هیثم، و بسیاری دیگر از این «غول های علم» تقریباً معاصر بودند، و قرن چهارم از این حیث، شبیه قرن هجده و نوزده میلادی در اروپا بود، اما یک چیز در مقایسه اروپای قرن هجده و نوزده میلادی با قرن چهارم هجری فرق داشت، و آنهم این بود که در قرون شکوفائی علمی اروپا، به دلیل رفتار حکومت ها که کار تحصیل علم را ارزان تر و ممکن تر کرده بودند، علوم و تکنولوژی، بیشتر در میان طبقات متوسط و از آنهم پایین تر، امکان نفوذ و رسوخ داشت، اما، در قرن چهارم هجری، علوم (به معنی ابن سینائی و ابوریحانی و ابن هیثمی و ... ی) فقط در جاهایی که ثروت و قدرت

موجود بود، وجود می یافت، و این نوع از علم در میان مردم راهی نداشت. اما علومی که به آنها علم دین گفته میشود، برعکس، در میان مردم راه داشت، زیرا علمای دین در مسجدی پیشنهاد بودند، و به مناسبت هایی منبر میرفتند و مردم عادی پای خطابت آنها حاضر میشدند.

یعنی مثل همان مثالی که فوقا در باره سال ۱۳۰۰ زده شد، خیلی بودند که از علومی مانند پزشکی و ریاضیات و زبانهای یونانی و رومی و سریانی باخبر بودند و از نوشت افزارها و ادوات گرانقیمت (مثلا اسطرلاب و امثال آن) استفاده میکردند و غم غذا و مسکن و هزینه ها را نداشتند، و اکثریتی که هیچ سر و کاری با این چیزها نداشتند، و بشدت غم غذا و لباس و هزینه ها را داشتند، اما، همین اکثریت، مسجد میرفتند و هر از گاهی خطابت یک عالم بزرگ را استماع میکردند،

لذا، علم (به معنی چیزهایی که امروز از این کلمه اراده میکنیم)، در میان زندگی مردم نفوذی نداشت، اما، علم دین در میان مردم نفوذ داشت! گرچه عالم مورد بحث با مثلا ابن سینا و ابوریحان و امثال آنها معاصر بودند، به دو دلیل صاحب این نوع علم، از صاحبان آن نوع علم دوری میکردند:

۱ - یک دلیل مهم، مشکلات حاصل از محدودیت های زمانه بود، به این معنی که آن روزها وسایلی نبود که خبر یک پدیده مهم را به همگان بدهد، مثلا ابوریحان با لشکر سلطان به اینجا و آنجا میرفته، پس از بازگشت کتابی می نوشته، اما اکثریت قاطع مردم از کل این واقعه، از ابتدا تا انتهایش، اساسا مطلع نمیشدند، و کتاب او هم قاعدتا در کتابخانه سلطنتی میماند.

۲ - اما دلیل مهمتر این بود که علوم دینی که در نزد مردم نفوذی داشت، اساسا (به علت: العلم علما علم الابدان و علم الادیان) اهمیتی به این نوع علمی که ما امروز آن را علم محسوب میکنیم نمیدادند، و و واجدش را اصلا «عالم» حساب

نمیکردند، بلکه حداکثر او را «فاضل» مینامیدند.

اگر هم لطفی میکردند و تواضعی بخرج میدادند و حالا یکجوری با غمض عین و لیت و لعل هم که شده او را «عالم» حساب میکردند، اما این اعتماد به نفس را داشتند که «علم عالی» نزد خودشان است، آنچه نزد آنان است «علم دانی» است، و این علاوه بر مسجد و منبر که داشتند مانع میشد که علاقه ای نشان دهند یا اقتباسی کنند یا فضایی برای ترویج یا تدریس برای «آن علم های ناضور» باز کنند.

خلاصه اینکه علم، به آن معنی که امروز از کلمه اش اراده میکنیم، در قرن چهارم امکان مردمی شدن را نیافت، و علم، در نزد مردم، مترادف بود به چیزی که امروز به آن «الاهیات» میگوئیم.

کمی عقب تر برویم

چنانکه عرض کردیم، علم، در نزد مردم، مترادف بود به چیزی که امروز به آن «الاهیات» میگوئیم.

منشاء الاهیات چیست؟

منشاء الاهیات فقط دو چیز است: قرآن و حدیث.

قرآن، تحویل میشود به تفاسیر قرآن که تا قرن چهارم بر مبنای احادیث بوده،

لذا منشاء الاهیات تا پایان قرن سوم (و آغاز قرن چهارم) روایات بوده است.

بنابراین، در آغاز قرن چهارم کسی که نزد مردم «عالم» نامیده میشد، با

«روایت دان» مترادف بوده است!

لذا، اینکه سید مرتضی، عالم بزرگی بوده، به این معنی است که او روایت دان بزرگی بوده است.

اینک میتوانیم سوالی را که در ابتدای این فصل مطرح کرده بودیم، دوباره مطرح کنیم، و آن این است:

چرا یک «عالم برجسته» می باید چنین چیزی در باره اعجاز قرآن بگوید؟

زیرا، آن عالم برجسته موردنظر، که سید مرتضی باشد، فقط یک روایت دان

برجسته ای بوده!

و در روایات، اعجاز قرآن، تا آن زمان، به ارزش های بلاغتی و فصاحتی پرداخته شده بوده، و مرحوم سید مرتضی نیز تحت تاثیر آن روایات قرار داشته، و وجه اعجازی دیگری نمی شناخته، و ضمناً چون «فصیح و بلیغ نوشتن» را امر ممکن میدانسته (که درست هم هست)، برای خروج از پارادوکس دوگانه ذیل الذکر موضوع «صرفه» را راه حل تلقی کرده، و آن را اظهار هم نموده است.

پارادوکسی که سید مرتضی در آن گیر افتاده بود این بود:

۱ - خداوند گفته کسی نخواهد توانست مانند قرآن را بیاورد

۲ - وجه بارز ارزشی سخن قرآنی فصاحت و بلاغت است که ضمناً ممکن الاکتساب هم هست

خطای سید مرتضی این بود که فصاحت و بلاغت را مهم ترین وجه بارز ارزشی کلام قرآنی دانسته بود،

در حالیکه امروز (تقریباً هزار سال پس از او) مولفه های متنوع و متعددی از وجوه بارز ارزشی کلام قرآنی شناخته شده است.

مولفه های اعجاز قرآن که تاکنون شناخته شده است:

۱

کثرت عجیب پیشگویی های تحقق یافته تاریخی،

این قسمت که با نقطه چین در زیر متن مشخص شده، به نقل از کتاب دیگرمان به نام «صدها پیشگویی های تحقق یافته قرآنی» است:

هر قدر که به قوانین حاکم بر جهان آشنا تر باشیم، می توانیم پیش بینی های درست تری از حوادث آینده داشته باشیم.

مثلاً با تکیه بر دستاوردهای علمی نجومی می توانیم با دقت خیلی زیاد خسوف و کسوف از حالا تا حتی ده هزار سال آینده را با دقتی در حد ثانیه زمان وقوع، پیشگویی کنیم و درست هم در بیاید.

هر قدر که علم ما دقیق تر باشد، پیش بینی ما نیز دقیق تر خواهد بود. در مورد حوادث اجتماعی و سیاسی و تاریخی نیز همینطور است.

جامعه بشری هم قوانینی دارد،

هر چند که علم ما نسبت به آن بهتر و دقیق تر باشد، می توانیم پیشگویی های درست تری داشته باشیم.

البته کشف قوانین مکانیک و نجوم از قوانین مربوط به چیزی که موضوع علوم انسانی نامیده میشود، بسیار آسان تر است.

مثلاً میتوانیم با دقت زیاد حتمیت وقوع برخی حوادث نجومی را پیشگویی کنیم، اما، نمیتوانیم با همان درجه دقت، حتمیت وقوع یک حادثه اجتماعی و یا سیاسی را قبل از وقوع آن پیشگویی بنمائیم.

پیشگوئی ظهور و یا سقوط حکومت‌ها و تعیین طرف پیروز یک جنگ-اگر نگوییم ناممکن-لا اقل میتوانیم بگوئیم بسیار مشکل است.

در زمان ما دو واقعه مهم اتفاق افتاد. یکی وقوع انقلاب در ایران (۱۳۵۷) و دیگری فروپاشی ابرقدرت شوروی (۱۹۹۰) بود.

این دو واقعه خیلی به این زمان (۱۳۹۴) نزدیک است. یکی حدود سی و هفت سال قبل از آن است و دیگری حدود بیست و شش سال. این دو واقعه آنقدر به زمان ما نزدیک است که میلیون‌ها نفر می‌توانند حوادث و اظهارنظرهای مربوط به ماه‌ها و حتی روزهای قبل از وقوع قطعی آن‌ها را به یاد بیاورند. اشخاص هستند و از آن مهم‌تر، روزنامه‌های آن روزها و نیز نوارها و لوح‌های فشرده اخبار رادیو-تلویزیونی آن روزها هم موجود است.

اگر به خاطرات اشخاص یا روزنامه‌ها مراجعه شود، به وضوح معلوم خواهد شد حتی عقل عقلاً نیز پیشگوئی صریحی نکرده‌اند که این دو واقعه وقوع خواهد یافت. البته اظهارنظرهای کلی و پیشگوئی‌های غیردقیق وجود داشت. مثلاً اینکه حکومت شاه به این صورت که هست نمی‌تواند ادامه یابد و در آینده شاهد تغییراتی خواهد بود. یا اینکه حکومت شوروی برای ادامه حیات خود نیاز به اصلاحات جدی دارد و به این صورت که هست، نمی‌تواند بعنوان یک ابرقدرت در صحنه جهانی وجود داشته باشد. اما کسی یک سال قبل از وقوع انقلاب در ایران پیشگوئی وقوع آن را (که یکسال دیگر حکومت شاه ساقط خواهد شد) نکرده و همچنین است راجع به فروپاشی شوروی.

اگر کسی پیدا بشود و این قبیل پیشگوئی‌هایی کند و پیشگوئی‌هایش درست هم در بیاید، او باید به یک منبع علمی غیر از علوم‌ی که بشر در دست دارد دسترسی داشته باشد.

همچنین پیشگوئی‌های کلی بلندمدت در مورد حوامع بشری آسان‌تر است از پیشگوئی‌های کوتاه‌مدت. بطوری که حتی می‌توان گفت پیشگوئی‌های کوتاه‌مدت

یعنی پیشگویی‌های حوادثی که ظرف چند روز و یا چند هفته و یا چند ماه و یا چند سال آینده رخ خواهد داد فعلاً غیرممکن است.

و آدم عاقل در صورتیکه بخواهد راجع به حوادث کوتاه‌مدت آینده صحبت کند، کلماتی مانند «احتمالاً» و «شاید» و «ممکن است» را بکار خواهد برد و پیشگویی قطعی و حتمی نخواهد کرد.

در قرآن پیشگویی‌های زیادی راجع به حوادث آینده وجود دارد که در آن، چه حوادث بلند مدت و چه حوادث کوتاه مدت پیشگویی شده و همه هم درست در آمده و حتی یک مورد هم خطا نداشته است.

از آن مشکلات، «پیشگویی‌های کشدار» است.

مثلاً اینکه پیشگویی شود فلان جریان یا فلان مکتب از بین نخواهد رفت.

آن جریان و آن مکتب در بین مردم وجود دارد و مخالفان کسی که این پیشگویی را کرده نیز وجود دارند و هر روز مترصد این هستند که ببینند آن جریان و آن مکتب کی از بین می‌رود و هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال که بگذرد و آن جریان و یا آن مکتب هنوز از بین نرفته باشد، دلیل تازه‌ای است بر صدق ادعای آن پیشگو.

خلاصه اینکه سخت‌ترین پیشگویی‌ها آنهایی است که در حوزه مسائل اجتماعی و تاریخی صورت گیرد و از میان آنها، سخت‌ترین آنها، «پیشگویی‌های کشدار» است و پس از آن، سخت‌ترین پیشگویی‌ها، پیشگویی‌های بسیار کوتاه‌مدت (در حد چند ماه) است و پس از آن، سخت‌ترین پیشگویی‌ها، آنهایی است که بخواهد وقایع آینده را در حد چند سال آینده پیشگویی کند.

جالب است بدانیم که قرآن کریم در همه این سطوح پیشگویی‌هایی نموده و همگی آنها درست در آمده است.

ذیلاً پیشگویی‌های مربوط به جوامع انسانی را به ترتیب مشکل بودن لیست می‌نماییم، ضمن اینکه مقدمات نمونه‌هایی از این انواع متنوع را بطور اشاره نقل خواهیم

کرد.

در هر حال ذکر این نکته لازم است که هیچ کتابی که توسط بشر نگاشته شده باشد، وجود ندارد که در آن، اینهمه انواع متنوع پیشگوئی شده باشد و همه‌اش هم درست در آمده باشد، و از این لحاظ، هیچ کتابی با قرآن کریم حتی با فاصله بسیار زیاد نیز قابل مقایسه نمی‌باشد. و این، یکی از قویترین دلایل اعجاز قرآن است.

نمونه‌های اشاره‌ای برخی از انواع پیشگوئی‌های تحقق یافته:

۱ - پیشگوئی‌های کشار

۲ - پیشگوئی‌هایی که پس از مدت خیلی کوتاهی به تحقق پیوست

۳ - پیشگوئی‌هایی که پس از هزار و چند صد سال به تحقق رسید

اینک شرح مختصری راجع به هریک:

پیشگوئی‌های کشار (سخت‌ترین نوع پیشگوئی)

تحدی‌های قرآنی :

در آیه ۸۸ سوره اسراء چنین گفته شده که اگر تمام جن و انس اجتماع کنند که مانند قرآن را بیاورند نخواهند توانست، در آیه‌های ۱۲ تا ۱۴ سوره هود، همین مطلب را با تخفیف مطلب به ده سوره، در خطاب به تکذیبگران، مجدداً، خاطرنشان نموده است، در آیه ۳۸ سوره یونس همین پیشگوئی را بازهم تخفیف داده و به یک سوره موکول کرده است، در آیه ۲۳ سوره بقره، باز هم بر همان تخفیف پای فشرده و آن را علاوه بر اینکه به یک سوره رسانده، اضافه کرده که «اگر این کار را نکردید، که هرگز هم نخواهید کرد، پس، (از قیامت و نتیجه تکذیب این رسول برحذر باشید) ...»

اسلام همیشه دشمنان قوی داشته، و جنگهای تحمیلی سهمگینی را با آنان تجربه کرده، که به عنوان نمونه میتوان از جنگهای صلیبی نام برد. هم اکنون نیز یهودیان به نمایندگی اسرائیل در همه ابعاد با مسلمانان در جنگ است بطوریکه سرزمین شان را

اشغال کرده و در جنگ های متعددی با آنان رویارویی دارد و جوانان و پیران و زنان و کودکان آنها را میکشد و برای اینکه آنان را با خودهاشان درگیر و مشغول داشته باشد امثال داعش و . . را میسازد و در سایت های اینترنتی بطور مستمر مطالب ضد قرآنی تولید و منتشر میکند و . . .

علی الظاهر چنین به نظر می آید که تولید یک سوره، ولو کوتاه، مانند سوره های قرآن، خیلی آسان تر باشد از خرج هزینه های سنگین راه اندازی چنان جنگ های سهمگینی که بالاخره برای خود راه اندازان آنها نیز خسارات جبران ناپذیر نیروی انسانی و مالی و اجتماعی و سیاسی در بر دارد، اما، همینکه این کار در این بیش از چهارده قرن انجام نشده، دلیلی است بر اینکه نشدنی است.

این پیشگویی قرآن از نوع پیشگویی های کشدار است که بیش از ۱۴۰۰ سال است که درستی آن کش آمده و هنوز هم ادامه دارد.

این میدان هنوز باز است، و دشمنان اسلام نیز هستند، و بسیار قوی هم میباشند، و قرآن هم گفته «ولن تفعلوا . . » (هرگز نخواهید توانست انجامش دهید) لذا، هر روز که بگذرد و دشمنان قوی اسلام نتوانند به آوردن یک سوره که با سوره های قرآن برابری کند اقدام کنند، عملاً اعتراف دارند که قرآن پیشگویی نموده که از وراء ۱۴۰۰ سال تاکنون به تحقق پیوسته، و از این لحاظ، از هر تولید فکری بشری بالاتر بوده و معجزه ای الهی است.

حفاظت از قرآن:

در آیه ۹ سوره حجر پیشگویی نموده که خداوند قرآن را حفظ خواهد کرد. فعلاً که بیش از ۱۴۰۰ سال است این پیشگویی درست در آمده، و تا وقتی که قرآن وجود دارد، هر روزی که بگذرد و قرآن وجود و اعتبار خویش را همچنان داشته باشد، و به آن ادامه دهد، تحقق پیشگویی موجود در آیه فوق نیز، دائماً تازه و تازه تر می گردد. این پیشگویی نیز از نوع پیشگویی های کشدار است و هر روز که بگذرد و این پیشگویی

کماکان درست در بیاید برگی به کتاب پربرگ معجزه های قرآنی افزوده خواهد شد و فاصله قرآن از تولیدات بشری بیشتر شده و الهی بودن قرآن بیشتر آشکار خواهد گردید.

وضع یهودیان در مقابل مسیحیان :

در آیه ۵۵ سوره آل عمران پیشگوئی فرموده که مسیحیان تا روز قیامت بر یهودیان غالب خواهند بود، این هم از نوع پیشگوئیهای کشار است، و میدانیم تا کنون چنین بوده، و پیش بینی عقلاء نیز این است که از این پس نیز چنین خواهد بود.

پیشگوئی هایی مربوط به بازه زمانی خیلی کوتاه، (سخت ترین پیشگوئی، بعد از پیشگوئی های کشار)

پیشگوئی در حد چند روز :

در آیه ۶۷ سوره مائده پیشگوئی نموده که خداوند پیامبر (ص) را از توطئه های منافقان حفظ خواهد کرد،

آیه فوق بسیار معروف است و همان آیه ای است که برحسب قوی ترین روایات اعم از شیعه و سنی، موضوع آن مربوط به نصب امیرالمؤمنین(ع) به خلافت پس از پیامبر(ص) می باشد. اما در اینجا تکیه ما روی جمله «... و خداوند تو را از مردم حفظ می کند ...» (والله یعصمک من الناس) است.

از متن جمله فهمیده می شود که پیامبر (ص) در معرض سوء قصد بوده، تا آنجا که مصمم به کشتن او هم شده بودند.

بالاخره روز غدیر خم فرا رسید و پیامبر(ص) امیرالمؤمنین را به دستور خداوند نصب کرد و اتفاقی هم نیفتاد و این پیشگوئی قرآنی ظرف چند روز تحقق یافت.

پیشگوئی در حد دو-سه هفته :

در سوره نصر پیشگوئی نموده که مردم فوج فوج داخل دین اسلام خواهند شد، و درست مدت کوتاهی پس از نزول این سوره واقعه فتح مکه اتفاق افتاد که طی آن کل اهالی مکه به اسلام داخل شده و عبادت بت ها را ترک کردند.

پیشگوئی در حد دو-سه ماه :

در آیه ۳ سوره فتح میفرماید : و به یاری که از آن بالاتر نباشد یاریت کند.

چنانکه میدانیم ظهور این پیشگوئی در روز فتح مکه بود که هنوز زمان زیادی از نزول این سوره نگذشته بود.

در آیه ۲۷ میفرماید : البته خداوند خواب رسولش را راست آورد که اگر خدا بخواهد با ایمنی وارد مسجد الحرام خواهید شد بدون اینکه ترسی داشته باشید، سرتان را خواهید تراشید و موهایتان را کوتاه خواهید کرد ...

مسلمانان در سال های طولانی از سوی مشرکان مکه ممنوع الحج بودند و در حالیکه کفار و مشرکین از همه جای نقاط دور و نزدیک از شام و یمن گرفته تا عراق و طائف و کجا و کجا به عادت های گذشته داشتند به زیارت کعبه و مسجد الحرام می رفتند، مسلمانان که پیغمبر خدا نیز در میانشان بود به علت منع مشرکان مکه نمی توانستند حج کنند. تصور بفرمائید که نزول این آیات چه شور و شوقی در میان آنان افکند! همچنین تصور بفرمائید چه صبر و انتظاری در میان دشمنان اسلام ایجاد کرد. منافقان که در صفوف مسلمانان بودند و یهودیان نیز که همسایه آنها بودند چگونه مترصد بودند که آیا واقعاً این ادعا به حقیقت خواهد پیوست؟

البته آنچه بعداً اتفاق افتاد معلوم است. و ما باید این مورد را هم به پیشگوئی های تحقق یافته قرآن، در مدتی بسیار کوتاه (که با توجه به ادله تاریخی بیش از چند ماه

نبود) اضافه کنیم.

پیشگوئی چهار ماه :

در آیه ۲ سوره توبه خطاب به مشرکان فرموده پس چهار ماه در زمین بگردید و بدانید که نمیتوانید خدا را عاجز کنید و خداوند خوار کننده کافران است.

موضوع فوق مربوط به فتح مکه و «اعلامیه بیزاری» در سوره توبه است. و منظور ما از آیه ۲ عبارت «چهار ماه» است که پس از فتح مکه صادر و «چهار ماه» برای مشرکان مهلت قائل شد.

از آنجا که این ضرب الاجل درست در آمد و نهضت اسلام در خلال آن مدت مضمحل نگردید و از بین نرفت و برعکس، مشرکان دست از شرک کشیدند، این آیه نیز در عداد معجزات و وعده‌های تحقق یافته بسیار کوتاه مدت قرآنی قرار گرفت.

پیشگوئی کمتر از یکسال :

در آیه های ۱ و ۷ سوره ممتحنه پیشگوئی هست که نشان میدهد برخی از مسلمانان مهاجر برای اینکه ضرری متوجه خانواده هایشان که هنوز موفق به هجرت نشده بودند نشود، روابط صمیمانه ای را با مخالفان آنحضرت حفظ کرده بودند که در این آیه بشدت منع میشوند و در این منع این پیشگوئی هست که بزودی اوضاع در جهت مطلوبتان عوض خواهد شد، تحقق یافتن این پیشگوئی نیز در حد چند ماه بود.

پیشگوئی سه سال بعد :

در آیه ۱۱ سوره عنکبوت با ذکر کلمه منافقین بطور روشن به مسلمانان وعده پیروزی داده، و این (با توجه به ترتیب نزول سوره ها) اولین بار است که این کلمه در قرآن استفاده میشود و معنی آن این است که در تاریخ نزول این سوره (که سال دوم قبل

از هجرت باشد) عده ای بدون اینکه معتقد به پیامهای آنحضرت باشند به آن گرویدند، و این به این علت بود که آنها در این نهضت «آینده»ای میدیدند و برای خویش از نمد این آینده کلاهی میخواستند، و چنین نیز شد.

پیشگوئی کمتر از ده سال :

۱ - در آیات ۲ تا ۴ سوره روم : اعلام پیروزی رم بر ایرانیان را نموده و سپس پیشگوئی نموده که آنها «فی بضع سنین» (در سالهایی اندک) بر خصم خویش پیروز میگردند، و البته چنین هم شد.

۲ - در آیه ۹ سوره صف میفرماید: اوست که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین ها غالب گرداند، گرچه مشرکان بدشان بیاید.

هنوز پیامبر(ص) وفات نیافته بود که تمام مناطق مشرک نشین جغرافیای آن روز اعراب، به اسلام گرویدند و آن حضرت خودشان تحقق فاز اول این پیشگوئی را دیدند.

پیشگوئی های تحقق یافته پس از هزار و چند صد سال

۱ - در آیه های ۱۴۴ و ۱۴۵ سوره بقره حکم تغییر قبله نازل شده است ، بطوریکه آنحضرت که در نماز بودند به دستور وحی تقریباً ۱۸۰ درجه تغییر جهت دادند و از بطرف بیت المقدس به طرف کعبه قرار گرفتند.

طبیعی است مسلمانان این خط را از وحی میدانستند و تبعیت میکردند، اما ریاضی دانان مسلمان این خط را از لحاظ ریاضیاتی که فراگرفته بودند درست نمیدانستند و میگفتند ما به امر وحی عمل میکنیم اما به استناد ریاضی ای که میدانیم به اندازه چند دقیقه در درستی آن اشکال داریم.

تا اینکه در اوایل قرن بیستم یک ریاضی دان مسلمان بنام سردار کابلی طی محاسباتی که کرد درستی خط کشیده شده از مسجد ذوقلین را اثبات کرد که جریان این امر

در روزنامه های آن روزها درج و خودش هم جایزه ای از پادشاه عربستان گرفت، و کسانی که طالب جزئیات هستند میتوانند با این سرنخی که عرض کرده ایم با جستجوی اینترنتی کم و کیف مطلب را دریابند.

البته امروز که عکسبرداری هوایی نیز وجود دارد ادعای سردار کابلی عملاً اثبات شده است.

وحي چیزی را در بیش از چارده قرن پیش گفته، و درستی آن نزدیک به سیزده قرن بعد به اثبات قطعی رسیده است!

۲- در آیه ۵ سوره قصص فرموده «و نريد ان نمن علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه . . .» (و چنین اراده کرده ایم که بر کسانی که در روی زمین ضعیف نگه داشته شده اند برکت داده و آنها را پیشوایان قرار دهیم . . .)

بدون تردید و تمحجم «کسانی که در روی زمین ضعیف نگهداشته شده اند» کسانی میباشند که ما آنها را «مردم عادی» مینامیم و جادارد وضع امروزی آنها را بررسی کنیم :

امروز چنین است که صاحبان سرمایه های بزرگ مالی سعی زیاد میکنند که توجه مردم عادی را به تولیدات خویش جلب نموده و آنها را در زمره خریداران محصولات خویش درآورند، و در این راه به همه نوع ترفندی، حتی دروغ و تقلب و وعده پوچ و توخالی و چه و چه متوسل میشوند، و همزمان احزاب سیاسی بزرگ سعی میکنند آنها را در زمره هواداران خویش، و صاحبان افکار و اندیشه سعی میکنند آنها را در زمره پیروان خویش و صاحبان کمیانی های فیلمسازی سعی میکنند آنها را در ردیف تماشاچی های خویش، و صاحبان . . . سعی میکنند آنها را در زمره . . . خویش درآورند و همه آنها در رقابت با یکدیگر به همه آن روش های ناسالم از قبیل دروغ و کلک و وعده توخالی و کلاهبرداری و چه و چه می پردازند .

هرچه از امروز به عقب برویم این پدیده را کم رنگ تر می بینیم، بطوری که از دو قرن به قبل، این جریان را - هرچه در زمان به عقب تر برویم - کم رنگ و کم رنگ تر می یابیم.

این جریان، اکنون، بجائی رسیده که یکی با استفاده از انواع رسانه های بشمار سعی میکند به شخص عادی دروغ بگوید و رای سیاسی او را بدست آورد و دیگری تلاش میکند با انواع تبلیغات خرید او را و دیگری و دیگری و دیگری کوشش میکند به او دروغ بگوید و پیروی او را و علاقه و توجه او را و تحسین او را کسب کنند.

این چیزی است که هرکس تجربه ای از آن دارد و ماحصل مجموع این تلاش ها از سوی نخبگان جوامع این است که مدعن و معترف به «ارباب»ی شخص عادی شده اند.

کل این جریان که روز بروز قوی تر میشود، «جدید» است و تاریخی کمتر از دویست سال دارد، و پیشگوئی که قرآن از این امر نموده مسبوق به هزار و چهار صد سال قبل است.

۳ - قرآن در آیه ۱۳ سوره حجرات میفرماید: ای مردم! شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم، و به صورت تیره های بزرگ و تیره های کوچک قرارتان دادیم تا از یکدیگر شناخته شوید. البته گرامیترین شما از نظر خداوند با تقواترین شماست.

به عبارت دیگر این آیه میگوید ملاک برتری هرکس بر دیگری چیزی است که در قیامت ارزیابی میشود و اینکه در حیات این دنیا کسی بر کسی دیگر برتری ندارد.

امروز، ما، چنان به دموکراسی و حقوق بشر و حقوق زن و حقوق کودک و سایر «حقوق»ها عادت کرده ایم که تصور زندگی در این دنیا بدون آنها مشکل است.

این چیزی که اینقدر در زندگی همگان رسوخ دارد که تصور نبود آن آسان نیست، چیزی است که در تاریخ بشر «جدید» است، و هر چه در زمان به عقب برویم آن را کمرنگ و گمرنگ تر می باییم.

قرآن این پدیده جاافتاده و عادت شده را در آیه ای که فوقا ذکر کرده ایم در چارده قرن قبل پیشگوئی نموده است.

۴ - سایر پیشگوئی ها

این پیشگوئی هایی که تا اینجا دیده اید «از باب نمونه» بوده و در متن کتاب موارد زیادی از هریک از نمونه ها را خواهید دید، و اگر احتراز از زیاده گوئی مانع نبود، این مقدمه می‌توانست بسیار طولانی گردد.

[پایان نقل قول]

۲

کثرت زیاد پیشگوئی های علمی قرآنی،

[این قسمت که با نقطه چین در زیر متن مشخص شده، به نقل از کتاب دیگرمان به نام «ردیه ای بر شبهه های جدید حول قرآن» است:]

سوره لیل

علم مخاطبان اولیه به موضوع آیه ۳ نمرسید، زیرا کشف قوانین توارث سابقه ای بیش از سه قرن ندارد، گرچه هنوز هم، بشر قرن بیست و یکمی هنوز به آنجا نرسیده که به همه پرسش های مربوط به عوامل تعیین کننده جنسیت پاسخ روشن و صحیح بدهد.

سوره شمس

آیه ۲ از این لحاظ که علم مخاطبان اولیه هنوز خیلی مانده بود که به این حقیقت برسد که نور ماه فرع بر نور خورشید است، فوق ذهنیات مخاطبان اولیه است.

سوره واقعه

آیه ۷۵ با توجه به علم مردم قرن هفتم میلادی (و طبعاً عرب ۱۴۰۰ سال قبل) در باره نجوم، مختصات ستارگان خیلی خیلی دور از ذهن و فهم و علم آن مردم بوده است، و خود آیه ۷۶ نیز آن را عظیم دانسته و موکول به علم نموده و چنین علمی

در قرن هفتم میلادی در هیچ جای عالم موجود نبوده، چه رسد به نزد اعراب که کم تمدن و بی علم بوده اند.

سوره دهر (انسان)

آیه ۱ از لحاظ منطقی فوق ذهنیات مردم معاصر نزول بود، که چطور ممکن است چیزی هم باشد و هم نباشد.
آیه ۲ از لحاظ بی علمی مردم معاصر نزول این آیات، بالاتر از ذهنیات آنان بود.

سوره نوح

آیه ۱۶ از آن لحاظ که شمس منیر، و قمر مستنیر، است، بالاتر از ذهنیات مردم معاصر نزول بود و تقریباً هزار سال طول کشید تا مفهوم شود.

سوره معارج

آیه ۴۰ از این لحاظ که به «مشرق ها و مغرب ها» اشاره دارد، و میتوان:
۱ - از آن، کرویت زمین را استنباط کرد، تا زمان گالیله معهود مردم نبود، چه رسد به عرب ۱۴۰۰ سال قبل.
۲ - از آن، وجود کرات دیگر در این کهکشان، یا بینهایت کهکشان دیگر را استنباط کرد، حتی معهود ما نیست، چه رسد به عرب ۱۴۰۰ سال قبل.

بطور قطع موضوع آیات ۴۷ تا ۴۹ از حیطة دانش قرن هفتم میلادی در کل جهان آن روزها بیرون بوده، چه رسد به قبایل عرب ۱۴۰۰ سال قبل.

سوره یس

مطابق شرحی که در آیه ۳۸ (والشمس تجری لمستقر لها) در جلد ۵ تفسیر خویش (به نام «سخن نو در تفسیر قرآن») عرض کرده ایم، آیه مذکور از نوع آیاتی است که

حتی تا هزار سال پس از نزولش بالاتر از ذهنیات کل مردم جهان بود، چه رسد به معاصران نزول آیات.

سوره مومنون

موضوع ثابت بودن تقریبی مقدار نزولات آسمانی (ماء بقدر-آیه ۱۸) چیزی نیست که تا قبل از قرن ۱۸ میلادی مکشوف بشر بوده باشد، و لذا این نیز بطور قطع فوق ذهنیات آنان بوده است.

سوره یونس

آیه ۹۲ نیز چنین موقعیتی دارد. زیرا بدن فرعون مذکور (قابل فهم است که) می باید جستجو شده و از آب بیرون آورده شده و سپس مومیائی گردیده و در مقبره مخصوص قرار داده شده باشد، اما، تازمان ناپلئون که به عناصر باستانی مصر تعرض شده و اقلامی از آن به اروپا انتقال یافته و اکنون در موزه های اروپائی و غیره قرار گرفته، بررسی های کارشناسی روی آنها صورت نگرفته بود، و اینک که میدانیم جسد او با توجه به تشخیص وجود آب و نمک در آن مشخص میکند که این جسد با مشخصات مغروق (همانکه در آیه مذکور تصریح شده) مطابق است، بین این علمی که نسبت به این آیه داریم، نسبت به ذهنیات اعراب ۱۴۰۰ سال قبل مدت های مدید و حوادث عظیمی فاصله است که همه آنها (و این نتیجه) از معهودات آن مخاطبان بالاتر است.

سوره انبیاء

محتوای آیات ۳۰ تا ۳۳ اشاره به مطالبی دارد که قبل از قرن هجده میلادی (یعنی حدود بیش از هزار سال پس از نزول قرآن) نه تنها برای عرب معاصر نزول قرآن بلکه برای کل بشریت شناخته شده نبود.

سوره فاطر

در آیه ۱۱ جمله «خلقکم من تراب»، از این لحاظ که تا قرن ۱۹ که زمان انتشار کتاب «اصل انواع» باشد هنوز گره گشائی نشده بود، بالاتر از ذهنیات مخاطبان اولیه و چندصد سال بعد بوده است.

آیه ۴۱ (. . بغیر عمد ترونها . .) فوق علم و فهم مخاطبان اولیه بوده، و تا ظهور نظریه جاذبه عمومی هنوز خیلی مانده بود که به فهم مردم حتی نزدیک هم بشود، و فهم کامل آن، حتی برای بشر قرن حاضر نیز حاصل نشده است.

سوره روم

آیه ۴۱ از آنجا که تا قرن ۱۹ برای هیچکس معهود نبود، و فقط در قرن ۲۰ نمونه هایی از مطالبش در دریاها دیده شد، طبیعتاً برای عرب ۱۴۰۰ سال قبل نیز معهود نبوده است.

سوره رعد

آیه های ۲ و ۳ حاوی مطالبی است که در ایام نزول آنها نه تنها خارج از ذهنیات مخاطبان اولیه بلکه کل نوع بشر در آن روزها بوده و بیش از حدود ۱۰۰۰ سال طول کشید که دانشمندان اروپائی به آنها پی ببرند (مثلاً بغیر عمدا ترونها و مدالارض و جعل فیها رواسی و زوجین اثنین)

آیه های مذکور هنوز هم حاوی مطالبی است که بالاتر از ذهنیات بشر قرن حاضر نیز هست، چه رسد بشر ۱۴۰۰ سال قبل (مانند ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر و کل یجری لاجل مسمی و یدبر الامر و یفصل الایات)

معنی بهتر نیمه اول آیه ۳۴ از سوره لقمان بطور قطع اینک بدست آمده که با سونوگرافی، لاقط مدت‌ها قبل از این‌که نوزاد پا به این جهان بگذارد، جنسیتش معلوم میشود، لذا، همان نیمه اول آیه مذکور بالاتر از ذهنیات مخاطبان اولیه بوده است، اما تعیین جنسیت

نوزاد، تمام علم راجع به آن نوزاد نیست، لذا، علم کامل در باره نوزاد هنوز دور از دسترس ما است و لذا همان قسمت آیه مذکور بالاتر از ذهنیات ما میباشد و به طریق اولی بالاتر از ذهنیت مخاطبان اولیه نیز. همچنین است موضوع انشاء سحاب الثقال (انتهای آیه ۱۲)

سوره مُلک

آیه های ۲ تا ۵ بالاتر از ذهنیات عرب ۱۴۰۰ سال قبل بوده و این واضح است، یکی به علت امر وجودی دانستن پدیده موت و یکی به علت سبع سماوات و یکی به علت عدم تفاوت در آفرینش و یکی به علت رجوما للشیاطین و یکی به علت عذاب سعیر که اغلب آنها حتی از ذهنیات بشر قرن حاضر نیز بالاتر است چه رسد به مخاطبان اولیه.

سوره حج

آیه ۴۷ از آن لحاظ که به «نسبیت زمان نزد ما و نزد خداوند» اشاره دارد، برای ما هم «بالاتر از ذهنیت» است چه رسد به عرب ۱۴۰۰ سال قبل.

آیات ۵۲ تا ۵۴ که به نقش شیاطین و رابطه آنها با انبیاء سخن میگوید، از آنجا که شیطان و کارکردش برای ما مجهول است، بالاتر از ذهنیات ما قرن بیست و یکمی ها است چه رسد به مخاطبان اولیه.

بطور قطع عرب ۱۴۰۰ سال قبل چیزی از کرویّت زمین و گردش آن بدور خورشید نمیدانست و لذا مکانیزم فرو نمودن شب در روز و فرو نمودن روز در شب (آیه ۶۱) را نیز نمیدانست و این چیزی است که چندصد سال طول کشید تا مردم این مکانیزم را فهمیدند.

همچنین است بی اطلاعی مخاطبان اولیه از مکانیزم تشکیل و بارش باران که در آیه ۶۳ ذکر شده، و نیز نگهداری آسمان که بر زمین نیفتد که ۱۰۰۰ سال بعد در چارچوب قوانین جاذبه عمومی، مفهوم شد.

سوره بقره

آیه ۱۵۰ از این لحاظ که ابزار های مهندسی و نیز علم ناویگیشن در آن روزها فوق العاده ضعیف و ابتدائی بود بالاتر از ذهنیات مردم ساکن در قرن ۷ میلادی است.

سوره آل عمران

آیه ۶ از این لحاظ که مکانیزم آفرینش داخل رحم در سده اخیر و با دستیابی بشر به میکروسکوپ های بسیار ریزبین فهمیده شده، برای مخاطب اولیه غیر قابل دسترس بوده و لذا بالاتر از ذهنیات آنان بوده است.

سوره نور

آیه ۴۳ بطور قطع بالاتر از ذهنیات مخاطبان اولیه بوده، آنها برف ندیده بودند چه رسد به تگرگ. همچنین است آیه ۴۵ که ماء را تا قرن‌ها بعد از نزول این آیه به «منی» تعبیر میکرده اند و آیه مذکور تقریباً هزار سال بعد مفهوم شد.

[پایان نقل قول]

غلط در نیامدن حتی یک مطلب قرآنی،

[این قسمت نیز که با نقطه چین در زیر سطور مشخص شده، به نقل از کتاب دیگرمان به نام «صدها پیشگوئی های تحقق یافته قرآنی» است:]

بیش از ۱۴۰۰ سال است که قرآن در جهان وجود دارد. همیشه هم اسلام دشمن داشته. دشمنان اسلام نیز بزرگ، و از همه لحاظ (اعم از مالی و علمی و نظامی و غیره) قدرتمند بوده‌اند.

با وجود این هیچکس تاکنون نتوانسته یک مورد «غلط» به قرآن نسبت دهد و بتواند آنرا اثبات هم بکند.

برای اینکه مطلب به ذهن نزدیک شود ناچاریم مثالی بزنیم.
قرآن ادعای رهبری و هدایت بشر را دارد. «سرمایه» نوشته کارل مارکس نیز همین داعیه را دارد.

«سرمایه»، که در سال ۱۸۶۷ منتشر شده و اینک ۱۴۹ سال از انتشارش میگذرد از لحاظ مقبولیت چه جایگاهی دارد؟ و قرآن پس از نزدیک به ۱۵۰۰ سال چه جایگاهی دارد؟

هر کتابی را که داعیه رهبری و هدایت بشر و بشریت را دارد، بنظر آورید و از لحاظ «طول دوره مقبولیت» با قرآن مقایسه کنید، فوراً به نتیجه‌ای مانند نتیجه مقایسه فوق می‌رسید.

این دشمنان قدرتمند و ثروتمند منسجم اسلام به جای اینهمه کارهای سخت و هزینه‌بر در رابطه با ضدیت با اسلام اگر می‌توانستند یک غلط از قرآن بگیرند، موفق‌تر بودند، زیرا با درآمدن حتی یک غلط، قرآن از حجیت می‌افتاد و خیمه اسلام

فرومی ریخت.

همینکه تاکنون چنین نشد، این معنی را می‌دهد که سعی آنان به نتیجه نرسیده و نتوانسته‌اند چنان کنند. البته ممکن است کسی یک حرفی بزند و به قول خودش غلطی و تناقضی را در قرآن ادعا بکند اما در طول این ۱۴۰۰ و اندی سال چنین بوده که فوراً جواب محکم را دریافت کرده و قضاوت عمومی بشر نیز به سخافت آن ادعا رای داده و گرنه، آن ادعا پررنگ می‌شد، و می‌ماند. نه اینکه فوراً از بین برود و فراموش شود.

[پایان نقل قول]

۴

عدم اختلاف در قرآن،

[این قسمت نیز که با نقطه چین در زیر سطور مشخص شده، به نقل از کتاب دیگرمان به نام «صدها پیشگویی‌های تحقق یافته قرآنی» است:]

سخن شخصی که ضعیف و فقیر است و اطرافیان ضعیف و فقیری نیز دارد و در عین حال دشمنان قوی پنجه‌ای نیز لحظه به لحظه مترصد او و اطرافیانش هستند و همه-گونه توطئه و تعقیب و آزار و فشار علیه او و اطرافیانش اعمال می‌شود، با سخن شخصی که غالب است و وضع اطرافیانش نیز چندان بد نیست و آینده روشن و امید بخشی نیز در انتظارشان هست فرق می‌کند.

شخص فرودست، عدالت طلب و خواستار محدودیت قدرت قدرتمندان است، اما اگر همین شخص فرادست شود، چنانکه در طول تاریخ بشری بسیار مشاهده شده، قدرت را حق موروث خود می‌شمارد و هیچ محدودیتی را هم در خصوص اعمال آن خوش نمی‌دارد و حتی آنرا گسترده تر هم می‌خواهد.

پیغمبر اسلام رهبری امتی را بدست داشت که در ابتدا اندک و اغلب فقیر و ضعیف بودند و در مقابل خود دشمنانی با نفوذ و قدرتمند و ثروتمند داشت که از تعقیب و آزار و بلکه قتل پیروان اسلام نیز پروا نمی‌کردند. بطوریکه عده‌ای از مسلمین مجبور به جلائی وطن شدند، و بقیه مسلمین و خود پیغمبر نیز مهاجرت نمودند. دشمنان‌شان به تعقیب آنها پرداختند و جنگ‌های بزرگ بر خونریزی را بر آنها تحمیل کردند و سالیان درازی نیز بر همین منوال گذشت تا اینکه کم‌کم کفه دشمنان سبک و کفه اسلامیان سنگین شد و بالاخره مسلمانان به کلی غالب شدند و دشمنان، بدون قید و شرط تسلیم آنها گردیدند.

سخن و نوع بیان و حساسیت‌های قرآن در هر دو این حالات یکی است. پیغمبر اسلام که در حالت دوم علاوه بر موضوع «بلاغ پیام»، سنگینی وظیفه «داره» جامعه مسلمین را نیز بر دوش خود یافت و حالا دیگر علاوه بر رساندن وحی باید به فکر آب و نان مردم، چگونگی معاملاتشان، و علاوه بر آن، چگونگی رابطه با حکومت‌های همسایه و غیرهمسایه و بطور کلی جهان خارج از اسلام، و نیز مرگ و میر مسلمانان و آداب مربوطه و انجام عبادات و مناسک و آداب معاشرت و پایه‌گذاری سنگ‌بنای تمدن اسلامی نیز باشد، و اگر قبل از آن، یک فکر داشت و آن هم جا انداختن توحید و معاد و نبوت برای عده‌ای قلیل بود اینک کلیه امور زندگی پیروان اسلام در ید قدرت او در آمده و او اینک مقتدرترین و گشاده‌دست‌ترین حاکم مناطق عرب‌نشین اطراف خود است، محور سخنان او و حساسیت‌های او هیچ فرقی نکرد.

قرآن در خلال بیست و سه سال و در خلال شکل یافتن این دگردیسی عظیم به تدریج نازل شده است. اما این تغییر عظیم در زندگی پیغمبر و نیز زندگی و موقعیت مسلمانان هیچگونه تغییری را در کلام قرآن، اصول آن، و مطالب اصلی آن ایجاد نکرد. ترساندن گناهکاران از عذاب الهی، نفی کامل شرک، ترغیب مردم به رعایت فقیران و ضعیفان، وعده پاداش اخروی به اعمال نیک، با همان شدت و صراحتی که از اولین

روزهای آغاز نزول وحی در قرآن دیده می‌شود، در روزهای قدرت و ثروت و پیروزی در جنگها و اخذ غنائم نیز با همان شدت و صراحت مشاهده می‌گردد. و این چیزی است که در هیچ مکتب و کتاب بشری دیده نمی‌شود.

روشن‌ترین و نزدیک‌ترین مثالی را که از یک مکتب بشری که آنهم داعیه رهبری همه جانبه حیات بشر را داشت، می‌توانیم بزنیم، مارکسیسم است که توانست حکومتی تشکیل دهد و بیش از هفتاد سال حکومت نماید که شصت سال آن حکومتی جا افتاده و بلاعارض، مسلط، و در سطح بین‌المللی نفوذمند و تأثیرگذار بود بطوریکه یکی از دوا بر قدرت مسلط جهان گشت و آنگاه بدون اینکه خون از بینی کسی جاری شود فرو پاشید و از بین رفت و اینک فقط نامی آن در کتابهاست و خاطره‌ای در موزه‌ها.

اما می‌دانیم دگردیسی در این مکتب به طرز حیرت‌آوری شدید و غلیظ بود. به محض اینکه کمونیست‌ها، بر مبنای مارکسیسم، حکومت تشکیل دادند، فوراً فهمیدند که نمی‌شود فقط بر تکیه بر مارکسیسم حکومت کرد لذا اصلاحات پیشنهادی لنین را نیز به آن اضافه کردند و گفتند حکومت ما بر دو مبنا استوار است: مارکسیسم و لنینیسم. (یعنی در مدت بسیار کمی اصول خود را تغییر دادند)

و اصلی‌ترین اصول حکومتی‌شان مردمی بودن آن و بی‌طبقه بودن جامعه بود و همه چیزشان بر «شورا»ها تکیه داشت و حتی نام حکومتشان نیز «شوروی» بود. اما آنچه در واقعیت انجام شد، شدیدترین و عریان‌ترین، و ظالمانه‌ترین شکل دیکتاتوری بود که هرگز تاریخ بشر، آنرا با این شدت، در این گستردگی و به این صراحت ندیده بود. و هر چند یکبار کنگره‌ای تشکیل می‌شد و اصول اصلی مارکسیسم – لنینیسم مجدداً مورد تعبیر و تفسیر و تجدیدنظر قرار می‌گرفت تا اینکه در زمان آخرین رئیس جمهورشان، اصول کمونیسم، بطور کلی، هم در حوزه نظری هم در حوزه عملی، مورد طرد و انکار قرار گرفت تا اینکه اصل و اساس حکومت فرو پاشید. و همه این اتفاقات در زمان ما اتفاق افتاد. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۰.

و اگر کسی بخواهد اختلاف‌های واقع شده در اصول کمونیسم را از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۰ از داخل مصوبات کنگره و مصوبات «پولیت بورو» و تفسیرهای دفتر سیاسی حزب کمونیسم از اصول مارکسیسم؛ و قوانین مجلس ملی (دوما) تدوین کند، چنان اختلاف‌های حیرت‌انگیز پر حجمی بدست می‌آید که بیش از هفتادها من کاغذ خواهد خواست. اما در مورد قرآن، که منشور و مانیفست اسلام و مسلمانان است، از ابتدا که دوره ضعف و آزار و تعقیب و شکنجه است تا شکوفائی که استقرار و دفاع و پیروزی و غلبه و حکومت است، هیچ اختلافی در اصول و حتی شدید و رقیق شدن آنها را نمی‌بینیم. پیغمبر در حالی که ضعیف و فقیر و مغلوب بود، از قول خدا حرفی می‌زند. در روزهای قوت و ثروت و غلبه و حاکمیت نیز درست همان حرف را می‌زند.

اینجاست که این آیه را بهتر می‌فهمیم که می‌فرماید:

«آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند که اگر از نزد غیر خدا بود، هر آینه اختلافات

زیادی در آن می‌یافتید». (سوره نساء / آیه ۸۲)

بنابراین «عدم اختلاف» در پیام‌های قرآنی را آنکه در طول بیست و سه سال و در شرایط مختلف زندگی و فراز و نشیب‌های سنگین، به تدریج و متناسب با موقعیتها نازل شده^۱ می‌توانیم یکی از خصوصیت‌های کلی آن بدانیم که در هیچ کتاب دیگر بشری وجود ندارد و از این لحاظ منحصر به فرد بوده است.

این «عدم اختلاف» نیز چندین محور دارد که یکی از واضح‌ترین آنها همان «اصول ثابت آن علیرغم حدوث تغییرات شدید در شرایط بیرونی» است اما هر چه زمان می‌گذرد محورهای جدیدی شناخته می‌شود.

یک مثال :

در سوره نجم که «لمم» را معفو دانسته ، اوائل نزول وحی و هنگام ضعف موقعیت آنحضرت بود که گناهان صغیره را معفو اعلام کرد.

در سوره نساء که سیئات را معفو دانسته، اواخر نزول وحی و هنگام قوت کامل موقعیت

آنحضرت بود که باز هم گناهان صغیره را معفو اعلام کرد.

این یک مثال خوب است و از این مثالها (بخصوص در اصول تعالیم قرآن) فراوان است.

[پایان نقل قول]

۵

قدرت قرآن در ارائه دائمی رهنمود به انسان متناسب با تکاملش

[این قسمت نیز که با نقطه چین در زیر سطور مشخص شده، به نقل از کتاب دیگرمان به نام «صدها پیشگوئی های تحقق یافته قرآنی» است:]

وظیفه اصلی قرآن، هدایت بشر است. در جایی می فرماید: ان هذا القرآن یهدی للتي هی اقوم: «البته این قرآن به طریقی که از همه طریقی ها درست تر است هدایت می کند» (سوره اسراء، آیه ۹)

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور: «کتابی به سوی تو فرستاده ایم که مردم را از تاریکیها خارج کرده بسوی نور ببری» (سوره ابراهیم آیه ۱)

البته این درست است که:

قرآن فصیح و بلیغ است، آنهم در سطحی اعجازی و غیرقابل معارض، و بطور اعجاز آمیزی دارای ابعاد متعدد معانی است، و بطور معجزه آسائی زیباست، اختلافی در آن نیست، اعجاز عددی حیرت انگیزی دارد، پیشگوئی های تحقق یافته کوتاه مدت تاریخی دارد، پیشگوئی های تحقق یافته کوتاه مدت کشار دارد، پیشگوئی های علمی یافته ای دارد که تا زمان ما ادامه یافته و هنوز هم درست است، پیشگوئی های علمی دارد که امروز درستی آن محقق شده، در بیان خود صریح و مطمئن و قاطع است، و

... و هیچیک از صفات فوق در کتاب‌های محصول فکر بشر یافت نمی‌شود و لذا قرآن از هر یک از نقطه‌نظرهای فوق معجزه است.
همه اینها درست است.
اما:

کار اصلی قرآن ارائه سبک ادبی و هنری و انجام پیشگوئی نیست بلکه کار اصلی قرآن هدایت انسانها، نجات و آزاد کردن آنها از ظلمات جهل و خرافات و سنت‌های غلط ناشی از جهالت است. کار اصلی قرآن رساندن بشر از ذلت به عزت و از بندگی هوا و هوس و خرافات به پیروی حق و حقیقت و ارزشها و رساندن او به آزادی و سرافرازی است.

و البته قرآن در این زمینه کاملاً موفق بوده و آنقدر موفق بوده که هیچ رقیبی ندارد. و هیچ کتابی هرگز موفق نشده است اینقدر در این زمینه توفیق یابد.
قرآن موفق شده اعراب جاهل وحشی بدین را در مدتی کمتر از عمر یک نسل متمدن نیک دین کند. قرآن بعداً موفق شده به تمدن اسلامی هویت خاص آن را ببخشد و آن را از گمراهی‌های تمدن یونان و رُم نجات دهد. قرآن موفق شده پیروان خود را به این خودآگاهی برساند که آنچه دارند بهتر از چیزی است که دیگران دارند و آنها را در پیروی خود استوار بدارد.

قرآن هم اکنون نیز دارد همان نقش هدایت‌کنندگی را برای کل جهان بشریت امروز انجام می‌دهد و این نقش هدایت‌کنندگی، هم اکنون نیز ادامه دارد.
و چون این بحث اهمیت خاصی دارد آنرا در فصل‌های جداگانه‌ای عرضه می‌کنیم:

نمونه‌ای از هدایت‌کنندگی

قرآن در جامعه‌ای نامتمدن ظهور کرد اما همه عناصر اصلی یک جامعه متمدن عالی را در خود داشت.

جامعه‌ای که قرآن در آن طلوع کرد، جامعه‌ای بود با مشخصات ذیل:

- ۱- حکومت نداشتند و بصورت قبایلی اداره می‌شد.
 - ۲- غیر از یکی دو تا آبادی متمرکز مانند مکه و طائف و یثرب که به اصطلاح امروز می‌توان آنها را شهر بدون شهردار نامید، بقیه مردم آن محدوده قبایل متفرق چادرنشین اسکان نیافته بی‌تمدنی بودند که زندگی خویش را از شکار و کرایه دادن شتر و راهزنی و غارت دیگران می‌گذراندند.
 - ۳- خط و سواد و پزشکی و علوم و صنعت نداشتند.
 - ۴- ضروری‌ترین احتیاجات مادی خود را از طریق دو بار تجارت زمستانه و تابستانه در سال تأمین می‌کردند. و این تجارت نیز به همسایه نزدیکشان یعنی شام محدود می‌شد. قرآن در چنین جامعه‌ای طلوع کرد اما در آن هیچ آیه‌ای نیست که از ارزش‌های بدوی و چادرنشینی و خانه بدوشی و کولی‌گری و کوچ‌گرایی حمایت شده باشد اما آیاتی که در آنها از ارزش‌های جوامع متمدن حمایت شده باشد زیاد است.
- عناصر اصلی تمدن‌های بشری عبارت است از:

- ۱- از لحاظ افراد (یعنی شهروندان آن تمدن) اعتماد به نفس و احترام به خویش.
- ۲- از لحاظ خانواده، محترم دانستن کانون خانوادگی، علاقه و دوستی داخلی بین اعضاء خانواده، اهمیت دادن و دقت در مقررات مربوط به ازدواج، طلاق، ارث و غیره.
- ۳- از لحاظ اجتماعی، اهمیت دادن به آداب معاشرت و وضع مقررات لازم و اهمیت دادن به اجرای شایسته آن و اصلاحات مداوم در جهت بهبود وضع فردی و اجتماعی

مردم.

۴- از لحاظ اقتصادی، اهمیت دادن به کشاورزی، صنعت، تجارت، و وضع مقررات عادلانه راجع به آنها.

۵- از لحاظ حکومتی، مشخص کردن حق حکومت نسبت به مردم، تعیین دقیق مالیات و مشخص کردن چگونگی خرج آن، وضع قوانین مشخص راجع به دفاع و پرداختن به امور نیروی انسانی و نیز جنگ افزار و سایر مقررات مربوطه.

۶- از لحاظ فرهنگی، توجه نشان دادن به علوم و مبارزه با بی سوادى و نیز توجه نشان دادن به هنرها.

در قرآن کریم به همه این عناصر، و جزئیات مربوط به آن، توجه شده و به آنها پرداخته و آنها را مورد اهمیت قرار داده و تشویق شده است.

نتیجه اش هم که مشاهده شد! عده ای آدم های وحشی، غارتگر، بی فرهنگ، زنده بگور کننده دختران، سوسمار خوار، در مدتی کمتر از یک نسل به چنان موقعیتی رسیدند که رشک سایر جوامع شده و الهام بخش آنان و تأثیرگذار بر آنان گردیدند. و تمدنی آفریدند که باید تاریخ تمدن ویل دورانت را خواند تا به گوشه هایی از عظمت آن پی برد.

۲

.....

اصلاح عقاید دینی کل بشریت

چنانکه می دانیم قرآن در زمانی نازل شده که بدون تعارف کل بشریت دچار واضح ترین و علنی ترین نوع شرک بود.

در شاخه غربی جهان متمدن آن روز یعنی رُم عملاً سیستم چند خدائی روم باستان به داخل عقاید رسمی مسیحیت نفوذ کرده و توحید مورد تبلیغ حضرت عیسی (ع) را بصورت تثلیث در آورده بود و در شاخه شرقی نیز که ایران دوره ساسانی باشد توحید

مورد تبلیغ زرتشت را به سیستم دو خدائی دوره ساسانی تنزل داده بود. از بقیه جوامع نیز که بهتر است دیگر چیزی نگوئیم. زیرا در هندوستان حتی در همین زمان معاصرمان یعنی همین الان هم آشکارترین نوع شرک بطور وضوح دیده می شود و دیدن آن فقط یک مسافرت می خواهد. سایر ممالک شبه قاره هند نیز به همین. شرک آشکار هزاران خدائی اقوام سرخپوستی و قبایل شمال اروپا نیز معروفتر از آن است که نیاز به شرح و توضیح داشته باشد. همگان اسم «اودین» (خدای خدایان) و «والهالا» (مقر خدایان اقوام شمال اروپا در آسمان ها) را شنیده اند و این مختصر جای شرح و بحث آن نیست.

یعنی اینکه شرک علنی و آشکار چیزی نیست که لازم باشد بگردیم و جستجو کنیم و آثارش را بیابیم بلکه خودش و پیروانش را می توانیم همین الان هم به آسانی پیدا کنیم.

اما همین امروز، همین مشرکان، شرک خود را «توحیه توحیدی» می کنند. مسیحیان می گویند درست است که ما سه «اقنوم» را مؤثر می دانیم اما آنها مانند سه ضلع یک مثلث از یکدیگر تفکیک ناپذیرند، و لذا آنها سعی می کنند با «توحیه توحیدی» تثلیث، آنرا معقول و منطقی کنند.

تقریباً همه ادیان دیگر نیز همین طرز بیان را دارند. زرتشتیان نیز بجای «دو مبدأ مؤثر جداگانه»، امروز به «دو وجه مختلف از یک حقیقت» تأکید می کنند.

و سایرین نیز همین. گرچه در بحث و اثبات سخن خویش در می مانند اما حرفشان همین است. «یک حقیقت که به وجه مختلف جلوه گری می کند» را تبلیغ می کنند. خلاصه اینکه امروز مشرکان عالم، نوعی «شرک اصلاح شده» را تبلیغ می کنند که شباهتی به توحید اسلامی پیدا کرده است.

خلاصه اینکه قرآن سبب شده است عقاید کل مردم جهان اصلاح شود ولو اینکه اسم

اسلام را نپذیرند.

۳

....

سایر

دو موردی که قبلاً اشاره شد «کلی» بود و مربوط به «مجموعه تعالیم قرآنی» می‌شد که روی کلیت فکر و ذهن افراد تأثیر می‌گذاشت و سبب تغییر اصولی و ذاتی آنها می‌شد و این نه فقط سبب اصلاح خودشان می‌گردید بلکه جوامع آنها و بالاخره کل جهان انسانی را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد.

اما اگر بخواهیم دنبال موارد جزئی و این آیه و آن جمله و این عبارت و آن مفهوم قرآنی که حتی همین امروز هم چنین نقشی دارند بگردیم، موارد بسیار زیاد است و تحقیق بسیار گسترده‌ای را می‌طلبد که از توان افراد خارج است بلکه مؤسسات علمی و تحقیقی خاصی باید در این جهت سامان یابند تا بتوانند بطور مستمر چنین مأموریتی را پیگیری کنند زیرا به میزان رشد و توسعه جوامع بشری، آیات بیشتری از قرآن فهمیده می‌شود و پیشگوئی‌های تاریخی و علمی جدیدتری به تحقق می‌پیوندد و به همین نسبت پیشگوئی‌های جدیدی که تا آن موقع مورد غفلت قرار گرفته، مورد توجه قرار می‌گیرد و به ذهن بشر و بشریت «خط» می‌دهد و «ارائه طریق» می‌کند.

مثلاً «امر هم شوری بینهم» که اساس حکومت‌های دموکراسی است در آن روزهای اولیه نزول قرآن تا دو قرن قبل فقط یک «دستور اخلاقی برای زبدگان مؤمنان» تلقی میشد، اما اینک بعنوان یک «روش زندگی» جا افتاده است و امروز دیگر «اصل آن» بعنوان یک «خواسته» مطرح نیست بلکه امروز «اجرای کامل آن» بعنوان یک «خواسته» مطرح است.

چنین مواردی در قرآن کریم بسیار زیاد است و گرچه نمی‌توان همه آنها را ذکر کرد

اما ذکر تعدادی از آنها بعنوان نمونه برای جلب توجه محققان و فرهیختگان لازم و مفید است.

لذا در صفحات آینده، بعضی آیاتی را که در آنها چنین حالتی بطور وضوح دیده می‌شود مطرح، و شرح مختصری نیز در رابطه با نوع «هدایت‌کنندگی» آنها عرض می‌شود:

مثال ۱:

آینده اسرائیل

در سوره اسراء چنین میفرماید :

و درباره بنی اسرائیل در آن کتاب مقرر کردیم که شما حتماً در زمین دوبار فساد می‌کنید و سرکشی بزرگی خواهید کرد (۴) و وقتی که موعد اولتان سر رسید، بنده ای از بندگان خویش را علیه شما برگماشتیم که بسیار نیرومند بود تا اینکه درون شهرهایتان را نیز جستجو کردند و این وعده (قبلاً) انجام شده است (۵) سپس شما را مجدداً بر آنها برگردانیدیم و به اموال و فرزندان مددتان دادیم و شما را از آنان بیشتر نمودیم (۶) اگر احسان کردید بنفع خودتان است و اگر هم بدی کردید به ضرر خودتان کرده اید و وقتی که موعد دوم بیاید چهره هایتان اندوه بار خواهد شد و آنها حتماً داخل آن مسجد میشوند همانطور که بار اول داخلش شدند و آنچه را که بر آن مسلط شدند نابود خواهند کرد (۷)

با توجه به آیات قبل معلوم می‌شود منظور از کلمه «مسجد» در آیه ۷ همان «مسجدالاقصی» است.

این آیات، یعنی آیات ۴ تا ۷ و سوره اسراء به وضوح آینده سخت و نامطلوبی را برای اهالی کشوری به نام اسرائیل پیشگوئی می‌کند. و جمله «همانطور که بار اول داخلش شدند» در آیه ۷ این معنی را می‌دهد که یهودیان لاقل یکبار شدت دچار پراکندگی شده‌اند بطوریکه اساس اجتماعشان در هم پیچیده شده و به شدت تحت تعقیب قرار

گرفته و به حالت فرار به همه جا سرازیر شده‌اند.

این جریان همان است که در زمان نبوت حضرت الیاس (ع) که مقارن پادشاهی «بخت- النصر» (نبوکد زار) بود که توسط همو اتفاق افتاد که صحنه‌های مختلف آن را باید در تواریخ جستجو کرد و آنها آواره، و مدتها بعد و در زمان (زنده‌یاد) کورش هخامنشی، و بدست همو، دوباره به مأمن خویش باز گردانده شدند.

در تاریخ یهود غیر از این واقعه چیز دیگری نمی‌یابیم که تأویل قسمت آخر آیه ۵ باشد.

البته این را هم باید بدانیم که یهودیان هرگز به آن آقایی و شوکت و قدرت و حرمت دوره داود و سلیمان (ع) نرسیدند و درست است که کورش کبیر آنها را برگرداند اما آن حکومت ضعیف تحت حمایتی بیگانگان کجا و آن دوره سیادت دوره داود و سلیمان کجا؟

اتفاقی که در سال ۱۹۴۸ افتاد که دولت اسرائیل تشکیل شد و تاکنون حدود شصت و هشت سال از آن می‌گذرد، و پیدایش این قدرت و شوکت فعلی یهودیان محصول آن است و با مدلول آیه ۶ کاملاً همخوانی دارد.

اما حفظ و دوام قدرت و شوکت حکومت مذکور، در آیه، مشروط به «احسان» آنها شده، و چون می‌دانیم که احسان و بنی اسرائیل مانند جن و بسم الله دو موضوع متنافرند، لذا، طبعاً سرنوشت آنها همان خواهد بود که در انتهای آیه ۷ ذکر شده است. در هر حال از این آیات به وضوح و روشنی کامل چند چیز فهمیده می‌شود:

۱- بنی اسرائیل دو بار در روی زمین فساد می‌کنند.

۲- دفعه اول وعده‌اش سر آمد و آنها به شدت سرکوب و پراکنده شدند.

۳- بعداً دوره‌ای می‌آید که وضعشان کم‌کم رو به راه می‌شود و سری توی سرها در می‌آورند و بلکه در بعضی جهات شاخص هم می‌شوند.

۴- اما کم‌کم (در اثر عملکرد خاص ذات بنی اسرائیلی‌شان) مورد نفرت عمومی واقع

می‌شوند و «آنها» (= دشمنانشان) وارد «آن مسجد» خواهند شد و سپس هر چه را که بر آن استیلا یافتند نابود خواهند کرد و بطور کلی طومار آنها در هم پیچیده خواهد شد.

ضمناً این نکته هم در بطن مطالب فوق هست که این عاقبتی که در انتظار بنی اسرائیل هست، کاملاً منصفانه و عادلانه است زیرا نتیجه افساد آنهاست و می‌توانست آنطور نباشد و می‌توانست در صورتیکه آنها بجای افساد، احسان می‌کردند، از دیگران نیز احسان ببینند. اما چون نمی‌توانند جلوی خود را بگیرند و جز افساد کار دیگری از آنها بر نمی‌آید، به چنان عاقبتی دچار خواهند شد.

لذا وجه هدایتی این آیات در دو جهت است یکی از نظر مسلمانان و آن این است که روی این عاقبت اسرائیل سرمایه‌گذاری کنند و مبارزه را رها نکنند و با اطمینان به پیروزی، در جهت سازماندهی و دفاع و مقاومت فکر و عمل مؤثر کنند.

از جهت دولت‌های غیراسلامی (مثلاً دولت‌های اروپایی و ملت آمریکا و غیره) نیز این امر قاعده‌تاً باید قابل توجه باشد که روی طرف بازنده سرمایه‌گذاری نکنند. اسرائیلی که طومارش در هم پیچیده خواهد شد قابل و لایق این همه حمایت‌های مالی و تسلیحاتی و اطلاعاتی و علمی و تبلیغاتی نیست.

این یک نمونه کوچکی است از هدایت‌های قرآنی که هم اکنون خطاب به همین بشر امروزی اوایل قرن بیست و یکم دارد انجام می‌شود.

اینک که ما این نکات را درباره حکومت فعلی اسرائیل فهمیدیم خود بخود این سؤال برای ما پیدا می‌شود که این نابود شدن اسرائیل چگونه صورت خواهد گرفت؟ پیدا کردن پاسخ سخت نیست.

اسرائیل حکومتی است بسیار بدرفتار و تنها حامی موثر آن نیز آمریکاست و خود آمریکا نیز مشکلات حاد درونی دارد و در آینده‌ای نه چندان دور نمی‌تواند در مقابل مدعیان جدید دنیا مانند چین و اتحادیه اروپا و قدرت‌های اقتصادی و علمی و تکنولوژیکی جدیدی که در دنیا در حال شکل‌گیری است (که نوعاً در قاره آسیا

متمركزند) تاب بياورد و لذا اسرائيل با از دست دادن تنها حامی خویش، در مقابل درياهای خروشانى از كسانى كه مورد نفرت آنهاست و در زمانى طولانى، به آنها ظلم كرده و حقوقشان را غضب نموده و فرزندانشان را كشته و آنها را بی خانمان نموده و غيره، تنها می ماند، و در آن صورت معلوم است چه بر سرش خواهد آمد.

از آیه ۱۰۴ چنین فهمیده می شود از بین دو حالت ممکن، اسرائیلیان، آن مسیری را انتخاب خواهند کرد که به نابودی آنها منجر می شود و تأکیدی است بر اینکه این امر حتماً اتفاق خواهد افتاد. (خصوصاً توجه کنید به دو آیه قبل که به نتیجه دنیائی فرعون توجه می دهد)

نکته:

اما واقعاً خوانندگانی که قبل از سال ۱۹۴۸ میلادی این آیات را می خواندند، این چیزهائی را که ما امروز به وضوح و روشنی از آن می فهمیم می فهمیدند؟ این آیات چنان تر و تازه است که انگار همین الان و برای ما نازل شده است.

ملاحظه فرمودید؟

در این چند آیه، چگونه یک پیشگوئی دقیق از چنین موضوع حساس و مهمی یافتیم و چطور به سهولت «نقشه راه» آن را نیز پیدا کردیم و چگونه در اثر همه این چیزها توانستیم بفهمیم که برخورد ما با پدیده ای بنام اسرائیل چگونه باید باشد؟ این یک نمونه کوچک است از: الهام بخشی، رهنمود دهی، بارور نمودن ذهن مومنان، و هدایت کنندگی دائمی قرآنی.

قرآنی که مسلمانان از این جهت کمتر به اهمیت آن پی برده اند و کمتر از این لحاظ به آن مراجعه کرده اند. بطوریکه می توان گفت چه بسا شکایتی که در روز قیامت از قول پیغمبر(ص) راجع به بی توجهی نسبت به قرآن در آیه ۳۰ سوره فرقان نقل شده است راجع به همین وجه قرآن باشد که چرا مسلمانان برای «چیزی فهمیدن» و برای «فکر جدید یابی» و برای «اصلاح فکر خویش» و برای «رشدیابی» به قرآن کریم مراجعه نمی نموده اند.

مثال ۲:

یک نمونه از بارور نمودن ذهن مومنان در خصوص یک موضوع مربوط به

باستان‌شناسی.

در کتاب خویش به نام «آثار قوم لوط» (ر. ک. سایت) عرضی کرده ایم که خلاصه آن این است که محل شهر لوط در قرآن با دقت زیاد تعیین شده است.

اگر کسی این سرنخ را پیگیری کند و به حفاری بپردازد چنان دستاورد های جالب و جذابی بدست خواهد آمد که جداً ارزشمند خواهد بود. مثلاً:

۱ - زمان حضرت لوط که متعلق به «ما قبل تاریخ» است به «دوره تاریخی» انتقال خواهد یافت.

۲ - زمان حضرت ابراهیم نیز که معاصر لوط بوده به «دوره تاریخی» انتقال خواهد یافت.

۳ - علم تاریخ بشر بسیار غنی تر خواهد شد.

۴ - پیشگویی های تحقق یافته قرآنی بسیار غنی تر خواهد گردید.

۵ - توجه جهانیان به قرآن جلب و عده زیادی تقویت ایمان خواهند یافت.

و عبارت دیگر قرآن مطالبی دارد که به تدریج و در طول زمان و همراه با رشد فکری بشریت مفهوم می‌گردد.

یعنی اینکه قرآن برای مردم هر عصر «پیام» هائی دارد که مردم اعصار قبل از آنها نمی‌توانند آن پیام‌ها را بگیرند زیرا به حد درک و فهم آن پیام‌ها نرسیده‌اند. امروز هم همینطور است.

امروز هم قرآن برای مردم زمان ما «پیام» هائی دارد که اگر دقت کنیم شاید بتوانیم آنها را بگیریم. که در مطالب دو فصل قبل دو تا از آنها را دیدیم.

مثلاً پیامهایی که امروز میتوانیم از قرآن دریافت کنیم و بوسیله پیگیری سرنخ های آن مشکلات بشری خویش را حل کنیم چه چیزهایی میتواند باشد؟

مهم ترین درد بشر امروز

مهم ترین درد بشر امروز اضطرابات متنوع و مهمی است که به آنها دچار شده است.

باندهای پر قدرت همه نوع جنایات، جانوران غول شده ژنتیکی، مهاجمان احتمالی از کرات دیگر، تحقیقات مخفی سازمان های پر قدرت نظامی و امنیتی که منجر به تولیداتی میشود که کل حیات را در روی این کره زمین تهدید میکند، گسترش فساد سازمان یافته در ارکان سیستم های حکومتی بطوریکه همه دزد شده اند و هر کس بالاتر است دزد تر است، وجود سلاح های منهدم کننده دارای اثر عمیق و وسیع، ازدیاد بی کنترل جمعیت، آلوده شدن روز افزون محیط زیست، کم شدن و بلکه تقریباً از بین رفتن عواطف انسانی بخصوص داخل خانواده ها و حتی از بین رفتن و فروپاشی نظام خانواده و، سرعت عجیب پیشرفت تکنولوژی و فوراً عقب ماندن عده زیادی از آن، زیاد شدن تنوع تخصص ها و در نتیجه بیچارگی بشر عادی که در بین اینهمه گرفتاری گیر میکند که رفع هریک از یک متخصص بر می آید که برای آن مطالبه زیاد دارد، خطراتی که هر لحظه در کمین هر کسی است و صفحه حوادث روزنامه ها گوشه ای از تنوع و کثرت آنها را باز میگوید، سیل ها و طوفان ها و اپیدمی ها و امثال آنها، مسابقه دیوانه واری که همگی در آن شرکت دارند که خود را و زندگی خود را مانند کسانی که به خیالشان از آنها «بالا تر» اند کنند و تحمل هزینه سنگین دائماً مد عوض کردن که نتیجه اش این است که به محض اینکه چیزی را تهیه کردند فوراً باید یک مدل جدیدتر را که به بازار آمده جایگزین آن کنند و از این طریق در رنج دائم دویدن برای بدست آوردن شوند، گسترش جرم و جنایت های هولناک ، و ...

نتیجه همه اینها احساس تنهایی و بی پناهی و بی دلخوشی و اضطراب و باز هم اضطراب بشر است که بزرگترین درد امروز است و «افسردگی» آنقدر شایع است که

بیماری قرن لقب گرفته است .

بشر به خیال خویش برای تسکین روح افسرده خود به مخدرها و الکل و سرگرمی ها و خرافات و جادو جنبل و عرفان های کاذب و خلاصه هر کسی که آدرسی برای رهایی از این گرداب ها می دهد روی میکند که البته اکثر آنها هم دروغ و خرافه و اباطیل تحویل می دهند .

امروزه سیستم ها و سازمان هایی وجود دارند ، و دائما ، هم به تعداد، و هم به دامنه فعالیت شان، افزوده میشود که خروجی فعالیت شان چیزی جز پمپاژ پر حجم اضطرابات در روح و روان بشر و تزریق خرافات و اباطیل در ذهن او نیست.

به اینهمه اباطیل و مزخرفات که دائما از برخی موسسات تولیدات سینمایی و نیز برخی کتاب ها و مجلات ، دم به ساعت بیرون می آید، نگاهی بیاندازید : مثلا :

۲/۱- خرافه «فضائی ها»

مطابق یک ضرب المثل، برای اینکه کسی یک حق را زیر پا بگذارد می باید ده ها باطل را روی چشمش بگذارد .

پذیرفتن خرافه فضائی ها هم همینطور است.

اینک که اواخر سال ۱۳۹۴ باشد این نگارنده تقریباً ۷۰ ساله است و به یاد می آورد که از حدود ۱۵ سالگی خویش ترجمه هایی در یکی از مجلات شبه علمی آن روزها میخوانده که در روی زمین آثار و علائمی هستند که نشانه موجوداتی پیشرفته تر از انسان است که از کرات دیگر به زمین آمده و مدتی هم در زمین توقف کرده اند و دلایلی هم ارائه میکردند و مثلا میگفتند اهرام مصر از برخی قطعات یکپارچه سنگی تشکیل شده که وزن بعضی از آنها بیش از صد تن است و چگونه ممکن است توسط

فراغه ساخته شده باشد در حالیکه در زمان آنها هنوز چرخ و اهرم اختراع نشده بود و نتیجه می‌گرفتند که این نوع آثار دلیل بر موجوداتی برتر و پیشرفته است که از کرات دیگر به زمین آمده و این آثار را به عنوان نشانه هائی برای همانندان خویش در زمین گذاشته اند تا آنها بتوانند هنگام سفر به زمین با شناسائی این نشانه ها پایگاه های خود را یافته و ماموریت هایشان را دنبال کنند .

اکنون که چندین دهه از آن روز ها می‌گذرد جهان در مقابل سیلی از نوشته ها، کارتون ها، فیلم ها، و بازیهای کامپیوتری، و سایر روش های القاء این مطلب بوده، و تاثیری که از این مسیر پذیرفته این است که امروز حتی برای کودکان هم این نکته جا افتاده که نگران «فضائی ها» باشند که روزی عده ای با تکنولژی بالاتر به زمین بیایند و زمینیان را برده خویش کنند و ذخایر زمینی را ببرند.

اگر کسی از مبلغان این لاطائلات بپرسد «آن موجودات برتر فضائی علم و تکنولژی خود را از کجا گرفته اند؟» حتما خواهند گفت آنها هم از موجودات «برتر» تر گرفته اند، و با این جواب فقط صورت مسئله را یک قدم دیگر به عقب برده اند، نه اینکه جواب مقنعی داده باشند.

قرآن به این دغدغه خاطر بشر ، (که ایجاد آن ، نتیجه کوشش ده ها هزار آدم نخبه از قبیل نویسندگان و روزنامه و مجله داران و فیلمسازان و غیره و غیره و صرف میلیاردها دلار هزینه و زمانی در حدود ۷۰ سال برای رسیدن به آن منظور باشد) این پاسخ را میدهد که نگران مهاجمان بیرونی نباشید که ما آسمان را مانعی برای نفوذ شریران قرار داده ایم، آنجا که می فرماید : اَنَا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بَزِينَةِ الْكُوكَبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (آیه های ۶ و ۷ سوره صافات)

قرآن با این آیه ها، و آیات دیگر در جاهای دیگر، آن اضطراب حاصل از آن خرافه را باطل و آرامش فکری و روانی شایسته و بایسته را به بشر معتقد باز میگرداند.

۲/۲ - سایر خرافات اضطراب‌زا

موجودات غول شده ژنتیکی (مثلا گودزیلاها و امثال آن)،

مدت کمی پس از جنگ جهانی دوم و فاجعه انفجار هسته ای در دوشهر ژاپن که به تسلیم آنها منجر شد، اولین فیلم های «گودزیلا»ئی توسط خود ژاپنی ها تولید و مورد استقبال بینندگان قرار گرفت، که خود این استقبال مشوق سازمانهای فیلم سازی هالیوودی - که قدرت مالی و هنری بالاتری داشتند - گشت که بطور تولید انبوه از این نوع فیلم ها بسازند و روانه بازار کنند .

خود اصل فیلم های اولیه گودزیلانی بازتاب نگرانی عمیق و گسترده مردم ژاپن بود که نکند دوباره کسی دکمه ای را فشار دهد و فاجعه هائی مانند هیروشیما و ناکازاکی به بار آید، اما، فروش خوب فیلمهای مذکور و مزه کردن شیرینی پول زیر زبان تهیه کنندگان آن نوع فیلمها، مشوق قوی تری برای تولیدات بیشتر فیلم های دیگری در زمینه های دیگری - غیر از گودزیلا اما با همان عنصر موجودات خطرناک غیر قابل مهار - که کلا به «ژانر وحشت» موسوم است - گردید که هر روز بر دامنه تنوع و گستردگی آنها افزوده میشود و خود این موضوع یک عامل دائمی برای ایجاد نگرانی در روح و روان کودک و نوجوان و بزرگسال است که چه نشسته اید که در هر لحظه ممکن است یک موجود غول آسای بشدت خطرناک و ویرانگر که کل ارتش های دنیا هم قادر به مقابله اش نیستند پیدا بشود و زندگی شما را نابود کند.

واضح است که کل این نوع موضوعات چیزی جز دروغ و تخیلات بی اساس نبوده و یک برگه تایید علمی هم ندارد، اما، از این موضوع - یعنی ایجاد ترس و نگرانی برای میلیونها مردم - پول های هنگفتی برای سازندگان این قبیل فیلمها حاصل میشود که نمیتوانند از آن بگذرند، و لذا می بینیم روز به روز، هم به تعداد و هم به تنوع آنها افزوده میشود .

جادو و شیطان و نفوس شریر و شبح و روح،

وجود جادو - و به عبارت قرآنی آن «سحر» - با توجه به آیه ۱۰۲ سوره بقره، اجمالا مورد پذیرش است، اما، به این بی در وپیکری و وسعت دامنه ای که در داستانها و افسانه های ملل مطرح است البته مورد قبول نیست. داستانهای هزار و یکشب و داستانهای اروپائی، از قبیل سیندرلا و کوتوله ها و سفید برفی و امثال آنها که با وسعت و شدت زیاد وارد اذهان کودکان و نوجوانان ما میشود، البته همه اش خرافات و باطل است.

البته هر قومی افسانه هائی دارد، مثلاً ما شاهنامه فردوسی را داریم که جمع آوری افسانه های اقوام آریائی قدیم است که نشاندهنده چگونگی تمدن شدن آنان و خروج از زندگی کوچ نشینی و شکارچیگری و رو نمودن به کشاورزی و استقرار است، و همچنین در غرب ایللیاد را داریم که همان کارکرد شاهنامه را در مورد آنان دارد که توسط هومر تدوین شده که هردو مربوط به زمان های خیلی دور است و نیز هردو پر است از مطالب عجیب و غریب و غیر قابل باور و خدایان که البته عادت کرده ایم آنها را همان «افسانه» بنامیم و چندان جدی نگیریم.

اما افسانه های پیدایش انگلستان جدید خیلی به ما نزدیک است و نه تنها به هزار سال هم نمیرسد که بیش از دور و بر پانصد سال هم قدمت ندارد و با داستان «آرتور» شاه شروع میشود و مقارن است با برجیده شدن ملوک الطوائفی و پیدایش قدرت مرکزی و پذیرفته شدن مسیحیت.

پیدایش آرتور شاه - چنانکه بطور خلاصه از افسانه های آنان نقل میشود - از همان ابتدا بطور جادویی شکل گرفت بطوریکه مادرش که جادوگر بود از طریقی جادویی شوهرش را کشت و زن کسی شد که آرتور از نطفه او است.

آرتور از همان بدو کودکی بدستور یک جادوگر از خانواده جاداشد و تحت تعلیم «مریلین» که جادوگر و معلم او بود بزرگ شد، تا اینکه در سن جوانی به وجهی جادوئی در جنگی که میرفت بطور کامل باخت را نصیب طرف مورد علاقه آرتور کند پیروز شد و حکومت مرکزی تشکیل داد و سپس در اثر جادوهای اعمال شده توسط خاله اش بنیان سلطنتش ضعیف شد و در جنگی که در اثر ضعف او در گرفت توسط خواهر زاده اش که ضمناً پسر خودش هم بود - زیرا او به وجهی جادوگرانه بدون اینکه بداند با خواهر خودش مجامعت کرده بود - کشته شد.

این افسانه، بسیار مشهور و موضوع کتابها و داستانها و فیلم های زیادی - از جمله «مه های آوالون» - است که در سی دی فروشی ها عرضه میشد که من آن را دیده ام.

افسانه های جادوگری انگلیسی چنان در سطح وسیع و چنان در عمق زیاد پذیرفته شده که اسامی برخی از شخصیت های آن افسانه ها به عنوان اسم روی بچه ها گذاشته میشود، مثلاً اسم «مریلین مونرو» بازگر مشهور دهه شصت از اسم همان جادوگر معلم آرتور گرفته شده است.

بطور کلی موضوعات مربوط به جادو و جادوگری چنان با فرهنگ انگلیسی عجین است که اگر آن را از این جدا کنیم چیزی باقی نمی ماند، مثلاً از آثار شکسپیر در صورت حذف عناصر جادوئی و جادوگری، کل «مکبث» حذف میشود و قسمت عمده ای از سایر آثار او نیز حذف میشود.

این عجیب نیست که این مزخرفات هری پاتری اینقدر پرفروش شده و بهمین جهت یک زن معمولی با استعدادهای معمولی را ناگهان سوپر میلیونر کرده، دلیلش این است که این نوع اباطیل با باورهای رسوخ یافته در عمیق ترین لایه های فکرشان قربت فامیلی دارد.

البته وقتی که میگوئیم «فرهنگ انگلیسی» ، باید بدانیم که «فرهنگ آمریکائی» نیز همان است زیرا آمریکا تاریخی ندارد و از «سرریز» اروپا به وجود آمده، اما چون بعداً به عللی که جای شرحش نیست آمریکائیان قدرتمند و ثروتمند شدند فرهنگشان هم توسط کشورهای فرودست وارد شد و چون ذات آنها جادوگرپندار بود اول هالیوود مقادیر زیادی فیلمهای جادوگر مآبی (مثلاً در زمان جوانی بنده فیلم جک گول کش و امثال آن) ساخت که بعداً سینماهای کشورهای دیگر و مخصوصاً هندوستان و دیگران و اخیراً چین – که دیگر واقعا آن را به حد بالای ابتذال رسانده – همین نوع فیلم را ساختند و اینطور شد که موضوعات جادو و روح و شیخ و جن و شیطان و هیولاها اینقدر در همه جا دیده میشود و طوری شده که اگر کسی بگوید همه اینها دروغ و بی اساس و مهمل و باطل است با تعجب به او خیره میشوند که این معنی را میدهد که آقا سرت به جایی نخورده؟

اما ناگزیریم لا اقل اینقدر به موضوع بپردازیم که بر اساس مندرجات قرآن کریم منشاء سحر، آنطور که در آیه ۱۰۲ سوره بقره – در داستان هاروت و ماروت – آمده، منحصر به موارد محدودی بوده، و تازه، تأثیرش هم – مانند هر چیز دیگر – مقید به «اذن الله» است، و خود آن بر دو نوع است : واقعی و قلابی.

نوع قلابی سحر شعبده بازی است، که در داستان موسی و فرعون آمده، که ساحران مصری چیزهایی را – به تعبیر قرآن «حالهم و عصیهم» (رسمانهای و چوبهای) – را می انداختند و آنها در اثر حقه های فیزیکی – شیمیائی حرکت هائی میکردند و مردم – به تعبیر قرآن «خیل آنها تسعی» (تصور میشد که به تندی حرکت میکنند) – چنین تصور میکردند که آنها واقعی هستند.

موضوع فوق ، یعنی اتفاقی که در داستان موسی و فرعون افتاد در حقیقت جادو نیست بلکه فیزیک و شیمی و مکانیک است و اسمش هم شعبده است و قابل آموزش دادن و

آموزش یافتن است.

اما ، سحر را فقط در قرآن و در داستان هاروت و ماروت (آیه ۱۰۲ سوره بقره) می یابیم، که البته دامنه بسیار محدودی دارد و ثانیاً با پناه بردن به خدا بی اثر است.

اما در همان آیه چیز دیگری را هم مطرح میکند و آن این است که - به تعبیر قرآن: «ماتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان» (آنچه که شیطان ها بر فرمانروائی سلیمان خواندند) - است که ممکن است آن را نیز از باب سحر بدانیم که اینطور نیست و آنهم از باب علم است.

البته توضیح این فقره مفصل است ولی چاره ای نیست و شرح مختصری میدهم:

سلیمان نبی (ع) وقتیکه میخواست تخت پادشاهی ملکه سباء را به تشکیلات خودش منتقل کند - آنطور که قرآن میگوید - با اعضای ستادش مشورت کرد و یکی گفت من آن را «قبل از اینکه از حایت برخیزی» به زدت می آورم (که مدت لازم میتواند از چند دقیقه تا چند ساعت باشد - بسته به اینکه «از حایت برخیزی» چه معنی داشته باشد -) و دیگری گفت من آن را در چشم بهم زدنی زدت می آورم و این نفر دوم کسی است که قرآن او را چنین توصیف کرده : کسی که نزد او علمی از آن کتاب بود.

لذا کار او از نوع «علم» بود.

همچنین کار سامری - چنانکه در سوره طه آمده - که عملی انجام داده بود که آن مجسمه گوساله که بنی اسرائیل به پرستش گرفته بودند صدائی - احتمالاً مانند صدای گاو - در می آورد، که البته واضح است این نیز از نوع حقه های شعبده بازان است، یعنی این هم از نوع علم است .

هم کار اعضاء ستاد موسی (ع) در قضیه انتقال تخت ملکه سباء از یمن به فلسطین، و

هم کار سامری در قضیه صدا در آوردن از مجسمه گوساله از نوع کار علمی بود.

در دستگاه سلیمان از این نوع علم ها بود.

وقتی که سلیمان مرد ، شیاطین و جن هائی که در آنجا به بیگاری گرفته شده بودند آزاد و راحت شدند و می باید مقداری از این نوع علم ها توسط آنها به سرقت رفته و مورد سوء استفاده آنها واقع شده باشد. که کار این سارقین آن نوع علم ها ممکن است به غلط سحر قلمداد شود که خطا است و در حقیقت از نوع علم است که توسط اشخاص ناصالح مورد سوء استفاده واقع میشود. اما این هم هست که تعداد این قبیل اشخاص آنقدر کم و آنها آنقدر نادرند که در حکم «لاموجود» میباشند.

شیطان و نفوس شریر و شیخ و روح؛

به صراحت قرآن کریم ، شیطان قدرت هیچگونه تصرفی را در فیزیک این جهان ندارد، تنها حوزه عمل که برای او مجاز است حوزه ذهن است که میتواند در آنجا به وسوسه بپردازد - که آنهم محدود است به اذهان گناهگاران و بی ایمانان - و لذا اینهمه فیلم و کتاب و سریال و کارتون راجع به شیطان و ارواح شریر از قبیل کتاب «فاوست» (از گوته آلمانی) که مطابق آن ، شیطان از راه وعده موفقیت دادن به یک جوان نا امید روح او را میخرد و مدتی یک زندگی موفق برایش تهیه میکند و وقتی که موعدهش تمام شد می آید روح او را ببرد که جوان به او کلک میزند و یک جوری سرش را به طاق میکوبد و داستان آن اسقف در داستان «گوژپشت نتردام» (از ویکتور هوگو فرانسوی) که عاشق آن دختر زیبا روی کولی میشود و وصل او را میخواهد که جواب مثبت نمی بیند و لذا به این جمع بندی میرسد که آن دختر مامور شیطان است که آمده شائن روحانی او را خراب کند و تصمیم به قتل دختر میگیرد و فیلم های «طالع نحس» (که در دو داستان سریال مانند و در دو فیلم، یکی با بازی گریگوری پک و دیگری رکس هاریسون) و «جن گیر» و ... همه شان از دم دروغ و باطل و بی اساس است و

ذره ای واقعیت ندارد و اصلاً جای نگرانی نیست.

از آن جالب تر داستان کشیشی است که در فیلم معجزه سوم مطرح است که او برای اینکه بتواند کارهای خیری مانند شفا دادن مریضان و امثال آن را انجام دهد روحش را به شیطان فروخت و به این ترتیب موفق به انجام معجزاتی شد. خیلی مضحک است که شیطان که مأموریتی جز ایجاد شرور ندارد یکی از پیروان خویش را کمک کند که او به کارهای خیر بپردازد، یعنی شیطان از شیطنت استعفا دهد!

حتی ساده ترین شکل جادو که «چشم زدن» و چشم خوردن باشد به شرحی که در تفسیر خویش (در جلد سوم در ذیل آیه آخر سوره قلم در همان سایت) عرض کرده ایم خرافه است، و اصلی ندارد، و اینهمه تابلوهای «وان یکاد»، از آن لحاظ که کلام خدا است، بالای چشم جا دارد، اما از لحاظ باطل السحر بودن برای چشم زدن ذره ای به آن مربوط نیست و خرافه است. گرچه به این گستردگی در بین مردم شایع باشد.

شیخ و روح هم که اینهمه در این فیلم ها و سریال ها مورد داستان سرائی های ترسناک شده و میلیاردها دلار به جیب سازندگان آنها سرازیر کرده است همچنین:

خیلی جالب است که این ارواح و اشباح ملیت اروپائی و امریکائی دارند و اتفاقات مربوط به آنها معمولاً در آن خطه ها روی میدهد و از اینهمه داستانهای روح و شیخ در شرق اسلامی خبری نیست!

مطابق عقاید آنها کسی که کار «ناتمام»ی داشته باشد پس از مرگش روح او نا آرام است و آنقدر این در و آن در میزند و برای این و آن مزاحمت – های گاهی بسیار خطرناک – پیش می آورد تا بالاخره آن کار ناتمام او انجام شود.

آیات مربوط به برزخ بما میگوید مرگ نقطه قطع کامل ارتباط آدمی با این جهان است،

و زندگی در عالم برزخ ادامه می باید و هیچ ارتباطی با زندگی زمینی ندارد

و غیره

امروزه صدها شرکت و سازمان فیلم و سریال سازی - در همه جای این دنیا - دست اندرکار تولیداتی هستند که مستقیماً در ذهن میلیونها بینندگان خویش دلهره و اضطرابی که اساسش واهی و باطل و دروغ است ایجاد میکنند و در بسیاری از موارد این اضطرابات در ذهن مخاطب ثابت و ماندگار میشود، و مطالب آنها عمدتاً چیزهایی است که فوقاً برشمرده شد یا ذیلاً برشمرده میشود:

فعالیت ها و تحقیقات برای خلق ورژن هایی از بشر دارای قدرت فوق العاده که کاری جز کشتار و جنایت در مقیاس فوق وسیع ندارند (مثلاً ترمیناتور و سرباز جهانی و ماتریکس و ...) برای تسلط بر امور جهان و برده نمودن همگان،

فعالیت ها و تحقیقات برای تسلط عده ای قلیل بر کل شئونات زندگی بشر،

تولید انبوه ویروس ها و میکروب ها برای کسب قدرت بر آلودن محیط زیست و به خطر انداختن زندگی آحاد انسانی،

و یا سایر موضوعاتی که از آنها نام نبرده ایم ولی خودتان میتوانید حدس بزنید.

اما، قرآن، حاوی مطالبی است که «باطل السحر» همه آنها است، و ما، از باب «مشتی از خروار» و «کمی از بسیار»، به عنوان نمونه، ذیلاً بعضی از آیات آن را ذکر میکنیم:

ما تسقط من ورقة الا باذنه (هیچ برگي مگر به اذن او نمی افتد) [آیه ۵۹ سوره انعام]

ما كان لنفس ان تموت الا باذنه (هیچ کسی را نمیرسد که بمیرد مگر به اذن او) [آیه

۱۴۵ سوره آل عمران]

ما کان لنفسی ان تومن الا باذنه (کسی را نمیرسد که ایمان بیاورد مگر به اذن او)
[آیه ۱۰۰ سوره یونس]

ما اصاب من مصیبه الا باذن الله (هیچ مصیبتی جز به اذن خداوند نمیرسد) [آیه
۱۱ سوره تغابن]

ما اصاب من مصیبه فی الارض و فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراهها
(هیچ مصیبتی در زمین و در جان هایتان اصابت نمیکند مگر اینکه در کتابی هست –
حتی – قبل از اینکه آن را بیافرینیم) [آیه ۲۲ سوره حدید]

من یتوکل علی الله فهو حسبه (هر که به خداوند توکل کند همو وی را کفایت
خواهد کرد) [آیه ۳ سوره طلاق]

من یتوکل علی الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب (هر که به
خداوند توکل کند همو برایش گریزگاهی قرار میدهد و از آنجائی که فکرش را هم
نمیکند روزیش میدهد) [آیه های ۲ و ۳ سوره طلاق]

قد جعل الله لکل شی قدره (خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است) [آیه
۳ سوره طلاق]

ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و مساجد یدکر فیها الله
کثیرا (اگر اینطور نبود که خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع میکند
حتما صومعه ها و معابد و مساجدی که خدا در آنها به فراوانی یاد میشود منهدم
میشد) [آیه ۴۰ سوره حج]

ولینصرن الله من ینصره (و خداوند کسانی را که به راه او یاری میرسانند یاری میکند)
[آیه ۴۰ سوره حج]

ان تنصروا الله ينصركم (اگر راه خدا را یاری کنید یاریتان میکند) [آیه ۷ سوره محمد]

حقا علينا نصر المومنین (یاری مومنان در تعهد ما است) [آیه ۴۷ سوره روم]

انا كل شی خلقناه بقدر (البته همه چیز را به اندازه آفریده ایم) [آیه ۴۹ سوره قمر]

ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (خداوند اوضاع و احوال مردمانی را تغییر نمیدهد تا اینکه آنها اوضاع و احوال شخصیتیخویش را تغییر دهند) [آیه ۱۱ سوره رعد]

ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض (و اگر اهل قریه ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند حتما برکات مهمی را از آسمان وزمین بر آنها می‌گشاییم) [آیه ۹۶ سوره اعراف]

اینها نمونه هایی از آیاتی است که معتقدین را به کوهی محکم و استوار تبدیل میکند، مانند پیامبران (ص) که در آن اوضاع و احوال، با امکاناتی تقریباً در حد صفر، به چنان موفقیتی رسید که میدانید چه ها بود و قرآن پر است از این نوع.

قرآن برای بشر قرن بیست و یکمی امروز، که چنان اضطرابات و نگرانی هائی دارد، چنین آیاتی را به عنوان نسخه شفابخش تجویز میکند.

برخی رهنمودهای قرآنی برای بشر امروز در عرصه سیاسی

اینک که وارد فصل آخر این بحث شده ایم بجا است خلاصه ای از ابتدای این کتاب تا اینجا را به نحو ایجاز مروری کنیم :

قبل از اینکه وارد این بحث بشویم بهتر است ببینیم وضع فعلی بشر چیست؟

فساد عربان اکثریت قریب به اتفاق حاکمان جهان ، ناتوانی اکثر حاکمان جهان از حل مشکلات مهم، خرافات و بدفهمی های گسترده و عمیق در مفاهیم دینی، ظلم های عظیم و عمیق و گسترده رو به افزایش، خشونت افسارگسیخته رو به گسترش تقریباً در همه جا، خرابی وسیع و رو به گسترش محیط زیست، وقوع روزافزون جرائم و جنایات سازمان یافته در حالت کاملاً عربان علیرغم وجود نهاد های پلیسی مجهز به تکنولوژی های پیشرفته، عادی شدن اخبار مرگ انبوه انسان ها در اثر گرسنگی، تفاوت زیاد سطح زندگی بطوری که عده کثیری دچار فقر سیاه و عده کمی برخوردار از رفاه های افسانه ای هستند و اکثریت مردم نیز که بین این دو حالت اند در حال دوندگی دائمی برای حفظ وضع موجود خویش می باشند، اعتیاد گسترده روزافزون به الکل و مواد مخدر و سایر مخدرهای شیمیایی نوظهور، انحطاط عمیق و گسترده اخلاقیات و اشاعه گسترده فسادهای جنسی و غیره و غیره.

بله ، این است وضع فعلی بشر!

در قرآن ، در باره آینده سیاسی بشر سه نکته واضح و برجسته گفته شده :

۱ : اینکه خداوند چنین میخواهد که «کسانی که در زمین ضعیف شمرده شده اند» (الذین استضعفوا فی الارض) ، «نعمت بسیار بزرگ به آنها داده شود» (ان نمّن علیهم) و «پیشوایی» (نجعلهم الائمة) داشته باشند و «وارث» (همه چیز) گردند (ونجعلهم الوارثین).

۲ : اینکه «زمین به بندگان شایسته الهی به ارث رسد» (ان الارض یرثها عبادی الصالحون)

۳: اینکه دین مردم پاکسازی و خالص و صحیح شود (ارسل رسوله بالهدی و دین

الحق لیظهره علی الدین کله)

البته فعلا یک مقدماتی از وقوع این مژده ها به وقوع پیوسته،

مثلا دموکراسی که شیوه حکومتی است که بسرعت دارد پذیرفته میشود و با تخمین مقبولی میتوان گفت بزودی (و حد اکثر تا یک نسل دیگر) کاملاً فراگیر خواهد شد یکی از نشانه های تحقق موضوعی است که با شماره ۱ مشخص کرده ایم .

از نشانه های دیگر همان موضوع این است که می بینیم زبندگان و نخبه های مدیران اقتصادی و سیاسی و رسانه ای این مطلب را درک کرده اند که تصمیمات مردم عادی است که جریان های مسلط دنیا را به وجود می آورد و آنها سعی میکنند مردم عادی را در جهت مطلوب های خویش به تصمیم برسانند و در این جهت حتی دروغ های بزرگ هم میگویند .

مثلا می بینیم اهالی رسانه به مردم دروغ میگویند تا به این تصمیم برسانندشان که – مثلا – کانال های تلویزیونی آنها را ترجیح دهند، و احزاب به مردم دروغ میگویند تا تشویقشان کنند که به کاندیدای آنها رای دهند، و عرضه کنندگان کالا و خدمات به مردم دروغ میگویند تا وادارشان کنند تقاضایشان را از بازار آنها تهیه کنند، و با این رفتار خویش «اعتراف عملی» میکنند که **پیشوایان جهان مردم و بلکه عادی ترین مردم** میباشند.

در مورد اصلاح و محدود کردن و قانونمند کردن و پاسخگو کردن صاحبان قدرت (یعنی موضوع شماره ۲ فوق) نیز رفتارهای خوبی دارد در کل جهان مشاهده میشود.

در مورد پالایش ادیان و مذاهب (موضوع شماره ۳) نیز امروز حرکات مهمی را به روشنی می بینیم که همگی در جهت زدودن خرافات و سعی در تشخیص اصل و اصول

پیام های الهی است.

صرفنظر از اینکه ریشه های این سه جریان اصلی گرایش های بشری از کجا آب میخورد، سرخ های سه گانه مذکور بما میگوید این جریان ها و این گرایش های بشری اصیل و صحیح است و در آینده تعمیق و گسترش و پررنگ تر شدن آنها را خواهیم دید.

بله ، حرف در این موضوع زیاد است ، و فعلا بحث ما این است که قرآن برای بشر امروز چه رهنمودهایی دارد و چنانکه قبلا نشان داده ایم رهنمود های قرآن متنوع و هریک کاملا اساسی است و ما «از باب نمونه» و «مشتی از خروار» و «کمی از بسیار» برخی را برشمردیم و در این قسمت همان سه مطلبی که فوقا با شماره مشخص کرده ایم کافی است که بشر ناتوان و مایوس امروزی را نوید دهد که به این چنبره های در هم تنیده حصارهای موجود نگاه نکن، دین از حصار خرافات، و تو نیز از حصار بردگی مدرن بدر می آیی!

اگر کسی بپرسد مسیر این رهائی ها چیست؟ میگوئیم (مثلا) این آیه :

وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقَرْيَةِ اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ (اگر اهل قریه ها ایمان و تقوا در پیش گیرند حتما برکت های آسمان و زمین را بر آنها میگشاییم)
[آیه ۹۶ سوره اعراف]

با توجه به مفهوم قریه، در آیه فوق، که مفهوم جوامع کوچک را در خویش دارد چنین نتیجه میگیریم که علیرغم ظلماتی که کل زندگی بشر را احاطه کرده (و در ابتدای این بحث شمه ای از آن را برشمردیم) برای برون رفت از این موقعیت ناپسند، تشکیل جمعیت های حتی کوچک در جهت دفع رذایل و کسب فضایل نیز مورد واکنش مثبت سیستم های جهانی و تعمیق و تقویت آن ها خواهد شد و این

است راهی که اهداف سه گانه بشر (که در آن سرنخ های سه گانه ذکر شده) را متحقق خواهد نمود و این هم چیزی است که شروع آن را در قالب تشکیل NGO ها- که سرعت دارد گسترش می یابد - ناظریم .

البته در این مورد نیز NGO های خوب و بد داریم که در طول زمان مانند سایر زمینه های فعالیت های بشری، بدها حذف خواهند شد.

(فاما الزید فیذهب جفائا واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض - کف به کنار
میروند و آنچه برای مردم مفید است بجا میماند - سوره رعد)

[پایان نقل قول]

۶

فصاحت و بلاغت

جنبه اعجازی داشتن فصاحت و بلاغت سخن قرآنی، چنان متفق علیه است که گوئی سخن نگفتن در این مورد ترجیح داشته باشد.

در ابتدای این مقال، آنجا که از «صرفه» و سید مرتضی گفته ایم، شرحی عرض کرده ایم که لا اقل تا قرن چهارم هجری، «علم» به آن معنی که امروز از آن می فهمیم، نبوده، و فقط به «علم دین» علم اطلاق میشده است.

با این وضع، اگر میخواستند برای قرآن، بخصوص آیات تحدی، سخنی بگویند، چون علمی غیر از روایت و ادبیات عرب نداشتند، لاجرم فکرشان یا بطرف روایات میرفت یا بطرف فصاحت و بلاغت، سید مرتضی هم از طرفی میدانست فصاحت و بلاغت میتواند اکتسابی باشد، و از طرف دیگر آیات تحدی را میدید که در آنها گفته شده کسی (حتی با تشریک مساعی) نمیتواند مانند سوره ای از قرآن را بیاورد، لذا راه برون رفت از پارادوکس را در فرض «صرفه» دید و توجهی به تالی فاسدش نکرد.

به این علل است که در قرون گذشته مهم ترین مولفه موضوع اعجاز قرآن به موضوع فصاحت و بلاغت منحصر میشده است.

چون در موضوع فصاحت و بلاغت، متقدمان به اندازه کافی (بلکه زیاده بر مقدار کافی) سخن گفته اند، و در این فن (یعنی ادبیات عرب و درک نکات فصاحتی و بلاغتی قرآن) از امثال این قلم سر بوده اند، بهتر است این قلم به همین ذکر عنوان اکتفا کند و خوانندگان را به آنهمه منابعی که در یک جستجوی ساده گوگلی در اختیار قرار میگیرد واگذارد.

[مطلب زیر، همانطور که از تغییر حروفش نسبت به حروف بقیه متن پیداست، نقل قول است از یک منبع اینترنتی]

۷

اعجاز عددی

[نقل قول از منابع اینترنتی]

نمونه هائی از اعجاز عددی قرآن

تناسب کلمات با مصداق های آنها

پیدایش بحث اعجاز عددی قرآن

بحث اعجاز قرآن، با ادعاهای رشاد خلیفه آغاز شد. او به مدت سه سال در مورد قرآن با استفاده از رایانه تحقیق کرد و نتیجه این تحقیقات را در سال ۱۳۵۱ ش به روزنامه‌های دنیا داد.

او ادعا کرد که نظمی را در قرآن کشف نموده که ویژگی خاص قرآن بوده و یکی از بزرگترین جنبه‌های اعجازی آن به شمار می‌رود. کتاب او تحت عنوان «معجزة القرآن الکریم» در سال ۱۹۸۳ م در بیروت چاپ شد و به زبان انگلیسی نیز در آمریکا چاپ شد.

رشاد خلیفه تلاش نمود اثبات نماید که رابطه نزدیکی میان حروف مذکور با حروف سوره‌ای که در آغاز آن قرار گرفته‌اند، وجود دارد. او برای محاسبات خود از رایانه کمک گرفت و نسبت این حروف را در ۱۱۴ سوره قرآن سنجید. برخی از نتایجی که بدان رسید عبارتند از:

نسبت حرف «ق» در سوره «ق» از تمام سوره‌های قرآن بدون استثناء بیشتر است.

مقدار حرف «ص» در سوره «ص» نیز به تناسب مجموع حروف سوره از هر سوره دیگر بیشتر است.

حروف «ن» در سوره «ن والقلم» بزرگترین رقم نسبی را در ۱۱۴ سوره قرآن دارد.

رشاد خلیفه عدد ۱۹ را يك عدد اساسي در قرآن می‌داند که از «تسعة عشر» اخذ کرده و اعداد برخی آیات و کلمات را بر آنها تطبیق کرده و يك نظام ریاضی را ارائه می‌دهد.

البته نظریات رشاد خلیفه بعداً مورد مناقشه قرار گرفت اما به هر روی نظریات او باعث جلب توجه عده زیادی به بحث اعجاز علمی قرآن گردید.

۱ - کلمه یوم (روز) به صورت مفرد ۳۶۵ مرتبه (دقیقاً به تعداد روزهای سال) و به صورت مثنی و جمع ۳۰ مرتبه (به تعداد روزهای ماه).

۲ - کلمه شهر (به معنای ماه) در کل قرآن ۱۲ مرتبه (به تعداد ماه‌های سال).

۳ - کلمه امام به صورت مفرد و جمع ۱۲ مرتبه.

تساوی در کلمات متضاد:

دنیا و آخرت؛ ۱۱۵ مرتبه.

شیطان و ملائکه؛ ۶۸ مرتبه.

حیات و موت؛ ۱۴۵ مرتبه.

سینئات (گناهان) و صالحات (کارهای نیک)؛ ۱۶۷ مرتبه.

کفر و ایمان؛ ۲۵ مرتبه.

نفع و فساد؛ ۵۰ مرتبه.

حرّ (گرم) و برد (سرما)؛ ۴ مرتبه.

صیف (تابستان) و شتا (زمستان)؛ ۱ مرتبه.

تناسب در کلمات مرتبط با هم

این قسمت مثال های متعددی دارد که به منظور رعایت اختصار به ذکر تعدادی از آنها اکتفا می شود:

روایات، لازمه محبت را طاعت دانستند. لذا هر کدام از کلمات محبت و طاعت ۸۳ مرتبه آمده اند.

۱- زکات برای مال برکت می آورد. هر کدام از کلمات زکات و برکت ۳۲ مرتبه آمده اند.

- ۲ - صلوة برای انسان نجات را دربردارد. این دو کلمه مساوی هم و هر یک ۶۷ مرتبه آمده است.
- ۳ - کافرین در قیامت در نار (آتش) عذاب می شوند، این دو کلمه مساوی هم و هر یک ۱۵۴ مرتبه آمده است.
- ۴ - مسلمین همواره در جهاد هستند، این دو کلمه مساوی هم و هر یک ۴۱ مرتبه آمده است.
- ۵ - دین با مساجد آمیخته است، این دو کلمه مساوی هم و هر یک ۹۲ مرتبه آمده است.
- ۶ - به تعبیر قرآن، بندگان شکور (یعنی بسیار شکرکننده) قلیل هستند، این دو کلمه مساوی هم و ۷۵ مرتبه آمده است.
- ۷ - در شدت باید صبر کرد، این دو کلمه مساوی هم و ۱۰۲ بار آمده است.
- ۸ - بخل برای انسان حسرت ابدی را همراه دارد، این دو کلمه مساوی هم و ۱۲ مرتبه آمده است.
- ۹ - در مصیبت هم باید خدا را شکر کرد، این دو کلمه مساوی هم و ۷۵ مرتبه آمده است.
- ۱۰ - اتفاق باید به قصد رضا (یعنی رضایت خداوند) باشد، این دو کلمه مساوی هم و ۷۳ مرتبه آمده است.
- ۱۱ - انبیاء، بشیر (یعنی بشارت‌دهنده) و نذیر (یعنی بیم‌دهنده) هستند، کلمه نبی ۷۵ مرتبه آمده است که با مجموع کلمات بشیر (۱۸ مرتبه) و نذیر (۵۷ مرتبه) برابر است (75=18+57).

۱۲ - حساب خدا با عدل و قسط همراه است، کلمه حساب ۲۹ مرتبه آمده که با مجموع کلمات عدل (۱۴ مرتبه) و قسط (۱۵ مرتبه) برابر است.
(29=14+15)

چند برابری ها

۱ - خداوند در دنیا که کوتاه و گذراست، رحمن است و در دنیا و آخرت رحیم است. کلمه رحیم ۱۱۴ مرتبه (به تعداد سوره های قرآن) (و دو برابر رحمن که ۵۷ مرتبه می باشد، آمده است.

۲ - کلمه یسر (آسانی) ۳۶ مرتبه و ۳ برابر ۰ کلمه عسر (سختی) که ۱۲ مرتبه می باشد، آمده است.

با این مقدار کمی که نقل کرده ایم، تا حدود زیادی با اهمیت این مقوله آشنا شده اید.

[پایان نقل قول]

این نیز یک جنبه از اعجاز قرآنی است که نمیتوانسته است قبل از ۱۴۰۰ سالگی قرآن فهمیده شود، زیرا نیاز به کامپیوتر، (آنهم کامپیوتر خانگی ارزان، که اشخاص دارای موقعیت اجتماعی و اقتصادی متوسط بتوانند تهیه کنند) داشت.

مطالب خلاصه ای که دیده ایم، چنان مهم است که نمیتوان بی اعتناء به آنها گذشت، و در بطن خویش دو ارزش بسیار مهم دارد:

۱ - اینکه به ما می فهماند قرآن کاملاً پاک و سالم بدست ما رسیده (مثلاً اگر نقصان و اضافه ای آن را مشوب کرده بود، می باید آن مقادیر و نسبت هایی که فوقاً برشمرده شد بهم بخورد)

۲ - همچنین، این تحقیق و نتیجه گیری (یعنی همین بحث اعجاز عددی)، این ارزش را دارد که سخن کسانی را که قائل به این هستند که قرآن کلام پیامبر است (نه خداوند) باطل میکند، همچنین سخن کسانی را باطل میکند که قائلند قرآن سخن مشترک خدا و رسول است.

۸

سایر

میتوان از قسمتهای اخیر این بحث اینطور فهمید:

هرچه بشر، در جاده علم و فن و پیشرفت و ترقی، جلوتر برود، عناوین جدیدی به مولفه های عنوان کلی «اعجاز قرآن» افزوده خواهد شد، و به ضخامت پرونده «اعجاز قرآن» دائماً افزوده خواهد شد.

حجیت قرآن

این روزها، با این شلوغ پلوغی و این حرج و مرج و این فورانِ مطالب و موضوعات در فضای مجازی، و نیز این موجِ تیزخرامِ روزافزونِ غلط درآمدنِ مطالبی که درست دانسته میشد، و قرن‌ها به عنوان حقیقت مطلق در اذهان جاخوش کرده بود، و نیز این حالتی که عمومیت یافته که کسی سخن دیگری را، هرکس که میخواهد باشد، به راحتی قبول نمیکند، و نیز اینکه اسامی مستعار از بس استفاده میشود که چنان عمومیت یافته که برای کشف اینکه این اسم واقعی یا مستعار است، و اینکه این قولی که به فلان شخص مشهور نسبت داده میشود واقعا از او هست یا نه، و نیز اینکه و نیز اینکه و نیز اینکه و نیز اینکه های دیگر، اهمیت یک سخن مطلقا درست و صحیحا منتسب به مرجعی که مطلقا صادق است، را واضح میکند.

برای اینکه تصویری از یک سخن مطلقا درست داشته باشید، معدن ذغال سنگی را تصور کنید که کیلومتر ها طول و کیلومترها عرض دارد و قرن هایی طول میکشد تا در اثر استخراج انبوه و مصرف آن در مرکز عمده مصرف، چنانکه مثلا در قرن نوزدهم مرسوم بود، در لکوموتیوها، و چراغ های خیابانی، و آشپزخانه های منازل، و بخاری ها، و غیره و غیره، استفاده میشد، استخراج شود، که ذخیره ای بالغ بر صدها میلیون تن دارد، که، ضمنا در آن چند عدد الماس درشت نیز وجود دارد!

امروز یافتن یک سخن مطلقا درست، در بین اینهمه سخن باطل، و یا اگر باطل هم نگوئیم لاقط فاقد ارزش، شبیه است به جستجوی یک قطعه الماس مثلا چندصد قیراطی در آن معدن ذغال سنگ!

اگر بحث قبلی در باره اعجاز قرآن را پی گرفته و بادقت دیده باشید، قرآن از آن لحاظ که سخن خداوند است، مطلقا صدق و مطلقا صحیح و مطلقا با ارزش است.

«قرآن حجت است» یعنی چه؟

چند مثال میزنیم:

وقتی که می بینیم امروز کسانی مدعی میشوند که مخاطبان قرآن منحصر «مشافهین» اند، یعنی اینکه مخاطبان قرآن فقط کسانی اند که قرآن را بطور شفاهی از آنحضرت شنیده اند، معنی دیگر این سخن این است که قرآن خطاب به ما نیست، (و طبیعی است که وقتی سخنانی خطاب به ما نیست، اگر به آن توجهی هم نکنیم، چه رسد به عمل - مذموم نیستیم)

اگر سخن این نوع مدعیان به قرآن عرضه شود، دیده میشود غلط گفته و خطا کرده اند. زیرا در قرآن عباراتی مانند «نذیرا للبشر» و «ان الانسان ..» و «یا ایها الانسان» و «یا ایها الذین آمنوا ..» و «یا اهل الکتاب ..» یا «یا ایها الذین کفروا ..» و امثال آنها هست، که زیاد هم تکرار شده، زیرا «بشر» و «انسان» و «ایمان آوردگان» و «اهل کتاب» و «کفر ورزان» و امثال این نوع خطابات، منحصر در کسانی که معاصر نزول وحی بوده اند نیست، بلکه امروز که ۱۴۰۰ سال از زمان نزول وحی گذشته، نیز، مصادیق بشر و انسان و مومن و کافر و اهل کتاب، فراوان، و بلکه بسیار بسیار فراوان تر از آن روزها است.

یا اینکه وقتی می بینیم در روایتی مطلبی آمده که با قسمتی از قرآن مخالفت دارد، بی تردید حکم به ابطالش میکنیم.

یا اینکه وقتی که می بینیم یک فیلسوفی زحمتی کشیده و فلسفه ای تاسیس کرده که در کل یا جزء آن مطلبی هست که با قرآن تخالف و تناقض دارد بی درنگ آن مطلب را در کل یا در آن جزء ابطال میکنیم.

یا اینکه وقتی که دیدیم یک عقیده ای در قسمتی از جوامع مسلمانی، با قسمتی از قرآن زاویه دارد، در اظهار بطلان آن عقیده درنگ نمی کنیم.

یا اینکه وقتی که دیدیم در میان اقوامی از انسان‌ها (اعم از مسلمانان یا غیرشان) نوعی از رفتارها وجود دارد که با قسمتی از قرآن تنافر دارد، آن نوع رفتار را فوراً محکوم میکنیم.

آیا قرآن «برای همیشه» و «برای همه جا» است؟

برای سوال فوق یک جواب کوتاه داریم و یک جواب مفصل

جواب کوتاه این است:

تمام آیاتی که قبل از هجرت نازل شده، تقریباً تماماً، شامل «معارف» است، و آنها ماهیتاً فرازمانی-فرامکانی بوده و «برای همیشه» و «برای همه جا» است.

تمام آیاتی که پس از هجرت نازل شده، به استثناء احکام، همین خاصیت را دارند.

فقط آیات احکامی نازل شده پس از هجرت اند که، با تغییراتی که در زندگی بشر حادث شده (که حدوث این تغییر قابل انکار نیست)، برخی از آنها، حالت فرازمانی-فرامکانی خویش را در شرایطی از دست میدهند.

جواب مفصل این است:

در ابتدا ذکر چند مثال لازم است.

آیاتی در قرآن کریم هست که در اثر تغییر در زندگی بشر، بلاموضوع شده اند، یعنی آیه اش در قرآن هست، اما، موضوعش در روی زمین نیست! مثلاً اینک که بردگی از روی زمین ناپدید شده، آیاتش بلاموضوع شده است.

آیاتی هم هست که در جوامع متمدن (تقریباً) بلاموضوع شده، مانند آیه «الرجال قوامون على النساء» که قوامیت مرد را مشروط به دوش شرط کرده: ۱ - بما فضل الله بعضهم على بعض و ۲ - بما انفقوا

در زمان نزول این آیات بما فضل الله بعضهم على بعض بیشتر به زور بازو و ارزش های چیزهائی که به آنها «مردانگی» میگوئیم منحصر بود، در حالیکه امروز تفضیل بعضی

بر بعضی دیگر بر مبناهایی مانند تحصیلات، تخصص ها، مقبولیت های اجتماعی، از قبیل حسن شهرت و نداشتن سوء پیشینه، و . . . استوار است.

اما امروز در بسیاری از جوامع متمدن، زنان اگر از مردان بیش نباشند، کمتر هم نیستند، همانطور که در میان مردان پزشک های متخصص و حقوقدان و خلبان و ادیب و فیلسوف و محقق و کارمند و کارگر و رئیس و وزیر و قاضی هست، در همان حرفه ها نیز زنها هم هستند، ولذا عنقریب شرط اول بلاموضوع خواهد شد،

شرط دوم که «بما انفقوا» باشد، به موازات شرط اول، بلکه زودتر از آن، عنقریب بلاموضوع خواهد شد،

لذا با منتفی شدن دو شرط مذکور قوامیت رجال بر نساء بلاموضوع خواهد گردید.

با بلاموضوع شدن آیه مذکور، آیه بعدی نیز که وابسته به آیه قوامون است، یعنی آیه فاضر بوهن نیز بلاموضوع خواهد گردید.

همچنین است موضوع چند همسری که آنهم با متمدن تر شدن بشر بلاموضوع خواهد شد.

آیه دیگری که بلا موضوع شده، «جزیه» است که توسط خلیفه دوم منسوخ شده، و پس از اوهم کسی درصدد احیاء آن بر نیامده است.

همچنین است موضوع «ارزش شهادت دادن زن» (که نصف شهادت مرد حساب میشود)

آیات دیگری هم در قرآن هست که بد معنی شده، مثلاً آیه ارث (لذاکثر مثل حظ الانثیین)

طبق تلقی ۱۴۰۰ ساله از آیه ارث، تاکنون عین مائرک به نسبت دو برای وارث نر و یک برای وارث ماده تقسیم میشده است.

فرض کنید کسی فوت شده و وارث های او فقط یک دختر و یک پسر است و او ۶۰۰ گوسفند و سه اسب و ۳۰۰ میلیون تومان از خویش بجا گذاشته باشد، در اینصورت سهم ارث پسر میشود ۴۰۰ گوسفند و دو اسب و ۲۰۰ میلیون تومان.

اما آیه این را نمیگوید (آیه نمیگوید «عین» مال به نسبت دو و یک تقسیم شود، بلکه میگوید برای وارث نر مثل حظ دو وارث ماده است)

حالا اینکه مثل و حظ چیست، یک بحث فنی و تخصصی دارد که از تخصص این قلم بیرون است و این چیزی است که از طریق «امرهم شورا بینهم» باید حل شود.

موضوع دیگری که عنقریب بلاموضوع میشود، موضوع «شرک» است.

اینک در کل دنیا شرک سنتی منسوخ شده و «شرک اصلاح شده» جای آن را گرفته که پوست توحیدی دارد و شرح آن را قبلا عرض کرده ایم.

اما از تقریباً قرن نوزده میلادی پدیده جدیدی ظاهر شده که بطور روزافزونی گسترش یافته و آن «انکار هر نوع خدائی» است،

طرفداران این نظر خودشان به دو دسته تقسیم میشوند: ۱ - مبلغان ماده گرایی که سخن شان این است که همه چیز ریشه مادی دارد و علم و هنر و عشق و نفرت و تعقل و . . از تظاهرات ماده است و لاغیر ۲ - «لادری»ها که میگویند ما نمیدانیم خدائی هست یا نیست، یعنی به وجود خدا هنوز دلیلی علمی پیدا نکرده ایم.

جریان اخیر در زیر پوست کسانی که بر حسب شناسنامه هایشان خود را مسیحی یا یهودی یا مسلمان یا هندو یا بودائی اعلام میکنند با سرعت زیاد در هر حال گسترش است.

البته در اینجا جای بحث هایی هست، اما این قلم علاقه به ورود به آن بحث ها را ندارد و فقط به این نکته میپردازد که «شرک» تقریباً منسوخ شده و عنقریب بطور کامل از جامعه انسانی رخت بر خواهد بست.

موضوع دیگری که عنقریب بلا موضوع خواهد شد موضوع «کفر» است.

کفر در قرآن معانی دارد که شایع ترین آن، «اصرار به نپذیرفتن حق» (یعنی تعصب در باطل) را دارد، این موضوع خیلی بحث بر است، و این قلم خلاصه گو است، و خلاصه نظرش این است که به میزان متمدن تر شدن بشر، و تقلیل تعصبات، این فقره هم بزودی بلاموضوع خواهد شد.

اینها مربوط است به آیاتی از قرآن مجید.

اما، چیزهایی در زندگی و عبادات مسلمانان هست که در قرآن مآخذی ندارد، بلکه در روایات ریشه دارد، مثلاً **نماز و روزه مسافر** که نماز قصر است و روزه ملغی است، امروز در اثر تغییر در زندگی انسان که سرعت از ساعتی ۶ کیلومتر در ساعت (برای مسافرت سنگین بار- مثلاً شتر و کجاوه و...) به ۳۰۰ کیلومتر در ساعت (قطار) و حتی ۳۰۰۰ کیلومتر (هواپیما)، و بیشتر، رسیده، و دیگر موضوعاتی مانند حد ترخص، و مقداری که به آن سفر اطلاق میشود که ۸ فرسخ باشد (که چیزی است حدود ۴۸ کیلومتر در یک روز!) کاملاً به بایگانی تاریخ پیوسته است!

همچنین است موضوع **دیه** که خودش در قرآن ذکر شده اما چند و چونش ذکر نشده ولی در روایات دیه زن نصف مرد است، که در ایران موضوع را اینطور حل کرده اند که سازمان های بیمه در مورد زنان دیه کامل می پردازند اما نصف آن را از دولت میگیرند.

واین یک مثال بسیار جالب است که هم روایات را حفظ میکنند و هم رفتاری شبیه به جهان متمدن در پیش میگیرند (البته از جیب بیت المال که در حقیقت جیب مردم است)

خلاصه اینکه ما در اینجا مواردی را که «قرآنی» است برشمرده ایم و موردِ دیه را هم چون لااقل اسمش در قرآن آمده، ذکر کرده ایم،

اما، مواردی مانند سنگسار و چه و چه را که فقط منشاء روایتی دارد را برنشمарده ایم، و تعداد آنها آنقدر زیاد است که میتوان اصطلاح «لأُتعد» را در باره شان بکار برد و اگر می بینیم طرفدار و تاثیر اجتماعی و سیاسی دارند، ناشی از جهل و عقب ماندگی ذهنی مدافعان شان و قدم زدن در گذشته های دور و درک نکردن واقعیت های قرن بیست و یکمی توسط آنها را دارد، و نتیجه اش متأسفانه این است که کثیری گرفتار قلبی عاری از فکر صحیح و درک معیار های اصلی کلام خالص وحی اند!

قرآن چه راه حلی برای بلاموضوع شدن برخی آیات احکامی دارد؟

احکام قرآن بر دو نوع است: احکام، و احکام بالاسری.

چند آیه در قرآن هست که حالتِ «بالاسر»ی نسبت به احکام دیگر دارد، و مثل آنها نسبت به سایر احکام مانند مثل اصول قانون اساسی است نسبت به قوانین عادی است، (به عنوان نمونه، «ان الله يامر بالعدل والاحسان و ..» و نیز «ما جعل عليكم في الدين من حرج» و نیز «امرهم شوری بینهم» و نیز «الا ما اضطررتم» و «الا من أكره» و ..). این نوع احکام بالاسری، وقتی که زندگی مردم چنان تغییر میکند که برخی احکام با این احکام بالاسری تراحم پیدا میکنند، طبیعی است و معقول است و لازم است که «شوری» تشکیل شود و احکام متزاحم با این احکام بالاسری را اصلاح کند.

مثلاً، برخی زنان، برای ضرورت‌هایی، از قبیل تحصیل علوم، یا متابعت از شوهر، یا معالجات تخصصی‌ زمانبر، درشرایطی قرار میگیرند که ضد شرایطی است که آیه سوره احزاب که در جمله (.. لیعرفن فلا یوذین ..) تصریح کرده، قرار میگیرند،

آیه مذکور در شرایطی نازل شده بود که جمله مذکور برای آنها یک حاشیه امن ایجاد میکرد، که آنها به مسلمانی شناخته شوند و منافقان و کفار بدانند آنها «حمایتگر» دارند و از فکر اینکه به آنها آزار و اذیتی برسانند منصرف شوند،

اما، امروز، پس از ۱۴۰۰ سال، موضوع برعکس شده، و زنانی که بنا بر ضرورت‌های فوق‌الذکر به کشورهایی مسافرت طولانی مدت میکنند، این احتمال را بجان میخرند که ممکن است در معرض مزاحمت و اذیت گروه‌های ضد مهاجرت و ضد مسلمین قرار گیرند، و همان چیزی که در ۱۴۰۰ سال قبل در زمان آنحضرت موجب ایجاد حاشیه امن برایشان میشد، امروز، به علت قرار گرفتن در شرایط پیشگفته، موجب قرار گرفتن آنها در شرایط خطر میشود.

در این حالت، که وضعیتِ عملِ آیه «ماجعل علیکم فی الدین من حرج» وقوع یافته، دیگر حالتِ تقید به آیه پیشگفته سوره احزاب نه تنها ملغی است، بلکه عمل به عکس آن، در برخی ضرورت‌ها توجیه پیدا میکند.

از این مثال‌ها زیاد است و این قلم از پرگوئی احتراز میکند و این نوع مطالب نیز برای مخاطب‌های خاص نگاشته میشود، که اشاره‌ای آنها را کافی است.

نزول یکپارچه یا نزول تدریجی قرآن؟

برخی از قرآن پژوهان، بر اساس روایاتی، یا بر اساس نقل مفسران سابق، اظهار میدارند که قرآن یکپارچه نازل شده و در هر شب قدر بر رسول خدا (ص) تکرار میشد و تا آخر عمر شریف شان این کار تکرار میشد، ضمناً به مناسبت اتفاقاتی که در مدت تقریبی ۲۳ سال، قطعاتی که متناسب با آن اتفاقات بود، جداگانه نازل میشد، و مبنای سخنشان هم بر اساس دو کلمه «انزل» و «نزل» (و مشتقات مربوط همین دو کلمه) که در مورد نزول قرآن بکار رفته است که «انزل» را به معنی نزول یکپارچه و «نزل» را به معنی نزول تدریجی گرفته اند.

این قول خطاست، زیرا:

۱ - در قرآن آیات زیادی هست که بر «آرام کردن» آنحضرت دلالت دارد، این مفهوم که «بر تکذیب این کافران ناراحت نشو و صبر کن»، که در قرآن زیاد است، و نیز این مفهوم که هنگام نزول قرآن آرام باش و خوب گوش کن و نگران فراموش کردن و طبعاً از دست رفتن قسمتی از وحی مباش» که این مفهوم هم لاقلاً سه بار در قرآن آمده، لذا اگر این موضوع نزول یکپارچه، آنهم مکرر سالانه، درست میبود، آنحضرت قبلاً میدانست که سرانجام رسالتش با موفقیت قطعی همراه خواهد بود و لذا موجبی برای اضطرابات شان نبود تا نیاز به دلداری باشد.

۲ - در باره نزول قرآن، و نیز در باره نزول باران، در هر دو مورد، هم کلمه انزل بکار رفته و هم کلمه نزل، در حالیکه در باره باران می بینیم که بطور تدریج نازل میشود و نه بصورت یکپارچه، بنابراین، بحث لغوی مذکور خطاست.

محکم و متشابه

این بحث را قبلا در دوجا کرده ایم، اما در هر دوجا، به علت نیاز، در ذیل تیتريهای اصلی بوده که این دو مفهوم تحت الشعاع آنها قرار گرفته، اما، چون خود این بحث در مبحث علوم قرآنی یک بحث مهم است هر دو قطعه را مجددا در اینجا می آوریم:

انقل قول از سرتیتر «قرآن چیست»]

اعمال یک دقت معمولی در مطالب قرآن به خواننده نشان میدهد که محتوای این کتاب ارجمند، خالی از دو «نوع» سخن نیست. و این قلم ترجیح میدهد بجای ذکر مطالب طولانی در چیستی آن دو «نوع» سخن، با ذکر نمونه ای از هریک از دونوع، عملا هریک را تعریف کند:

مثالی از آیات دسته ۱:

اذ قال موسى لقومه يا قوم لم تؤذونني و قد تعلمون اني رسول الله اليكم
آیات این دسته بگونه ای هستند که همگی به سهولت معنی آنها را می فهمند، کسی در معنی آنها با دیگری اختلاف پیدا نمیکند. نزد همگان بیش از یک معنی ندارند. از این نوع مطالب، که فهم آنها کاملا آسان است، و همگان از آنها فهم یکسان دارند، در قرآن زیاد است، و به اینها محکمات گفته میشود.

مثالی از آیات دسته ۲:

الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة و لا نوم له مافي السماوات و ما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و يحيطون بشي من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السماوات والارض و لا يوده حفظهما و هو العلي العظيم

این دسته از آیات بگونه ای هستند که هیچکس با هر مقدار علم نمیتواند درباره آنها ادعا کند که «من این آیه را می فهمم»

نه تنها آنها را نمی فهمد بلکه اساساً نمی تواند بفهمد.

بطور کلی، آیاتی که راجع به ذات و صفات خداوند متعال، و ملائکه، و جنّ، و روح و شیطان، و لوح و قلم و کرسی و قیامت و بهشت و جهنم و . . . و امثال آنها (که بطور کلی بیرون از امکان حس و درک بشر و خارج از جدول مندلیف است) باشد، چنان است که بشر از درک آنها عاجز است، و اگر در آیه ای باشند و کسی بگوید من در فهم این آیه مشکلی ندارم، باید به سفاهتش خندید.

[پایان نقل قول]

[نقل قول از مطلب تحت سرتیتر تفسیر به رای]

کلمه ای که در همین آیه در مقابل محکّمات آمده «متشابهات» است و لذا از روی همان قرینه می توان فهمید که «محکّمات» برخلاف «متشابهات» طوری است که همگان از آنها معنی واحدی می فهمند، مثلاً در جایی که می فرماید «دست خدا بالای دستهایشان است» از آن می توان معانی مختلفی فهمید اما وقتی که می فرماید «هیچ چیزی مثل او نیست» همه از آن یک چیز می فهمند و لذا «لیس کمثله شئی» (هیچ چیزی مثل او نیست) جزء محکّمات، و «یدالله فوق ایدیهم» (دست خدا بالای دستهایشان است) جزء متشابهات است.

[پایان نقل قول]

اینک که کلاً با این دو مفهوم آشنا شده ایم، با توجه به محتوای قرآن عرض میکنیم:

- ۱ - کل آیات احکامی قرآن جزء محکّمات است.
- ۲ - کل آیات احکام اخلاقی قرآن جزء محکّمات است.
- ۳ - کل داستان های انبیاء سابق جزء محکّمات است.
- ۴ - کل داستان های مردم سابق (اعم از مردم ما قبل تاریخ، و مردمی که در دوره تاریخی زیسته اند، جزء محکّمات است.

«ناسخ و منسوخ» و «مطلق و مقید»

چهار موضوع فوق هم از آن موضوعاتی است که هر کتاب «علوم قرآن»ی باید به آنها بپردازد (خوب، ما هم می پردازیم!)

در سوره بقره آیه ۱۰۶ می فرماید: «ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها ..»

یعنی: اگر «آیه»ای را از بین ببریم، یا آن را از خاطر مردم بزدائیم، بهتر از آن راه، یا لاقلاً همطرازش راه، می آوریم ..»

چند آیه بعد از آیه فوق، آیات مربوط به حکم تغییر قبله آمد، و پیامبر(ص) در حال نماز بود، و بنا بر وحی، آنحضرت در نمازگاه خویش تقریباً ۱۸۰ درجه چرخید و نماز را ادامه داد، و مسلمانان هم چنین کردند و پس از نماز به مردم که تعجب کرده بودند توضیح داد که این عمل را به وحی انجام داده و آیات مربوط به تغییر قبله (که قاعدتاً می باید آیات ۱۰۵ تا ۱۵۲) باشد، را بر آنها خواند.

خود بخود مسلمانان آن روزها که این اتفاق در مقابل چشمان آنها اتفاق افتاده بود، آیه ۱۰۶ را اینطور می فهمیدند که بیت المقدس که قبله اولشان بود یک «آیه» بود که خداوند آن را «نسخ» کرده، و کعبه را به عنوان قبله، جایگزین آن نموده است. از آن پس، هم خود آنحضرت و هم مسلمانان، بطرف کعبه نماز خواندند که این رفتار تا کنون ادامه یافته است.

اما، آیا موضوع نسخ منحصر به تغییر قبله است؟ البته که نه! مثلاً با ظهور پیامبر ما، ادیان سابق، نسخ شده، یا با طلوع خورشید در امروز طلوع دیروز نسخ شده، و احکام قرآن نسخ کننده احکام ادیان گذشته شده،

و همچنین تمدن رُم ناسخ تمدن یونان شده، و تمدن مسلمانان ناسخ تمدن یونان شده و همینطور... بعضی امور جایگزین بعضی امور دیگر شده، و لذا مفهوم نسخ یک «سنت الهی» را بیان میکند که میلیونها مصادیق دارد که موضوع تغییر قبله، نزدیک ترین موضوع است به آن در لحظه نزول آیه فوق.

بحثی که مسلمانان درگیرش بوده اند موضوع «احکام ناسخ و منسوخ» در خود قرآن بوده است، یعنی اینکه در قرآن آیاتی هست که بعدا بوسیله آیات دیگری که بعدا نازل شده نسخ شده، مثلاً در باره نوشیدن شراب و انجام قمار در آیه ۲۱۹ سوره بقره فرموده «بگو در آن دو گناهی بزرگ است ولی منافعی هم دارد، ولی گناه آن دو از نفع شان بزرگتر است» چند سال بعد در سوره مائده (که آخرین سوره نازل شده بر آنحضرت است) در باره شراب و قمار، در آیه ۹۰ چنین فرموده «از عمل شیطان است، لذا از آنها دوری کنید»

ملاحظه میکنید که آیه ۲۱۹ سوره بقره توسط آیه ۹۰ سوره مائده نسخ شده است. بحث ناسخ و منسوخ منحصر به این دو آیه (که براحتی قابل تشخیص است) نیست، بلکه یک بحث دامنہ دار و مفصلی است که این قلم با تحقیق در ترتیب نزول سوره ها (که تحت نام «ترتیب و زمان نزول سوره های قرآن» در سایت هست) موفق شده پرونده آن بحث را ببندد.

اما، آیا بحث نسخ منحصر است در حکم تغییر قبله، یا آیات ناسخ و منسوخ قرآنی؟ خیر! بلکه با مثال هایی که در بالا زدیم، (راجع به ادیان و تمدنها و حتی طلوع های خورشید و بینهایت مثال ممکن دیگر، بسیار فراتر از آن است و اساسا یک فلسفه و یک جهان بینی است.

این سه - چهار سطر آخر، موضوع مقید و مطلق را هم توضیح داده است.

توقیفی و اجتهادی

این قلم در باره تیتیر فوق در همین کتاب مطلب مختصر ذیل را گفته است:

این قلم قرآن عثمانی را چگونه توصیف میکند؟

توصیف این قلم از قرآن عثمانی این است که نسبت به قرآن علی (ع) سر و ته است، و عقیده مسلط ۱۳۰۰ ساله توقیفی بودن ترتیب سوره هایش در حال زوال است، و عقیده مسلط تا زمان معاصر ما در رابطه با توقیفی بودن آیاتش در داخل سوره ها، توسط مرحوم علامه طباطبائی (در تفسیر المیزان ذیل آیه ۹ سوره حجر - انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) خدشه ای برداشته، و **مقادیری** از خواص قرآن علی (ص) که متضمن صفاتی مانند نور و هدایت و تبیان کل شیء و فرقان و ... باشد را فاقد است، و گرچه به علت سکوت امیرالمومنین علی (ع) چیزی خارج از وحی داخلش نشده، و همچنین چیز خیلی مهمی از وحی نیز از آن اسقاط نشده، معهذا، نسبت قرآن عثمانی به قرآن علی (ع)، مانند گونیی است که قطعات منفصله (C.K.D.) انسان را در آن ریخته باشند، و بعد بگویند انسان این است. [پایان نقل قول]

واضح است که انسان با مجموع قطعات منفصله اش مساوی نیست، و بلکه همان قطعات منفصله باید بطوری در ارتباط با یکدیگر قرار گیرند که کارشناسان تصدیق کنند که به «هیئت انسانی» درآمده، و علاوه بر آن، «رفتار انسانی» نیز از آن مشاهده و توسط کارشناسان شناسایی شود.

امروز کسانی یافت میشوند، و تعدادشان هم کم نیست، و حقوق استادی میگیرند، و هم در دانشگاه ها و هم در حوزه «علوم قرآنی» هم تدریس میکنند و در عین حال در سایت شان دیده میشود که «راجع به ترتیب نزول و اهمیت آن در فهم قرآن اغراق میشود» در باره اینان بهتر است گفته شود «اخوی! این اظهار لحنه رقیق و لاغر نیز بزودی کاملاً حذف خواهد شد، چنانکه بزرگتر از این نیز، در همین صده حاضر، حذف شده است»

تحریف قرآن

علیرغم کوشش بسیار زیادی که در باره تقویتِ شبهه تحریف قرآن میشود، چندان موفق نیستند و سخن شان چندان خریداری ندارد. مثلاً سایت هایی مانند (Zeus) (که با دیدن یکی دوتا از انیمیشن هایش میتوان حدس زد که به چه دریاهایی از ثروت وصل است) و نیز «دکتر سُها» (که آنهم [منهای انیمیشن] همینطور)، چندان توفیقی ندارند.

این شبهه همیشه (مخصوصاً از قرن سوم هجری) در جهان اسلام از سوی یهودیان و دیگرانی که در داخل جهان اسلام می زیسته و از مواهب آن استفاده میکردند، مطرح میشده، و توسط علما به آنها پاسخ داده میشده، و پاسخ ها بنام پاسخ دهندگان در کتب درج میشده، و همه این حرفها در همان فضای علمی محفوظ میمانده و به داخل جامعه مسلمان راه نمی یافته، تا اینکه:

امروز در جهت استراتژیِ عمومیِ مبارزه با اسلام و با پشتیبانیِ منابعِ پولیِ عظیمی که به برخی از دولت ها وصل اند، سایت هایی مانند آنچه فوقاً اشاره کرده ایم، به وجود آمده اند، که گذشته ها را شخم میزنند و شبهه های فوق الذکر را می یابند، و بدون اشاره به جوابی که در همان وقت به آنها داده شده، شبهه پراکنی میکنند!

اما،

چند دلیل واضح در ردّ و بطلان شبهه مذکور وجود دارد:

۱ - فعالیت موسسات تحقیقی مانند «کوپوس کورا نیکوم» (ر.ک. گوگل) و موسسات دیگری مانند آنها که در کل دنیا پخش اند، و دارند راجع به «اصالت قرآن موجود» کار تحقیقاتی انجام میدهند، که دستاورد هایشان موید اصالت دقیق قرآن های فعلی است.

۲ - میلیون‌ها نسخه از قرآن که در سراسر دنیا با ترجمه های متعدد و متنوع، چه با ترجمه (اعم از ترجمه به زبان های زنده دنیا و غیر آن) و خطاطی و صحافی و تذهیب های مختلف و متعدد، و متعلق به قرون مختلف، موجودند.

۳ - ضمانت الهی در آیات ۹ سوره حجر، و آیه های ۱۷ و ۱۹ سوره قیامه، که دارای این مفهوم است که قرآن توسط خداوند متعال محفوظ و مصون خواهد ماند، که تاکنون درست در آمده است.

تأثیر فرهنگ زمانه بر قرآن

«تأثیر فرهنگ زمانه بر قرآن» یعنی چه؟

۱ - از فرهنگ زمانه، یعنی زبان مردم در زمان نزول قرآن، عقاید مردم آن زمان، معیشت شان، اوضاع اجتماعی شان، چیز هایی در قرآن آمده است.

اگر منظور، گزاره فوق باشد، جواب مثبت است.

۲ - قرآن تایید کننده عقاید مردم آن زمان، آداب و رسوم مردم آن زمان، اوضاع معیشتی آن زمان، اوضاع اجتماعی آن زمان است.

اگر منظور، گزاره فوق باشد، بی تردید، جواب منفی است.

زیرا مردم آن زمان شراب میخوردند، و زنا در بین شان چندان قبیح نبود، و حج شان چیزی جز «مکاء و تصدیه» نبود، و اولاد کشی چندان قبیحی نداشت، و حتی دختر کشی قبحش کمتر هم بود، ربا خواری قبیح نبود، اوزان و مکیال های درست و مقبولی نداشتند و بطور کلی نسبت به صحت معاملات لاقید بودند، چندهمسری در بین مردان هیچ حدی نداشت، رئیس قبیله اختیار جان و مال اعضاء قبیله را داشت، اکثرا چادر نشین بودند و مسکن ثابتی نداشتند، جنس زن هیچ حقوقی نداشت و با او مانند اموال معامله میشد و پس از مرگ شوهر به ارث میرسید، در طلاق دادن زن هیچ حقی برای او لحاظ نمیشد، و و ...

قرآن با همه این وحشیگری ها مخالفت کرد، و از آن جامعه وحشی اشخاصی متمدن بوجود آورد.

چون موضوع واضح است و خواننده نیز فرهیخته است، شرح بیشتری لازم نیست.

محتوای قرآن

اخیرا کتابی را در سایت قرار داده ایم به نام «محور های موضوعات قرآنی» در این کتاب کل آیات قرآن در شش محور اصلی (خداوند، پیامبران، پیامبر ما (ص)، انسان، قیامت، احکام) قرار داده شده که هریک «ریز محور» هایی دارد که تاکنون، در بیش از ۵۰ ریز محور سامان یافته، که در همین حالت فعلی برای قرآن پژوهان قابل استفاده است، اما برای عموم مردم خیر. این کتاب برای رسیدن به این وضعیت، چهارویرایش به خویش دیده، ولی باید ویرایش های بیشتری را ببیند تا بتواند قابل استفاده عموم بشود.

تخمین این قلم این است که این کتاب میتواند به جایی برسد که «ریز محور» هایش به حدود ۳۰۰ مورد برسد و در آنصورت، هم برای عموم قابل استفاد خواهد بود و هم برای «تفسیر موضوعی»، و نیز برای «تفسیر قرآن به قرآن» این قلم امیدوار است در صورتی که مانعی (از قبیل عزرائیل و بیماری های صعب العلاج و چه و چه) پیش نیاید، در سال ۹۹ به این مهم اقدام کند. ولی، فعلا میتواند موضوعات فرعی، هر تیترا اصلی را، علی الحساب، در اینجا فقط نام ببرد:

[نقل از فهرست کتاب فوق الذکر]

موضوع
خداوند
شئون الهی
سنن الهی
آیات الهی
مخلوقات الهی

۱ - انسان
۲ - جن
۳ - ملائکه و روح
۴ - شیطان
۵ - سایر مخلوقات
آفرینش «به حق»
نقد خدایان شرک
پیامبر(ص)
ارتقاء روحیه آنحضرت
تقریرات و آموزش الهی
توصیه های رفتاری به آنحضرت
حد و حدود آنحضرت
عتاب به آنحضرت
تبیین رسالت آنحضرت
قرآن
وحی
ماهیت قرآن
نزول قرآن
قسم ها
حروف مقطعه
تحدی
مثل ها
انسان
آفرینش انسان
خصوصیت های کلی انسان
انسان های مطلوب

انسان های نامطلوب
گذشتگان
عقاید و رفتار کفار معاصر نزول
یا ایهاالناس
اهل کتاب
منافقان
یهودیان
ای مومنان
فلسفه تاریخ
پیامبران
ابراهیم (ع)
موسی (ع)
هارون (ع)
عیسی (ع)
نوح (ع)
هود (ع) (قوم عاد)
صالح (ع) (قوم ثمود)
لوط (ع)
شعیب (ع)
زکریا (ع)
داود (ع)
سلیمان (ع)
یوسف (ع)
ایوب (ع)
یونس (ع)
الیاس (ع)
ذکر چند پیامبر (ع)

اشخاص برگزیده نزدیک به پیامبری
قیامت
احتضار
برزخ
حوادث پیشا قیامت
گردشِ کارِ در روز قیامت
تمثیل برای قیامت
حتمیت وقوع قیامت
درباره عذاب
در باره نعیم
بگومگوی معذبین
فلسفه عذاب و نعیم
احکام
احکام اخلاقی
احکام خاص آنحضرت
احکام
فلسفه احکام

هرمنوتیک و تفسیر قرآن

این روزها بکار بردن کلمه «هرمنوتیک»، بجا و بیجا (وبیشتر بیجا) چنان زیاد شده که موجب سردرگمی میشود، لذا ابتدائاً به یک نقل قول می پردازیم و سپس تعریف خویش را از این کلمه ارائه میکنیم:

انقل قول از ویکی پدیا در سرچ کلمه هرمنو تیک]

نظریه و قواعده روشمند تفسیر متن را علم تأویل (به انگلیسی **Hermeneutics**)

یا زَندشناسی^[۱] می گویند.^[۲] هدف از علم تأویل، کشف پیامها، نشانه‌ها و معانی یک متن یا پدیده است.^[۳] علم تأویل به مطالعه اصول تعبیر و تفسیر متون، به‌ویژه متون ادبی و دینی و حقوقی می‌پردازد.

در کنار یا به جای واژه علم تأویل، گاه از کلمه «تفسیر» یا «تأویل» استفاده می‌شود، هرچند که این دو لفظ، ترجمه‌های مناسبی برای واژه علم تأویل نیستند.^[۴] تفاوت تفسیر با علم تأویل قابل قیاس با تفاوت زبان با دستور زبان است.^[۵]

هرمنوتیک یا علم تأویل نوعی روش شناسی تفسیر است که تلاش می‌کند تفسیر تمام افعال معنادار انسان و محصولات این رفتارهای معنادار به خصوص زمانی که به شکل متون بروز می‌کند را روشن‌مند نماید.^[۶] در واقع علم تأویل دانشی است که به «فرایند فهم یک اثر» می‌پردازد و چگونگی دریافت معنا از پدیده‌های گوناگون بشری اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری و آثار هنری را بررسی می‌کند.

دانش علم تأویل با نقد روش‌شناسی، می‌کوشد تا راهی برای «فهم بهتر» پدیده‌های انسانی ارائه کند؛ اگرچه گروهی از نظریه‌پردازان علم تأویل، با ایجاد و تبیین «روش» در مسیر فهم مخالفند و «فهمیدن» را یک واقعه می‌دانند که قابل اندازه‌گیری و

روش‌مندسازی نیست. به زبان ساده‌تر، تأویل‌شناسی به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا روش و راهکاری وجود دارد تا خوانندگان یک متن یا بینندگان یک اثر هنری، با به‌کارگیری آن روش، به دریافت معنای ثابت و مشخصی از آن اثر یا متن دست یابند؛ یا این که درک و فهم هر مخاطبی مختص اوست و با دیگری تفاوت دارد.

...

هرمنوتیک، از کلمه یونانی به معنای «تفسیر کردن» اشتقاق یافته^۷ و با واژه هرمس (ایزد پیام‌رسان یونانیان) دارای ریشه مشترک است. هرمس واسطه‌ای بود که به عنوان تفسیرگر و شرح‌دهنده، درون‌مایه پیام خدایان را که سرشت آن فراتر از فهم آدمیان بود، برای آن‌ها به گونه‌ای قابل درک درمی‌آورد.^۸ «هرمس» و مکتبی که به نام خود او به «مکتب هرمسی» موسوم شده، پدیده‌ای جهانی است و در تاریخ تمدن‌های بزرگی مثل ایران، یونان و حتی مصر و بعدها در تمدن اسلامی هم می‌توان رد پای او و مکتبش را دید.^۹

علم تأویل کلاسیک

همزمان با عبور از سده‌های میانه و از میان رفتن سیطره مسیحیت کاتولیک، کتاب مقدس از زیر سایه کلیسا خارج شد و به میان مردم آمد. در این زمان که مردم برای خواندن و فهم کتاب مقدس به آزادی رسیده بودند، نیاز به قواعدی بود تا از هرج و مرج در تفسیر پیشگیری کند و به خوانندگان، برای فهم درست و درک معنای اصلی متون راهکاری نشان دهد. شلاپرماخر و ویلهلم دیلتای دو تن از دانشمندان این دوره بودند که اصول اولیه دانش تأویل‌شناسی را در سده نوزدهم بنیان‌گذارند. این دو معتقد بودند که یک معنای غایی و یک فهم نهایی از اثر وجود دارد؛ وظیفه مفسر است که با شناخت اثر، بررسی نشانه‌های درون متنی و اصلاح روش تفسیر تلاش کند

تا بدان «معنای نهایی» دست یابد. دیلتای همچنین معتقد بود که برای فهم بهتر متن، باید به نیت مؤلف پی برد و دانست که او متن مورد نظر خود را به چه منظور و با چه هدفی آفریده است.^{۱۰} [اشکال نظریات دیلتای این است که دستیابی به قصد و نیت مؤلف، به جهت بعد زمان و مکان، همیشه مقدور و میسر نیست.

علم تأویل فلسفی

در قرن بیستم میلادی، تحول بزرگی در علم تأویل روی داد و این دانش پا به عرصه تازه‌ای گذاشت که عوامل اصلی این تحول را باید دانشمندان و فیلسوفان نامداری چون فردریش نیچه، مارتین هایدگر، هانس گئورگ گادامر، پل ریکور و... دانست. در این دوره به جای تلاش برای روش‌مندسازی شیوه فهم، بحث از ماهیت فهم به میان آمد. فیلسوفان این عصر در صدد اثبات این نکته بودند که چیزی به نام «فهم نهایی» و مؤلفه‌ای تحت عنوان «نیت مؤلف» مطرح نیست. فهم آن چیزی است که در اندیشه مفسر نقش می‌بندد (تکیه بر محوریت مخاطب). فهم هر مفسر ریشه در زمانه، جامعه، فرهنگ و تربیت او دارد و این عوامل، محدوده عملکرد ذهن مفسر را ناخودآگاه در حصار می‌گیرد؛ او نمی‌تواند بیرون از این دایره بیندیشد و بفهمد؛ بنابراین فهم، امری اتفاقی و مسبوق به پیشینه تاریخی مفسر است که به شکل یک رویداد درون ذهن وی شکل می‌گیرد و به هیچ روی قابل کنترل کردن و تعریف در قالب روش و راهکار نیست. دریافت و برداشت هر خواننده، منحصر به خود اوست و به تعداد خوانندگان یک متن، فهم‌های متفاوت وجود خواهد داشت.

ضعف عمده نظریات تأویل‌شناسانه فلسفی این است که در سایه نسبی‌گرایی با نفی روش، هر فهم و استنباطی از اثر را قابل توجیه می‌داند و این امر را طبیعی و ناگزیر قلمداد می‌کند و بدین‌وسیله، راه را بر خوانش‌های متفاوت و بعضاً متضاد از یک اثر می‌گشاید.

دو اثر مشهور این دوران یکی «کتاب هستی» از هایدگر و دیگری کتاب «حقیقت و روش» از گادامر است.

علم تأویل نوین (مدرن)

در دوران معاصر تلاش زیادی صورت گرفته است تا برخلاف علم تأویل فلسفی، شیوه و راهکاری خاص برای دستیابی به فهمی یگانه ارائه شود. نمایندگان بزرگ این دوره «امیلیو بتی» و «اریک هِرش» با نقد دیدگاه‌های هایدگر و گادامر سعی در احیای آموزه‌های تأویل‌شناسی کلاسیک دارند و می‌کوشند برای دغدغه‌های ذهنی اشلاپرماخر و دیلتای قاعده‌ای منسجم و اصولی تعریف کنند: قاعده‌ای که هم «روش در فهم» را توجیه کند و هم به دریافت «فهم نهایی» از اثر نائل گردد. اریک هِرش عقیده دارد که در تفسیر متن، دو برداشت مستقل از یکدیگر وجود دارد: نخست معنایی که از واژگان متن دریافت می‌شود؛ دیگری شواهد آن معانی در دورانی که اثر تفسیر می‌شود.^{۱۱} سپس توضیح می‌دهد که معنای لفظی همواره ثابت است، اما شواهد آن معنا، در هر دوره‌ای فرق می‌کند. مثلاً شواهد معنایی «قلم» در یک دوره ممکن است به «قلم‌نی» اطلاق شود؛ در دوره دیگر به «مداد زغالی» و زمانی هم به «خودنویس»! اما در تمامی این سه دوره، معنای قلم یک چیز بیشتر نیست: «وسیله‌ای برای نوشتن»! وی معتقد است که اگر چه همیشه نمی‌توان به معنای نهایی مورد نظر مؤلف دست یافت، اما با به‌کارگیری و پیراستن روش، ضمن نفی دریافت‌های نادرست و لغزان، می‌توان به درجه‌ای از فهم دست یافت که درست‌تر از بقیه و نزدیک‌تر به خواسته آفریننده اثر باشد.

نحله‌های علم تأویل

اگر معیار دسته‌بندی مکاتب مختلف علم تأویل را که در بالا ذکر شد، تغییر داده و ملاک تقسیم‌بندی را «امکان دسترسی به فهم متن» قرار دهیم، در آن صورت نحله‌های علم تأویل عبارتند از:

عینی گرایان: این گروه مکاتبی از علم تأویل را تشکیل می‌دهند که به امکان دسترسی فهم متن معتقدند و می‌گویند با حذف پیش داوری‌ها می‌توان به فهم درست متن رسید.

تاریخ گرایان: این گروه شامل آن دسته از مکاتب علم تأویل است که مخالف امکان فهم متن هستند و اصلاً دسترسی به فهم متن را ممتنع و غیرممکن می‌دانند؛ و بر این باورند که انسان اسیر پیش فرضها و شرایط فرهنگی و تاریخی خود است^[۱۳]

[پایان نقل قول]

چنانکه در نقل قول فوق دیده میشود، هرمنوتیک تاکنون سه دوره را به خویش دیده است:

۱ - دوره آغازین، ۲ - دوره فلسفی (تحلیل فرایندِ «فهم»)، ۳ - باز گشت به دوره آغازین .

ماحصل دوره ۱ و ۳ این است که: هرمنوتیک دانشی است که به «فرایند فهم یک اثر» می‌پردازد و چگونگی دریافت معنا از پدیده‌های گوناگون بشری اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری و آثار هنری را بررسی می‌کند. به زبان ساده‌تر، تأویل‌شناسی به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا روش و راهکاری وجود دارد تا خوانندگان یک متن یا بینندگان یک اثر هنری، با به‌کارگیری آن روش، به دریافت معنای ثابت و مشخصی از آن اثر یا متن دست یابند؟؛ یا این که درک و فهم هر مخاطبی مختص اوست و با دیگری تفاوت دارد. اگر چه همیشه نمی‌توان به معنای نهایی مورد نظر مؤلف دست یافت، اما با به‌کارگیری و پیراستن روش، ضمن نفی دریافت‌های نادرست و لغزان، می‌توان به درجه‌ای از فهم دست یافت که درست‌تر از بقیه و نزدیک‌تر به خواسته آفریننده اثر باشد.

روش ما در تفسیر قرآن، به شرحی که در اوایل این کتاب دیده اید، «هرمنوتیکی ترین» روش سعی برای فهم قرآن است.

زیرا اصلی ترین اصول هرمنوتیک بر پایه سعی بر فهم «منظور مولف» استوار است که البته همان هم اصلی ترین اصل در روش تفسیری ما است، که مبتنی است بر نگاه به:

۱ - عصاره مشترک سوره های مرحله نزول که قطعه مورد نظر در آن مرحله است (در نامگذاری ما: تابلو مرحله)

۲ - عصاره محتوای سوره مورد مطالعه که قطعه مورد مطالعه جزئی از آن سوره است (در نام گذاری ما: درس)

۳ - عصاره محتوای پاراگراف مورد مطالعه که قطعه مورد مطالعه جزء آن است (در نامگذاری ما: درب)

۴ - عصاره محتوای قطعه مورد مطالعه در پاراگراف مربوط (در نامگذاری ما: ریز درب)

پس از اینکه منظور جبرئیل از قطعه مورد نظر فهمیده شد، آنگاه و فقط آنگاه، است که به روش های معمول مفسران کلاسیک، به اجزاء قطعه مورد نظر پرداخته میشود.

این روش در سوال و جواب های زیادی مورد امتحان قرار گرفته و موفق و مقنع بوده است.

چند موضوع دیگر

(۱) پیشگویی های تحقق یافته قرآنی،

(۲) تاریخ ۲۳ ساله نزول وحی،

(۳) در قرآن، کدام فقرات، فوق ذهنیات معاصران نزول است؟

(۴) قرآن و علوم روز

(۵) آیات برجسته قرآنی

(۶) آیات مشکل

(۷) معاصران نزول از مطالب قرآنی چه تلقیبی داشتند؟

(۸) چه عناصر فرا زمانی و فرا مکانی در قرآن هست؟

در باره (۱) و (۲) و (۳)، کتاب های مستقلی نگاشته ایم که تحت عناوین «صدها پیشگویی تحقق یافته قرآنی» و «تاریخ ۲۳ ساله نزول وحی» و «ردیه ای بر شبهات جدید» در سایت موجود است.

راجع به ردیف (۴) در ذیل سرتیتر اعجاز قرآن بحثی تحت عنوان «کثرت زیاد پیشگویی های علمی قرآنی» داشته ایم که جستجوگران را به همانجا ارجاع میدهیم.

درباره سایر ردیف ها، از (۵) تا (۸) در فایل های تفسیری خویش به تناسب محتوای پاراگراف های مورد تفسیر بحث کرده، ولی آنها را بصورت یک کتاب، جمع نموده ایم، و امیدواریم صاحب قرآن توفیقی دهد و روزی این کار را کنیم.

از این قلم

الف: ده جلد کتاب های تفسیری کل قرآن

اینک که نمونه ای از تفسیر ما را دیده اید، و تا حدودی ملاحظه کرده اید که چه عرض میکنیم، اضافه میکنیم که:

خودِ اصلِ تفسیر ده جلدی ما که «**سخن نو در تفسیر قرآن**» نام دارد مبتنی بر یک رویکرد تفسیری است که یک نمونه اش را دیده اید، که با توجه به مبانی و قابلیت ها و آثار و نتایجش تا کنون نظیر و مشابهی نداشته است، و لذا «**سخن نو**» میباشد، و میتواند مطلوب نواندیشان و روشنفکران مسلمان باشد.

مبنای اصلی تفسیری ما در تفسیر «**سخن نو**» این است که قبل از اینکه وارد کارِ تفسیرِ یک قطعه قرآنی بشویم، می باید پیشاپیش دانسته باشیم که «خلاصه محتوا»ی سوره ای که قطعه مورد نظر در آن است، و همچنین خلاصه محتوای خود قطعه قرآنی مورد نظر چیست.

ما برای این کار، (یعنی دانستنِ پیشاپیشِ آن دوموردِ پیشگفته) «روش» و «الگوریتم»ی ساخته ایم که یک نمونه اش را در صفحات ابتدائی همین بروشور دیده اید.

اگر بخواهیم همین موضوع را به طریقی دیگر بیان کنیم میتوانیم چنین بگوئیم که رویکرد این تفسیر، به عکس آنچه در این چهارده قرن معمول بوده، نگاه از کلان به خرد است،

علاوه بر آن، روش ما شباهتی دارد به کار کسانیکه در آزمایشگاه ها با درصد گیریِ نتایج، نتیجه گیری هایی میکنند، و نیز شباهت دارد به کار تحلیلگرانی که (مثلا) در سازمان ملل متن سخنرانی رهبران کشورها را بررسی میکنند و در این راه از شمارش کلمات و میزان تکرار آنها سعی میکنند منظور غائی سخنران را کشف کنند، و همچنین شباهت دارد به کار کسانیکه در مراکز آمارگیری با تجزیه و تحلیل داده های آماری

نتایج کیفی میگیرند. به عبارت دیگر در این روش نیز از یافته های کمی نتایج مفهومی گرفته، و بوسیله آن متن اصلی فهمیده میشود.

روش ما چند اصل دارد به شرح ذیل:

۱ - به ترتیب نزول

۲ - استخراج عصاره محتوای سوره و پاراگراف مورد نظر

۳ - مشخص کردن مطالب اصلی متن از مطالب فرعی

۴ - تشخیص اوضاع و احوال حاکم بر زمان نزول آیات (که اغلب از خود متن قرآنی بدست می آید)

۵ - تحریک ذهن خواننده برای خودفهمی از طریق طرح سوالات

۶ - بدون روایت به عنوان مآخذ

۷ - بدون نقل قول مفسران سلف به عنوان مآخذ

۸ - تشخیص معنی لغات خاص متن از فحوای خود متن،

۹ - سایر (که شرح همه اینهارا به کتاب خویش «آموزش تفسیر قرآن» وامیگذاریم)

سایر فواید و نتایج این روش تفسیری

روش مذکور علاوه بر کمک موثر در درک بهتر معنی متن قرآن کریم فواید ارزشمند مهم دیگری نیز دارد که ذیلا عرض میکنیم:

(۱) - استفاده از این روش، سبب حفظ خط سیر مطلب سوره های بلند در ذهن تلاوت کننده میشود.

(۲) - استفاده از این روش به تنظیم لیست مطمئنی از «ترتیب نزول سوره ها» کمک نموده است.

(۳) - با استفاده از این روش، ابهام ۱۴۰۰ ساله حروف مقطعه گشوده شده، و برای آنها معانی معقول و قابل پذیرشی پیشنهاد شده است.

(۴) - با استفاده از این روش در بسیاری از جاهای پراختلاف بین مفسران رفع

اختلاف شده است (برای توضیح بیشتر در باره ردیف های ۲ و ۳ و ۴ فوق در قسمت های آتی همین بروشور مطالبی آمده است)

(۵) - با استفاده از این روش برای قسَم های قرآنی معانی معقول و مقبولی ارائه شده (در حالیکه معمولاً در تفاسیر می بینید هنگام معنی کردن قسم ها از روایات و یا نقل قول قدما استفاده میشود)

(۶) - با استفاده از این روش برای بسیاری از آیات، معانی جدیدی ارائه شده است.

(۷) - با استفاده از این روش به یافتن معانی و نکات جدیدی که پیشینیان متعرض آنها نشده اند کمک شده است.

(۸) - با استفاده از این روش انسجام ارتباطی آیات در داخل سوره ها نشان داده شده است.

در کتاب «آموزش تفسیر قرآن» چندین کلید تفسیری مهم ارائه داده ایم که بی توجهی به آنها، و رعایت نکردنشان، نه تنها مفسر را از رسیدن به نتیجه مطلوب دور میکند، بلکه، اغلب، سبب خطاهای مهم نیز میگردد.

در آن کتاب ضمن توضیح کافی مطالب فوق، نمونه و سرمشق آموزشی هم ارائه کرده ایم تا نواآموزان این رشته بتوانند اولین قدم های خویش را با توجه به آن سرمشق ها بردارند، و همچنین از طریق طرح برخی سؤالات تیپ، به عنوان نمونه، به نومفسران کمک کرده ایم در بحث های خود سوال های ممکن خوانندگان خود را پیشاپیش در نظر گرفته و با جواب دادن به آنها کار اصلی خویش را (که تفسیر متن قرآنی در دست باشد) پی گیرند.

این کتاب به اشخاص مستعد و علاقمند کارِ تفسیری کمک میکند خودشان راساً به استنباط از قرآن کریم بپردازند.

ب: کتاب های مرتبط به علم تفسیر قرآن

۱- آموزش تفسیر قرآن کریم

در خلال مطالبِ اول این بروشور تا کنون، چیزهایی عرض کرده ایم، که ضمن آنها تقریباً شما تصویری از اینکه این کتاب چه نوعی از کتب میتواند باشد پیدا کرده اید، لذا، در اینجا دیگر شرحی نمیدهیم و فقط این را میگوئیم که کتاب فوق جنبه آموزشی بسیار قوی دارد که به درد کسانی میخورد که مایلند مستقلاً قرآن را فهم کنند.

۲- صد‌ها ایراد بر تفاسیر کلاسیک

این کتاب نیز بار آموزشی دارد، و منظور از تدوین آن نشان دادن کامل‌تر خطاهائی است که بطور خیلی مجمل و اشاره ای در کتاب آموزش تفسیر قرآن مطرح شده، و البته اجابت درخواست برخی از خوانندگان عزیز همان کتاب نیز (که خواهان نمونه های بیشتری بوده اند) در نگارش این کتاب موثر بوده است.

در این کتاب بیش از دویست ایراد، مربوط به نصف حجم قرآن کریم (به ترتیب نزول) آورده شده، و فیش-یادداشت های بیش از دویست و پنجاه ایراد دیگر نیز تهیه شده، که پس از فراغت از کارهای در دست - انشاءالله بزودی- بصورت جلد دوم همین کتاب ارائه خواهدشد. در این کتاب برای استخراج ایراد ها، مطالعه تفاسیر مورد نظر بصورت «تورق» (و نه خیلی دقیق) انجام شده و اگر بطور دقیق کار میشد ایرادهای بسیار بیشتری ظاهر میشد اما چون منظور ما به همین مقدار هم حاصل میشود از تدقیق بیشتر صرفنظر نموده و انتظار داریم مفسران جوان به آن بپردازند.

۳- ترتیب نزول، و زمان نزول سوره ها، و حروف مقطعه

نکته بسیار مهم در باره این کتاب این است که ضمن اینکه به سه موضوع جذاب (ترتیب نزول، تاریخ نزول، و حروف مقطعه) می پردازد و نو ترین سخن را در باره آنها عرضه میکند، در جریان این کار از دو کلید تفسیری مربوط به این روش تفسیری استفاده نموده، و اگر از آنها استفاده نمیشد نتایجی که که در این کتاب حاصل شده است حاصل نمیشد، و این موضوعی است که قاعدتا نباید از دید نومفسران و جوانان مفسر دور بماند.

۴- سره و ناسره در روایات معراج

در این کتاب دو روایت در باره معراج نقل شده که یکی موافق قرآن است و دیگری که خیلی هم بلند و طولانی (حدود بیست صفحه با قلم ریز) است، و دائما در اینجا و آنجا (مثلا منابر و تفاسیر) نقل میشود، لااقل، حاوی ۱۶ مورد مخالفت با قرآن، ۱۰ مورد مخالفت با عقل، و ۴ مورد مخالفت قسمت هایی از روایت با قسمت های دیگری از همان روایت است، و این از باب نمونه است، و نتیجه گرفته که در باب تفسیر قرآن می باید درستی روایات را از قرآن فهمید نه بر عکس، و اینکه اگر مفسر به ترتیب نزول کار کند دچار این نوع خطا ها نمیشود.

۵ و ۶ و ۷ - خلاصه ها

خلاصه ترین تفسیر عربی قرآن

این کتاب در حقیقت متن عربی قرآن به ترتیب نزول است که هم - برحسب همگن بودن آیات - پاراگراف بندی شده ، و هم «درس» (عصاره مطلب سوره) و هم «درب ها» (عصاره مطلب پاراگراف ها) را دارد . و برای کسی که مختصری عربی بداند خلاصه ترین تفسیر قرآن است و خود این نگارنده برای مطالعه روزانه قرآن از این کتاب استفاده میکند.

خلاصه ترین تفسیر فارسی قرآن

این کتاب در حقیقت ترجمه آزاد و فادار به تفسیر کتاب قبلی است بعلاوه انتخاب ترجمه ای از کلمات خاص که تناسب بهتری با عصاره مفهوم پاراگراف داشته باشد، اما ویژگی آن کم حجمی اش و سادگی و روانی آن برای خواننده (حتی خوانندگان دارای دانش کم) است که پس از جذب خواننده وادارش میکند برای رفع تشنگی معنوی که احتمالا پس از مطالعه آن بدست آورده ، به سراغ جلد های دهگانه خود تفسیر برود.

خلاصه ترین تفسیر قرآن

این کتاب از تلفیق دو کتاب قبلی بدست آمده و جامع فواید هردو است.

۸ - خودآموز فهم قرآن

در این کتاب برای ۱۱۴ سوره قرآن «عصاره محتوا» استخراج شده که اصطلاحا هریک از آنها را «درس» سوره مربوط می نامیم.

همچنین برای حدود ۷۵۰ پاراگراف عصاره محتوا استخراج شده که اصطلاحا آنها را «درب» های آن پاراگراف ها می نامیم.

نیز در ابتدای کتاب مبانی تفسیری خویش را با شرح کافی توضیح داده ایم.

علاوه بر اینها در مقدمه کتاب مقدمه ای هست و در آن دستورالعملی وجود دارد که کاربر در اثر پیگیری آن، چهاردرجه فهم بهتر (نسبت به لحظه شروع) از آیه مورد نظر خویش بدست می آورد.

۹ - تاریخ نزول وحی از بعثت تا وفات

روایات شان نزول و بطور کلی روایات، در بازه زمانی اواخر بنی امیه و اوایل بنی عباس که همدوره امام باقر و امام صادق (ع) بود به عرضه انبوه رسید و این تقریبا ۹ نسل پس از وفات «اصحاب» رسول خدا (ص) است، و همچنین پیدایش اولین «سیره» مقارن اواخر هارون و اوائل مامون عباسی است که تقریبا ۱۱ نسل پس از اصحاب است، و این دو منبع از آنجا که هیچگونه دسترسی شفاهی به دوره نزول وحی از ابتدا تا هجرت نمیتوانسته اند داشته باشند، و بعلاوه، در آن روزها کتابت روی پوست انجام میشد و

گران بود و تعداد باسودان نیز کم بود. مطلب قابل اعتمادی در باره بازه زمانی مذکور ندارند. این کتاب که مستند به فقط آیات قرآن است، ضمن اینکه در نوع خویش بی نظیر است، اولین کتاب از این نوع است که خلاء مذکور را به قابل اعتمادترین وجه پر کرده و اطلاعات درست و روشنی از روزهای نزول وحی (قبل از هجرت) به خواننده میدهد. در این کتاب خواهید دید که چگونه جامعه نوپای اسلام رشد میکند و به قدرت معنوی و در عین حال اجتماعی بی بدیل تبدیل میشود و نیز می بینید که چگونه معارضان قدرتمند و ثروتمند آن به تدریج سپر می اندازند و رنگ می بازند تا اینکه بالاخره عرصه را تسلیم میدارند.

۱۰ - صدها پیشگوئی تحقق یافته قرآنی

مهم ترین عنصر در اعتقادات ما مسلمانان چیست؟ جواب ها ممکن است متفاوت باشد، یکی ممکن است بگوید توحید، دیگری ممکن است بگوید معاد، اما، اگر خوب دقت کنیم مهمتر از همه جوابها جواب این سوال است که «از کجا معلوم که این حرفهایی که قرآن زده راست باشد؟» چگونه میتوان به سوال اخیر جواب داد؟ سوال اخیر یک جواب قاطع و واضح دارد که آنهم **معجزه بودن قرآن** است. موضوع اخیر در این ۱۴۰۰ سال همواره مورد بحث بوده است که اساسا معجزه یعنی چه و اینکه قرآن از چه لحاظ معجزه است و چه و چه ... این کتاب هم به این سوال اصلی و مهم پراخته و مدعی است که به خوبی و بهتر از کوشندگان سابق از عهده آن برآمده است، شما هم قضاوت کنید آیا در ادعای خویش مُصاب بوده یا نه!

۱۱ - محور های موضوعات قرآنی

در این کتاب کل آیات قرآن در شش محور اصلی (خداوند، پیامبران، پیامبر ما (ص)، انسان، قیامت، احکام) قرار داده شده که هریک «ریز محور» هایی دارد که تاکنون، در بیش از ۵۰ ریز محور سامان یافته، که در همین حالت فعلی برای قرآن پژوهان قابل استفاده است، اما برای عموم مردم خیر. این کتاب برای رسیدن به اینجا چهارویزایش به خویش دیده، ولی باید ویرایش های بیشتری را ببیند تا بتواند قابل استفاده عموم بشود. تخمین این قلم این است که این کتاب میتواند به جایی برسد که «ریز محور» هایش به حدود ۳۰۰ مورد برسد و در آنصورت، هم برای عموم قابل استفاد خواهد بود و هم برای «تفسیر موضوعی»، و نیز برای «تفسیر قرآن به قرآن»

ج: کتاب های نگاشته شده با این نگاه تفسیری

۱ - پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان

پس از انتشار کتاب «اصل انواع» در قرن ۱۹ به قلم چارلز داروین کلیسای کاتولیک به شدت در مقابل آن موضع گرفت و آن را کفر آمیز خواند، و از آن پس تا همین اواخر نیز این موضع را حفظ کرده، و حق هم دارد زیرا در مندرجات و استنتاجات آن کتاب مطالبی هست که بطور وضوح مغایر نصوص «کتاب مقدس» آنها است.

اما جای تعجب است که چرا علمای اسلام هم وارد همین موضع شدند زیرا مندرجات و استنتاجات آن کتاب با «کتاب مقدس مسلمانان» تضاد و تنافری ندارد، زیرا او بر اساس مشاهده و تجربه به چیزی رسید و آن را نوشت، و مشاهده و تجربه هم چیزی است که قرآن دائما همه را به آن دعوت میکند.

در این کتاب، موضوع «پیدایش انسان در روی زمین» که روایت این جهانی پدیده مذکور است، از موضوع «برگزیدگی آدم» که روایت فرا جهانی آن پدیده است، جداگانه، و تماما با ذکر آیات قرآن و استنتاج از آن، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده که خلط دو بحث سبب آن سوء تفاهم بزرگ گردیده است و قرآن مخالفتی با نتایج علوم تجربی ندارد.

ضمنا چون ابلیس و شیطان نیز یکی از عناصر روایت فرا جهانی مذکور است در باره ماهیت شیطان نیز بحثی قرآنی در این کتاب وجود دارد.

۲- سیر و سلوک قرآنی

«تعالی نفس» همیشه یکی از دغدغه های خاطر برخی از انسان ها بوده و از این پس هم خواهد بود، و مکاتب گوناگون از قبیل متصوفه (اعم متصوفه مسلمان و مسیحی و یهودی و نیز هندی و بودایی و امثالهم) و غیره برای این دغدغه خاطر نسخه هائی پیچیده اند، که نتیجه اش پیدایش اینهمه خانقاه و معبد و صومعه و دیر رهبانگیری است که به عنوان محل «سیر و سلوک» و «تهذیب نفس» شناخته میشود، در این کتاب، از لحاظ قرآنی - که صالح ترین مرجع برای این مقوله است - به این دغدغه خاطر پرداخته، و ضمن بررسی نقادانه برخی از عناصر رایج مکاتب سیر و سلوکی، روشهای قرآنی سیر و سلوک و تهذیب نفس را پیشنهاد نموده است.

۳ - آثار قوم لوط

در این کتاب با ذکر آیات مرتبط به داستان قوم لوط و نوع عذاب آنها، به کاوشگران و باستان شناسان سرخ هائی از متن قرآن داده شده، که کجا را مورد حفاری های باستان شناسانه قرار دهند که آثار آن قوم را بیابند و از این طریق، هم قسمتی از «ماقبل تاریخ» را به «دوره تاریخی» بیاورند، و هم سند مهم

دیگری بر اسناد موجودِ اعجازِ قرآن بیافزایند.

۴ - حدود شفاعت

این نگارنده در نوجوانی از یکی از وعاظ مشهور آن زمان شنیده بود که بالای منبر میگفت «تو شیعه باش و ... کن» و «ستی چه حج کند و چه ... کند یکی است» در این کتاب با این خرافه برخورد شده که کسی فکر نکند به صرفِ مسلمان زادگی و شیعه زادگی همه چیزش مرتب است و مورد شفاعت واقع خواهد شد ... در این کتاب حدّ و حدود شفاعت را با استفاده از متن خود قرآن باز گویی کرده است.

۵ - سخن نو در اصلاح الگوی رایج حیات اخروی

در این کتاب در ابتدا به نقادی «الگوی ذهنی رایج حیات اخروی» پرداخته و سپس با استفاده از بحث های قرآنی الگویی را پیشنهاد کرده که در آن آثاری از آن موارد انتقادی مطرح نیست.

۶ - رهنمود های قرآن برای بشر قرن حاضر

موضوع بحث این کتاب در سه فصل عرضه شده، که در فصل اول با شاهد آوری از آیاتی از کلام خدا نشان داده میشود که چگونه بشر ابتدائی با استفاده از رهنمودهای وحی از زندگی حیوانی فاصله میگیرد، و در فصل دوم کارنامه قرآن را در متمدن سازی بشر مورد ارزیابی قرار میدهد، و در فصل پایانی ضمن مطرح کردن برخی دغدغه های بشر فعلی قرن بیست و یکمی رهنمودهای قرآنی را برای درمان آلام بشری و رفع دغدغه های فکری و روانی بشر امروزی بیان میکند.

۷ - خرافات زدائی در باره وجود مقدس امام زمان (ع)

در این کتاب تصورات خرافاتی رایج در باره ظهور امام زمان (ع) را تصحیح کرده، و علاوه بر آن، مستندات قرآنی وجود آنحضرت را نیز بیان نموده، و نیز به بررسی برخی از روایات مرتبط با «آخرالزمان» پرداخته، و در مجموع نشان داده که این بخش از عقاید شیعیان چقدر صحیح، و چقدر قرآنی، و چقدر معقول است.

۸ - افسانه هجرت صغیر

موضوع به اصطلاح هجرت صغیر، بنا بر قول مشهور، اینگونه مطرح میشود که در سال هفتم بعثت فشارها

و تزیینات علیه یاران پیامبر (ص) از حد گذشته بود و لذا برخی از مسلمانان به دستور خدا و پیامبر به حبشه هجرت نمودند.

ما نمیدانیم واقعا چنین مسافرتی صورت گرفته یا نه و مهم هم نیست، اما آنچه مهم است قسمت «به دستور خدا و رسول» بودنِ مطلب است که ما با دلایل قرآنی نشان داده ایم بطور قطع چنین چیزی صحیح نمیباشد.

۹- آنتی سها

اگر عبارت «ایراد های قرآن» را در گوگل سرچ کنید خواهید دید حدود پانصد هزار مورد برای پیگیری در آن پیشنهاد میشود.

البته قرآن حتی یک ایراد هم ندارد چه رسد به پانصد هزار تا! اینها کار کسانی است که بنا بر سفارش دشمنان اسلام و قرآن یک چیزهایی را برای رضایت اربابان خویش سر هم کرده و اباطیلی بافته اند.

از جمله کسی است که با نام مستعار «دکتر سها» کتابی به نام «نقد قرآن» نوشته که این قلم مهمترین بخش آن را که «تناقضات قرآن» نام دارد، خیلی مودبانه پاسخ داده، به این صورت که متن فصل مربوطه را بطور کامل نقل کرده و در هر قطعه از متن که نیاز به جواب بود، همانجا ارائه جواب نموده، و چون متن خیلی طولانی بود، به بقیه فصول نپرداخته، با این امید که جوانان صاحب قلم و صاحب نظر چنین کاری را در مورد سایر فصول همان کتاب و کتاب های مشابه کنند.

۱۰- جواب دکتر سروش

در این کتاب سخنرانی اخیر دکتر عبد الکریم سروش (تحت عنوان «خواب احمد») که طی آن قرآن را «خوابنامه» پیامبر (ص) نامیده، را به چالش کشیده و نشان داده که علاوه بر اینکه قرآن نمیتواند گفته کسی غیر از خداوند باشد، ضمنا نشان داده که نتیجه گیری های دکتر سروش بر مبانی بسیار سست و نا استوار مبتنی است.

۱۱- ردّیه ای بر شبهات جدید

تا سکه اصل هست سکه تقلبی هم ساخته میشود، تا قرآن هست شبهه های ریز و درشت و جور واجور هم ساخته میشود

(فرقی نمیکند که توسط مسلمانان ساخته شود یا کفار، و فرقی نمیکند مسلمان شبهه افکن سوء نیت داشته باشد یا نداشته باشد)

در این کتاب به چند شبهه که توسط مسلمانان که بعضی از آنها همین حالا هم استاد دانشگاه در همین مملکت هستند و دارند حقوق و مزایای استادی میگیرند ساخته شده، پرداخته، و به آن جواب داده شده

است.

۱۲ - اسلام خالص و تمدن کنونی

این کتاب جواب این سوال مشهور را دارد که «چرا مسلمانان علیرغم تمدن درخشانی که داشتند تدریجاً از قافله تمدن عقب ماندند و مآلاً کارشان به اینجا رسید؟» و نیز جواب این سوال که «خوب، حالا چه باید کرد؟»

۱۳ - علوم قرآنی

اینک که اواخر دیماه سال ۹۸ باشد و این نگارنده نزدیک به ورود به هفتاد و پنج سالگی خویش است، بد نیست بدانید که این قلم سابقه ۴۹ سال قرآن پژوهی که ۳۰ سال اخیرش متمرکز بر تفسیر قرآن بوده است را دارد (بحمدالله تعالی) و طبیعی است که با تفاوت ماهوی (اعم از نظری و کاربردی) که این تفسیر با تفاسیر از صدر تاکنون دارد، بر برخی مطالب برخی کتب موسوم به «علوم قرآنی» نقدهایی داشته داشته باشد که ۱ - چرا اینجا اینطور گفته؟ و ۲ - چرا این مطلب به این اهمیت را نگفته؟ این بود که این قلم به این ارزیابی رسید که این تفسیر می باید «علوم قرآنی خاص خویش» را داشته باشد، که این کتاب برآورنده این ضرورت است.

همه مطالب فوق در سه کانال تلگرامی ذیل هست:

برای ده جلد کتاب های تفسیری اگر مایل به مطالعه این آثار باشید:

سایت اصلی در گوگل:

<http://jamal-ganjei.com>

در تلگرام:

در لینک اول ده جلد کتابهای تفسیر (پی دی اف)

در لینک دوم کتاب های مرتبط به علم تفسیر قرآن (پی دی اف)

در لینک سوم سایر کتاب هایم (پی دی اف)

https://t.me/joinchat/AAAAAEsPcٓQT_mٓR٤qrVXQ

<https://t.me/joinchat/AAAAAFdhZu٤MfyTfepiMig>

<https://t.me/joinchat/AAAAAEtjٓRSٓU٤ZsidOkNQ>

باز هم در گوگل:
با این فرق که در اینجا و در تلگرام کتابها بطور یکجا پی دی اف شده هست
(در سایت بالائی بصورت «پاراگراف-پاراگراف» هم هست.

<https://tafsir.ganjei.com>

(برای پاسخ به سوالات) jamalganjei@gmail.com

معرفی اپلیکیشن تفسیر قرآن به ترتیب نزول

مطالعه قرآن، علاوه بر ثواب های اخروی، لذت هم دارد، این را کسانی که تجربه اش را دارند، بخوبی میدانند،

لذت فوق، وقتی که قرآن به ترتیب نزول مطالعه شود مضاعف میگردد، لذت مذکور، در صورتیکه با فهم آن نیز همراه باشد به چندین برابر بیشتر خواهد بود. همه این لذت ها در یک اپلیکیشن قرار گرفته و به گوشی هرکس که خواهانش باشد، راه می یابد.

اپلیکیشن مذکور بر اساس نگاه تفسیری «از کلان به خرد» تهیه شده است، و کارائی قابل ملاحظه ای دارد، از جمله:

۱ - به ترتیب نزول بودن آن، به کاربر کمک میکند که بداند آیات مورد نظر او در کجای بازه زمانی فرایند نزول قرار داشته، و مشکلات و نیز موفقیت های پیامبر (ص) را به اندازه استعداد خویش درک میکند.

۲ - پس از ظهور متن قرآنی مورد مطالعه (آیه و شماره آیه)، عصاره «محتوای مرحله نزول» به کاربر کمک میکند که «مظنه»ای از مفهوم آن قسمت از متن قرآنی مورد مطالعه اش را بداند.

(نزول قرآن، بطور طبیعی، در ده مرحله، قابل تشخیص و تفکیک است، بطوریکه در هر مرحله، سوره های موجود در هر مرحله همگن و تقریباً هم موضوع اند)
۳ - «عصاره محتوای سوره» (درس سوره) به او کمک میکند «مظنه» مورد اشاره فوق را خیلی روشن تر درک کند.

۴ - عصاره محتوای پاراگراف «درب پاراگراف» به او کمک میکند به درک مفهوم قسمت قرآنی مورد نظر خویش خیلی نزدیک تر شود.

۵ و ۶ - دو ترجمه «مقید به متن» و «آزاد تفسیری»، کاربر را به مفهوم قسمت قرآنی مورد نظرش، خیلی نزدیک تر میکند.

اینک کاربر با دریافت این شش مورد «کمک تفسیری»، درک نسبتاً خوبی از متن قرآنی مورد مطالعه اش یافته است،

۸ - با وجود این، اگر احساس نیاز به اطلاعات خیلی دقیق تر داشته باشد، در پائین صفحه همان قسمتی که داشت مطالعه میکرد، قسمت «بیشتر بدانید» را لمس میکند، و در صورت مرتبط بودن گوشی به اینترنت، پس از لمس مذکور، به ابتدای صفحه پاراگرافی که متن قرآنی مورد نظر او در آن است منتقل میشود، و از مطالعه کل تفسیر پاراگراف مربوطه در گوشی خویش لذت میبرد.

برای اینکه بتوانید به سهولت اپلیکیشن مذکور را در گوشی خویش داشته باشید، میتوانید از یکی از دوره ذیل به این خواسته برسید:

۱ - میتوانید به آدرس ذیل بروید و اپلیکیشن را روی گوشی خویش داشته باشید:
<http://jamal-ganjei.com/> اپلیکیشن

۲ - میتوانید به آدرس ذیل بروید و پس از باز شدن صفحه اول، به انتهای صفحه توجه کنید، زیر تیتَر «تفسیر همراه» عبارت «دریافت آپ موبایل» را لمس کنید، پس از مدت کمی اپلیکیشن در داخل گوشی شما نصب میشود.
Tafsir.ganjei.com

هنگام شروع بکار با اپلیکیشن خویش، در ابتدا، در بالای سمت راست صفحه اول اپلیکیشن، سه پاره خط کوچک دیده میشود، با لمس آن وارد راهنمای کار با اپلیکیشن میشوید.

گفتنی است که گوشی ها تفاوت هائی با هم دارند، اگر این کار، برای شما به سهولت انجام نشد، ضمن در دست داشتن این بروشور، با نزدیک ترین مغازه کافی نت محل خویش رایزنی کنید.
موفق باشید و ضمناً خدمتگزاران خویش را از دعا محروم نفرمایید.